

ذهنیت ضد سرمایه دارانه

لودویگ فون میزس



مترجمان

سعید قاسمی نژاد و لیونا عیسی قلیان



چراغ آزادی

برنامه فارسی وابسته به بنیاد پژوهش‌های اقتصادی اطلس

www.cheragheazadi.org

فصل اول

خصوصیات اجتماعی نظام سرمایه‌داری و دلایل روان شناختی بدگویی از آن

1. مصرف کننده‌ی مقتدر

ویژگی سرمایه‌داری مدرن، تولید انبوه کالا برای مصرف توده‌های مردم است. دست آورد چنین نظامی حرکت به سوی بهبود مداوم میانگین سطح زندگی افراد است یعنی جریانی که به ثروتمند شدن بسیاری از مردم می‌انجامد. سرمایه‌داری "انسان معمولی" را از مرتبه‌ی پرولتاریا بالا کشیده و وی را به یک "بورژوا" ارتقا می‌بخشد.

در بازار یک جامعه‌ی سرمایه‌داری، انسان معمولی مصرف کننده‌ی مقتدر است که نهایتاً با خرید یا امتناع از خرید خود تعیین می‌کند که چه چیزی و با چه میزان و کیفیتی باید تولید شود. مغازه‌ها یا کارخانجاتی که صرفاً یا عمدتاً نیازهای تجملاتی ناب شهروندان ثروتمندتر را برآورده می‌کنند، تنها نقشی فرعی در زمینه‌ی اقتصادی اقتصاد بازار ایفا می‌کنند. این مغازه‌ها و کارخانجات هیچ وقت به مرتبه‌ی کسب و کارهای بزرگ نمی‌رسند. کسب و کارهای بزرگ همیشه - به طور مستقیم یا غیرمستقیم - به توده‌های مردم خدمت می‌کنند.

چنین ارتقایی ماحصل تغییرات اجتماعی رادیکال "انقلاب صنعتی" است. فرودستانی که در تمامی اعصار پیشین تاریخ گروه‌های بردگان و خادمان، فقرا و مستمندان را تشکیل می‌دادند، به خریدارانی بدیل شده‌اند که به یاری صاحبان کسب و کار می‌آیند. آنها مشتریانی هستند که "همیشه حق با آنهاست"، حامیانی که این قدرت را دارند که عرضه کنندگان ثروتمند را فقیر و عرضه کنندگان فقیر را ثروتمند سازند.

اساس اقتصاد بازار که توسط رهکارهای راهکارهای قلابی دولتها و سیاستمداران مختل نشده باشد چنان نیست که در آن اعیان و اصیل زادگانی وجود داشته باشند که توده مردم را تحت انقیاد خود قرار دهند، باج و خراج جمع آوری کنند و هنگامی که رعایا مجبورند با خرده‌های نان زندگی شان را سر کنند، ضیافت های مجلل برگزار کنند. نظام مبتنی بر سود آنهایی را ثروتمند می‌سازد که بتوانند نیازهای مردم را به بهترین و ارزان ترین راه ممکن تامین کنند. ثروت تنها از طریق خدمت رسانی به مصرف کنندگان به دست می‌آید. به محض اینکه سرمایه‌داران این وجوه را در مسیری به غیر از تامین خواسته‌های عموم سرمایه گذاری کنند، سرمایه‌هایشان را از دست خواهند داد. در یک رفتارندوم هرروزه ، هر شاهی به مشتری این حق را می‌دهد که تعیین کند چه کسی باید صاحب کارخانجات، مغازه‌ها و مزارع باشد و آنها را مدیریت کند. کنترل وسایل مادی تولید عملکردی اجتماعی است که به تایید یا الغای مصرف کنندگان مقتدر می‌رسد.

این است معنای اندیشه‌ی مدرن آزادی. هر فرد بالغی آزاد است زندگی‌اش را بر اساس اندیشه‌هایش شکل دهد. آدمی مجبور نیست مطابق طرح برنامه ریزی شده‌ی صاحبان قدرت زندگی کند. طرحی که صاحبان قدرت در صدند آن را به واسطه‌ی پلیس، یا به عبارتی توسط دستگاه اجتماعی تهدید و اجبار، اجرایی کنند. آنچه آزادی افراد را محدود می‌سازد خشونت یا تهدید به خشونت علیه سایر افراد نیست، بلکه ساختار فیزیولوژیکی بدن فرد و کمیابی طبیعی گریزناپذیر عوامل تولید است. واضح است که بصیرت و صلاحدید فرد برای شکل دادن سرنوشت خویش نمی‌تواند هرگز از حدودی که قوانین طبیعی نامیده می‌شود تجاوز کند.

تصدیق این واقعیت ها به معنای توجیه آزادی فردی از منظر استاندارد مطلق یا اداراکی متافیزیکی نیست. واقعیات مذکور بیانگر هیچ قضاوتی از دکترین مرسوم طرفداری از توتالیتریسیم، از نوع "راست" یا "چپ" نمی‌باشد. تصدیق این واقعیتهای هم چنین به مقابله با این ادعاها نمی‌پردازد که توده‌های مردم احمق تر و نادان تر از آنند که بدانند چه چیزی به "بهترین" نحو نیازها و منافع شان را برآورد می‌کند و یا اینکه مردم به شدت نیازمند قیمی همچون دولت هستند تا مبادا به خودشان آسیبی برسانند. تصدیق این واقعیت‌ها به موشکافی و نقد این گفته نمی‌پردازد که ابرمردانی برای حکومت در نقش قیم مردم وجود دارند.

2. اشتیاق برای بهبود اقتصادی

تحت نظام سرمایه‌داری یک فرد معمولی از امکاناتی بهره‌مند است که در دوران گذشته ناشناخته بوده و از اینرو دسترسی ثروتمندترین افراد به آنها نیز امکان‌پذیر نبوده است. اما، بی‌شک، وسایلی همچون اتومبیل، تلویزیون و یخچال، انسان را خوشحال نمی‌سازد. در لحظه‌ای که فرد به این وسایل نیازمند است، ممکن است استفاده از آنها باعث خوشنودی وی نسبت به گذشته شود. اما به محض اینکه بعضی از خواسته‌هایش برآورده شد، نیازهای تازه‌ای ظهور می‌کند. طبیعت بشری چنین است.

تعداد معدودی از آمریکایی‌ها کاملاً به این واقعیت واقفند که کشورشان بالاترین سطح زندگی را داراست و نحوه‌ی زندگی یک آمریکایی برای اکثریت قابل توجهی از مردمی که در کشورهای غیرسرمایه‌داری زندگی می‌کنند دور از دسترس و شگفت‌انگیز است. اکثر مردم آنچه دارند یا می‌توانند به دست آورند را کوچک و کم ارزش می‌پندارند، و در آرزوی چیزهای غیر قابل دسترس هستند. احساس تاسف نسبت به حرص مردم برای داشتن کالاهای بیشتر و بیشتر وقت تلف کردن است. این حرص و آرزوی دقیقاً همان انگیزه‌ای است که آدمی را به سوی بهبود اقتصادی می‌کشاند. راضی بودن به آنچه که فرد قبلاً داشته یا می‌تواند به راحتی به دست آورد و خودداری کردن از هر تلاشی برای بهبود شرایط مادی زندگی، پاکدامنی و پرهیزگاری نیست. چنین عملی بیش از آنکه رفتار عقلایی انسانی باشد، رفتاری حیوانی است. بارزترین ویژگی انسان این است که فرد هرگز از تلاشش برای بهبود رفاهش از طریق کارهای سودمند و هدفمند دست برنمی‌دارد.

با این حال، این تلاشها باید متناسب با هدف باشد. تلاش‌ها باید به گونه‌ای باشد که نتایج مورد نظر را به دنبال داشته باشد. اشتباهی که هم‌عصران ما مرتکب می‌شوند این نیست که آنها مشتاقانه به دنبال عرضه‌ی بیشتر کالاهای متنوع هستند، اشتباه آنان این است که آنها برای رسیدن به این هدف وسایلی نامناسب را بر می‌گزینند. آنها توسط ایدئولوژی‌هایی جعلی گمراه شده‌اند. این افراد از سیاست‌هایی طرفداری می‌کنند که با منافع مسلمانان در تقابل است. آنها احمق‌تر از آن هستند که پیامدهای اجتناب‌ناپذیر رفتارشان در بلندمدت را ببینند، و از نتایج موقتی کوتاه مدت لذت می‌برند. آنها از اقداماتی پشتیبانی می‌کنند که در نهایت فقر عمومی و ازهم‌پاشیدگی نظام همکاری اجتماعی تحت لوای تقسیم کار را به بار آورده و بازگشت به بربریت را در پی خواهد داشت.

اما یک راه حل موجود برای بهبود شرایط مادی بشریت وجود دارد: تسریع در رشد ثروت انباشته شده در برابر رشد جمعیت. هر چه مقدار سرمایه‌ی سرمایه‌گذاری شده به ازای هر نفر کارگر بیشتر باشد، کالاهای بیشتر و بهتری تولید و مصرف می‌شود. این است نظام سرمایه‌داری-نظامی مبتنی بر سود که مورد بیشترین تهمت‌ها قرار گرفته- که روزه روز از نو به وجود آورده و می‌آورد. با این حال، امروزی‌ترین¹ دولت‌ها و احزاب سیاسی خواهان از میان بردن این نظام هستند.

چرا همگی آنها از نظام سرمایه‌داری بیزارند؟ چرا آنها، بهره‌مند از رفاه اعطایی نظام سرمایه‌داری، نگاهی مشتاقانه به "روزهای خوب قدیمی" گذشته و شرایط اسفناک کنونی کارگران روسی می‌اندازند؟

3. جامعه‌ی خواص سالار² و سرمایه‌داری

قبل از پاسخ به این پرسش لازم است ویژگی‌های مشخص سرمایه‌داری را در برابر جامعه خواص سالار بررسی کنیم.

شباهت دادن کارآفرینان و سرمایه‌داران اقتصاد بازار به آریستوکرات‌های یک جامعه خواص سالار امری مرسوم است. اساس این مقایسه، ثروت نسبی هر دو گروه نسبت به شرایط سائیرینی است که در مضیقه هستند. با این حال، با توسل به این تشبیه، فردی ممکن است در درک تفاوت بنیادین میان ثروتمندان آریستوکرات و "بورژواها" یا ثروتمندان نظام سرمایه‌داری دچار خطا شود.

ثروت یک آریستوکرات محصول بازار نیست؛ این ثروت از عرضه‌ی کالا به مشتریان به دست نیامده، مردم نمی‌توانند بر آن اثر بگذارند یا آن را پس بگیرند. ثروت آریستوکرات یا از فتح جایی بدست آمده یا ماحصل عنایت و گشاده‌دستی فاتحی است. این ثروت ممکن است با فسخ بخشنده‌ی آن یا خلع یدی خشن از جانب فاتحی دیگر، و یا با افراط در اسراف پایان پذیرد. لردهای فنودال به مصرف کنندگان خدمتی نمی‌رسانند و از اینرو از نارضایتی توده مردم مصون هستند.

کارآفرینان و سرمایه‌داران ثروتشان را مدیون افرادی هستند که از کسب و کارشان حمایت می‌کنند. به محض اینکه افراد دیگری خدماتی بهتر یا ارزان‌تر به دست مصرف کنندگان برسانند کسب و کار آنها به طور اجتناب ناپذیری از دست می‌رود.

¹ Most present-day

² Status Society

وظیفه‌ی این نوشته توصیف شرایط تاریخی‌ای نیست که نهادهای طبقه و مقام^۳ را به وجود آورده و افراد را در گروه‌هایی موروثی با اصناف^۴، حقوق، مطالبات و امتیازات یا ناتوانی‌های^۵ قانونا تقدیس شده جای می‌داد. تنها واقعیتی که برای ما اهمیت دارد این است که حفظ این آریستوکرات‌های فئودال با نظام سرمایه‌داری سازگار نیست. براندازی آنها و استقرار اصل برابری در مقابل قانون، موانعی که بهره‌مندی بشر از تمامی منافع‌ی که نظام مالکیت خصوصی وسایل تولید و سرمایه‌گذاری خصوصی ممکن می‌سازد را از میان بر می‌دارد.

در جامعه‌ای که مبتنی بر مرتبه، طبقه یا مقام باشد، موقعیت اجتماعی فرد در زندگی ثابت است. فرد در موقعیت اجتماعی مشخصی به دنیا آمده، و جایگاه اش در جامعه به شکلی نرمش‌ناپذیر توسط قوانین و سنی تعیین می‌گردد که امتیازات و وظایف معین یا ناتوانی‌های مشخصی را برای هر عضوی از صنف خویش مقرر می‌کند. بخت و اقبال استثناا خوب یا بد ممکن است در موارد نادری فرد را به مرتبه‌ای بالاتر ترفیع داده و یا به مرتبه پایین‌تر تنزل دهد. اما به عنوان یک قانون کلی، شرایط اعضای یک صنف یا مرتبه‌ای مشخص، تنها در صورتی می‌تواند بهتر یا بدتر شود که تغییری در شرایط تمامی اعضا ایجاد شود. در درجه‌ی اول فرد شهروند یک ملت نیست؛ بلکه وی عضوی از یک طبقه^۶ (*Stand, état*) است و تنها از طریق غیرمستقیم با بدنه‌ی ملت اش یکی می‌شود. این فرد در ارتباط با هم‌میهن خود که به طبقه‌ای دیگر تعلق دارد، هیچ احساس مشترکی ندارد. او تنها فاصله‌ای که میان وی با افراد سایر طبقات هست را مشاهده می‌کند. این تفاوت در کاربرد زبانی^۷ و همین‌طور عرف پوشش نیز بازتاب داشته است. در دوران پیش از انقلاب فرانسه^۸ آریستوکرات‌های اروپایی ترجیحا به زبان فرانسوی صحبت می‌کردند. طبقه‌ی سوم جامعه از زبان بومی استفاده می‌کردند، در حالی که طبقات پایین‌تر جمعیت شهری و روستاییان گویش‌های محلی، لهجه‌ها و زبان‌های خاصی به کار می‌بردند که اغلب برای افراد تحصیل‌کرده قابل درک نبود. طبقات مختلف به‌طور متفاوتی لباس می‌پوشیدند. هیچ‌کس نمی‌توانست در تشخیص طبقه‌ی فرد ناآشنا که در جایی اتفاقی او را می‌دید اشتباه کند.

³ Caste and status

⁴ ranks

⁵ disabilities

⁶ estate

⁷ linguistic

⁸ Ancient regime

انتقاد اصلی‌ای که در مورد برابری افراد در مقابل قانون توسط مدیحه سرایان روزهای خوب گذشته مطرح می‌شود این است که این برابری امتیازات مربوط به شان و مقام گذشته را از میان برده است. آنها می‌گویند که این برابری جامعه را "اتمیزه"⁹ کرده، و با منحل کردن زیربخش‌های ارگانیک¹⁰، آنها را به توده‌های "بی شکل"¹¹ تبدیل کرده است. توده‌ها اکنون دست بالا را دارند و ماتریالیسم پست آنها جانشین استانداردهای اصیل و باشکوه دوران گذشته شده است. پول پادشاهی می‌کند. افراد کاملاً بی ارزش از ثروت و فراوانی بهره‌مند هستند، در حالی که اشخاص مستحق و ارزشمند آنچه را که انتظار دارند را به دست نمی‌آورند.

ضمناً این انتقاد بیانگر این است که پیش از انقلاب فرانسه آریستوکرات‌ها با فضایلشان مشخص می‌شدند و مقام و منافعیشان را مدیون برتری اخلاقی و فرهنگی‌شان بودند. چنین افسانه‌ای می‌بایست از اعتبار بیفتد و کم ارزش شود. بدون اظهار هرگونه قضاوت اخلاقی، مورخین نمی‌توانند تأکید نکنند که آریستوکراسی والای کشورهای اصلی اروپا از نسل سربازان، درباریان و فاحشگانی هستند که در نزاعهای مذهبی و مشروطه‌ی قرون شانزده و هفده، به طرز زیرکانه‌ای جانب گروهی را گرفته‌اند که پیروزمندان در کشورهای مربوطه بر سر قدرت باقی مانده‌اند.

در همان حال که محافظه‌کاران و مخالفین "پیشروی"¹² سرمایه‌داری با ارزیابی‌های مبنی بر استانداردهای قدیم مخالف هستند، اما با محکوم کردن استانداردهای جامعه سرمایه‌داری نیز همسو هستند. آنان مسئله را اینگونه می‌بینند: افراد سبکسری ارزش به جای آنانی که شایسته‌ی دست یافتن به ثروت و اعتبار بودند به این جایگاه دست یافته‌اند. هر دو گروه وانمود می‌کنند که هدفشان جایگزینی روش‌های "توزیع" عادلانه‌تر به جای روش‌های آشکارا ناعادلانه‌ای است که تحت نظام لسه‌فر¹³ سرمایه‌داری شایع است.

تا به این لحظه، هیچ کس مدعی این موضوع نبوده که تحت نظام بی‌قید¹⁴ سرمایه‌داری، افرادی که به بهترین نحو - از منظر استانداردهای فناپذیر ارزشی - زندگی‌شان را می‌گذرانند باید برتری داشته باشند. آنچه که دموکراسی سرمایه‌دارانه بازار ایجاد کرده، پاداشی برای مردم بر طبق شایستگی‌های "واقعی" شان، ارزش ذاتی و مقام اخلاقی‌شان نیست. آنچه که فرد را

⁹ "atomized" society

¹⁰ "organic" subdivisions

¹¹ "amorphous" masses

¹² progressive

¹³ Laissez-faire

¹⁴ unhampered

کما بیش کامیاب می‌سازد ارزیابی وی از توزیع اصول مطلق عدالت نیست، بلکه ارزیابی افرادی است که منحصرًا معیارهایی از خواسته‌ها، نیازها و اهداف شخصی شان را برآورده می‌سازد. این دقیقًا همان معنایی است که نظام دموکراتیک بازار مدنظر دارد. مصرف کنندگان افراد برتر¹⁵ هستند، به عبارتی مقتدرند. آنها می‌خواهند خواسته‌ها و نیازهایشان ارضا شود.

میلیون‌ها نفر نوشیدن پینکاپینکا¹⁶، نوشیدنی‌ای که توسط شرکت پینکاپینکا تولید می‌شود را دوست دارند. میلیون‌ها نفر داستان‌های پلیسی، صنعت سینما، روزنامه‌های مصور، گلوبازی، بازی بکس، ویسکی، سیگار، آدامس دوست دارند. میلیون‌ها رای از دولت‌ها خواهان مسلح شدن و برپا کردن جنگ هستند. بدین سان، کارآفرینانی که به بهترین و ارزان‌ترین نحو تمام آنچه که برای ارضای نیازها و خواسته‌هاست را تامین کنند با موفقیت ثروتمند می‌شوند. آنچه که در غالب اقتصاد بازار می‌گذرد قضاوت‌های آکادمیک ارزشی نیست، بلکه ارزش گذاری واقعی توسط مردمی انجام می‌شود که به خریدن یا نخریدن کالاها می‌پردازند.

به غرضهایی که در مورد ناعادلانه بودن نظام بازار گله می‌کنند، تنها یک نصیحت می‌توان کرد: اگر می‌خواهی به ثروت دست پیدا کنی، پس سعی کن عامه مردم را از راه ارائه‌ی کالاهایی ارزانتر یا بهتر خرسند کنی. سعی کن پینکاپینکا را با ترکیبی از سایر نوشیدنی‌ها جایگزین کنی. برابری در مقابل قانون این قدرت را به تو می‌دهد که با هر میلیونری به رقابت بپردازی. اگر از چاکلت کینگ¹⁷، ستاره سینما و قهرمان بکس- در بازاری که توسط محدودیت‌های تحمیلی دولت مشوش نشده باشد- پیش نیفتی، صرفًا تقصیر توست.

اما اگر ترجیح می‌دهی که ثروتمند باشی، شاید بهتر باشد وارد تجارت پوشاک و یا بازی بکس حرفه‌ای شوی، البته می‌توانی با نوشتن شعر یا فلسفه بافی به رضایتمندی برسی، انتخاب با خود توست. بی شک، در حالت دوم نمی‌توانی به اندازه‌ی آنانی که به اکثریت مردم خدمت رسانی می‌کنند پول به دست آوری. این موضوع قانون دموکراسی اقتصادی بازار است. آنهایی که نیازهای تعداد کم تری از مردم را برآورده می‌سازند تنها تعداد معدودی از آرای مردم -دلارها- را نسبت به آنهایی که

¹⁵ supreme

¹⁶ Pinkapinka

¹⁷ چاکلت کینگ (Chocolate King): شرکتی است به تهیه و تزیینات شکلات پرداخته و در صنعت شکلات از نام آورترین هاست.

خواسته‌های مردم بیشتری را ارضا می‌کنند به خود اختصاص می‌دهند. در پول درآوردن، ستاره سینما از فیلسوف و کارخانه دار پینکاپینکا از سازنده سمفونی‌ها پیشی می‌گیرد.

درک این موضوع که برای ایجاد امکان رقابت جهت دستیابی به پاداش از سوی جامعه، نیازمند گسترش نهادی اجتماعی هستیم اهمیت دارد. نمی‌توان افراد ناقص الخلقه که طبیعت در مقایسه با بسیاری از افراد نسبت به آنان تبعیض قائل شده را به کلی حذف کرد یا از تعداد آنها کاست. نمی‌توان این واقعیت را تغییر داد که بسیاری مریض به دنیا می‌آیند یا بعدها در زندگی ناتوان می‌شوند. ساز و برگ بیولوژیکی یک انسان به طور جدی زمینه‌ای که فرد می‌تواند خدمت‌رسانی کند را محدود می‌سازد. گروهی که قدرت اندیشیدن مستقل دارند همچون خلیجی غیر قابل دسترس کاملاً از آنهاپی که این توانایی را ندارند منفک می‌شوند.

4. رنجش برآمده از جاه‌طلبی‌های عقیم شده

اکنون می‌توانیم این نکته را درک کنیم که چرا مردم از نظام سرمایه‌داری بیزارند.

در جامعه‌ای که اساس آن بر پایه مقام و طبقه باشد، فرد می‌تواند سرنوشت نامطلوبش را به شرایطی که ورای کنترلش است نسبت دهد. او برده و خادم است چون قدرت‌هایی ابرانسانی که تعیین‌کننده تمامی‌روی دادها هستند، رتبه و شان وی را مقرر کرده‌اند. این امر حاصل عمل وی نبوده و هیچ دلیلی ندارد که فرد برای سرافکندگی‌اش شرمسار باشد. همسر وی نمی‌تواند نادرستی موقعیت اجتماعی وی را درک کند. اگر همسرش به او بگوید: "چرا تو یک دوک¹⁸ نیستی؟ اگر تو یک دوک بودی، آن وقت من هم یک دوشس¹⁹ بودم"، او چنین پاسخ می‌داد: "اگر من پسر یک دوک به دنیا می‌آمدم، با تویی که یک دختر خادم هستی، ازدواج نمی‌کردم، بلکه با دختر دوکی دیگر وصلت می‌کردم؛ این موضوع که تو یک دوشس نیستی صرفاً تقصیر توست؛ چرا در انتخاب والدینت با هوش تر عمل نکردی؟"

تحت نظام سرمایه‌داری موضوع به گونه‌ای دیگر است. در چنین نظامی موقعیت اجتماعی هر فرد در زندگی به عمل خود مرتبط است. هر کسی که جاه‌طلبی‌هایش کاملاً ارضا نشده، به خوبی به این امر واقف است که شانس‌هایش را از دست داده،

¹⁸ duke

¹⁹ duchess

و این فرصت ها توسط دیگران محک زده شده و به شایستگی رسیده است. اگر همسر وی سرزنش اش کند: "چرا درآمد تو در هفته تنها هشتاد دلار است؟ اگر تو به اندازه‌ی دوستت پُل^{۲۰} زیرک بودی، سرکارگر می شدی و من از زندگی بهتری بهره مند بودم"، او به پستی خود آگاه بوده و احساس حقارت می‌کند.

صحبت بیشتر در مورد سخت گیری های نظام سرمایه‌داری بیانگر این واقعیت است که این نظام با همه بر اساس سهم شان از رفاه دیگران رفتار می‌کند. متمایل شدن به این قاعده کلی، که به هر کس بر اساس فضایل اش، مجالی برای بهانه جویی کاستی های فردی نمی‌دهد. هر کسی خیلی خوب می‌داند که افرادی مانند خودش هستند که آنجایی که او به موفقیت نرسیده، موفق شده‌اند. هر کسی می‌داند که بسیاری از افرادی که وی به آنها غبطه می‌خورد، افراد خودساخته ای هستند که از نقطه‌ای مشابه نقطه ای که وی آغاز کرده، شروع کرده‌اند. و، بدتر از آن اینکه، او می‌داند که دیگران نیز این موضوع را می‌دانند. او در چشمان همسر و فرزندانش سرزنشی بی صدا را می‌خواند: "چرا تو زرنگ تر نبودی؟" او می‌بیند که چگونه مردم آنانی که از وی موفق تر بوده‌اند را تحسین کرده و از سر حقارت یا ترحم به اشتباهات وی می‌نگرند.

آنچه باعث می‌شود که بسیاری از افراد در نظام سرمایه‌داری احساس ناکامی کنند این واقعیت است که نظام سرمایه‌داری به همه این فرصت را اعطا می‌کند که به مطلوب ترین وضعیت برسند، که بی شک تنها تعداد معدودی با موفقیت به این فرصت ها دست می‌یابند. آنچه یک فرد ممکن است نصیبش شود، غالباً سهمی است از آنچه که جاه طلبی اش وی را ترغیب به دست آوردن می‌کند. همیشه مردمی پیش چشم او هستند که درست همان جا که وی شکست خورده است به موفقیت دست یافته‌اند. اشخاصی هستند که از وی پیشی گرفته و در ضمیر ناخودآگاه اش عقده‌های پستی را در قبال آنها می‌پروراند. چنین نگرش ویرانگری است که سراغ فردی با یک شغل عادی^{۲۱} می‌آید؛ کارگر کارخانه در مقابل سرکارگر، هیئت ریئسه در مقابل معاون رئیس، معاون رئیس در مقابل رئیس شرکت، فردی که ثروتش سیصد هزار دلار است در مقابل یک میلیونر و به همین ترتیب. اتکا به نفس^{۲۲} و تعادل اخلاقی هر کسی با تماشای آنهايي که توانایی و استعداد بیشترشان به اثبات رسیده است تحلیل می‌رود. هر کسی به ناتوانی و شکست خویش آگاه است.

²⁰ Paul

²¹ Regular job

²² Self-reliance

یوستوس مویزار^{۲۳} در ریف اول صف طولانی نویسندگان آلمانی ای قرار دارد که به طور افراطی عقاید "غربی" عصر روشنگری و فلسفه‌ی اجتماعی عقلانیت^{۲۴}، فایده‌گرایی^{۲۵} و لسه‌فر و هم چنین سیاست‌های تجویز شده توسط این مکاتب فکری را رد می‌کنند. یکی از بدیع‌ترین اصولی که باعث برانگیختن عصبانیت مویزار می‌شد ترفیع افسران ارتش و مستخدمین دولت بر اساس شایستگی و توانایی فردی و نه لزوماً بر طبق تبار و اصل و نسب اصیل بود. مویزار می‌گوید، زندگی در جامعه‌ای که در آن موفقیت صرفاً به شایستگی فردی مرتبط باشد، حقیقتاً طاقت فرساست. مطابق طبیعت بشری هر کسی تمایل دارد ارزش و شایستگی‌اش را بیش از حد برآورد کند. اگر موقعیت اجتماعی فردی در زندگی مقید به عواملی به جز برتری ذاتی فرد باشد، آنهایی که به حداقلی دست یافته‌اند می‌توانند این نتیجه را حفظ کرده و، با وجود دانستن ارزش خودشان، شان و مناعت طبع شان را هم چنان حفظ کنند. اما اگر تنها شایستگی افراد موثر باشد این امر به شکلی متفاوت ظاهر می‌شود. افراد ناموفق احساس حقارت و توهین آمیزی پیدا کرده و در قبال تمام آنانی که جانشین وی شده‌اند احساس نفرت و کینه خواهند کرد.^{۲۶}

²³ یوستوس مویزار (به آلمانی Justus Möser) (14 دسامبر 1720 – 8 ژانویه 1794) حقوق دان و نظریه پرداز اجتماعی آلمانی است. به نظر مولر (Muller, 2002) دیدگاه‌های مویزار در مورد جوانب اقتصادی و سیاسی جامعه به شدت با اقتصاددان معاصرش آدام اسمیت، در تقابل است. از برخی لحاظ مویزار به عنوان همتای آلمانی ادmond برک در نظر گرفته می‌شود. او به خاطر مخالفتش با نظام سرمایه‌داری به خوبی شناخته شده است.

²⁴ Rationalism

²⁵ utilitarianism

²⁶ Justus Möser, *No Promotion According to Merit* (1772; repr. in vol. 2 of *Sämtliche Werke*, ed. B.R. Abeken, Berlin, 1842, pp. 187-91).



شکل 1 - یوستوس مویزار حقوقدان و نظریه پرداز آلمانی

نظام قیمت و بازار سرمایه‌داری همچون جامعه ای است که در آن شایستگی و دستاوردهای فرد تعیین کننده‌ی موفقیت یا شکست وی هستند. فارغ از آنچه که فردی ممکن است در مورد تعصب مویزار در قبال اصل شایستگی بیانید، این امر را باید پذیرفت که وی در مورد توصیف یکی از پیامدهای روان شناختی نظام مذکور محق بوده است. او بصیرتی نسبت به احساسات آنهایی داشت که محک زده شده‌اند و به شایستگی رسیده‌اند.

فرد سرخورده در راستای تسلی خود و احیای خودپسندی اش^{۲۷} در جستجوی کسی است که قربانی اش کند. او در صدد است خود را توجیه کند که هیچ کار خطایی انجام نداده که به عدم موفقیتش انجامیده باشد. او حداقل به اندازه‌ی آن کسانی که از وی پیشی گرفته‌اند با استعداد، کارآمد و کوشا است. متأسفانه نظم اجتماعی نابکار ما، با پاداش دادن به مستحق‌ترین افراد سازگار نیست؛ این نظام افراد بی وجدان و رذل شریر، متقلبین، بهره‌کشان، و "فردگرایان خشن"^{۲۸} را به حد اعلا می‌رساند. آنچه که باعث عدم موفقیت وی شده است صداقت و درستکاری اش است. او نجیب تر از آن است که به حیل‌های پستی متوسل شود که رقبای موفقش، مزیت و برتری‌شان را مدیون آن هستند. براساس شرایط نظام سرمایه‌داری، فرد مجبور به انتخاب میان تقوا و فقر از یک سو، و گناه^{۲۹} و ثروت از سوی دیگر است. شکر خدا، او خودش بدیل تقوا و فقر را برگزیده و از فساد و ثروت امتناع ورزیده است.

²⁷ Self-assertion

²⁸ Rugged individualist

²⁹ vice

جستن سپر بلا، نگرشی است معمول میان افرادی اعضای آن نظم اجتماعی که با هر کس متناسب سهمش در پیدایش رفاه دیگران رفتار می‌شود و در نتیجه هر کسی تقدیر خودش را شکل می‌دهد. در چنین جامعه ای هر فردی که جاه طلبی هایش به طور کامل برآورده نشده، نسبت به تقدیر تمام آنهایی که از وی موفق تر بوده‌اند اظهار تنفر می‌کند. یک آدم ابله و نادان این احساس تنفرش را در غالب تهمت و افترا بروز می‌دهد. افراد متفکتر^{۳۰} این احساس را به صورت رسوایی شخصی نشان نمی‌دهند. آنها تنفرشان را در چارچوب یک فلسفه، یعنی فلسفه‌ی ضد سرمایه‌داری، تعالی و تجلی می‌بخشند. آنها با این فلسفه درصدد سرکوب نجوایی درونی هستند که به آنها می‌گوید شکست شان نتیجه‌ی خطاهای خودشان است. تعصب این افراد در به نقد کشیدن نظام سرمایه‌داری دقیقاً با این واقعیت تطابق دارد است که آنها علیه آگاهی^{۳۱} و نادرستی^{۳۲} خود در حال مبارزه‌اند.

رنج کشیدن از جاه طلبی های سرخورده، مختص افرادی است که در جامعه‌ای مبتنی بر برابری در مقابل قانون زندگی می‌کنند. این سرخورده‌گی ها به علت برابری در مقابل قانون به وجود نیامده، بلکه در راستای این واقعیت است که در جامعه ای برابر در مقابل قانون، نابرابری افراد با توجه به توانایی فکری، قدرت اراده و به کار بستن استعدادهایشان، نمایان می‌شود. در چنین جامعه ای شکاف میان آنچه یک فرد هست و به دست می‌آورد و آنچه که درباره‌ی توانایی ها و دستاوردهایش گمان می‌برد، به طرز بی رحمانه ای آشکار می‌شود. افکار خیالی در مورد یک دنیای "عادلانه" که با فرد بر طبق "ارزش واقعی" اش رفتار کند، به مثابه‌ی پناهی است برای تمامی آن کسانی که گرفتار فقدان خودشناسی^{۳۳} هستند.

5. ناخشنودی روشنفکران

طبق یک قاعده، یک فرد عادی فرصت هم نشینی با افرادی که موفق تر از او هستند را ندارد. چنین کسی در جمع سایر افراد عادی قرار می‌گیرد. او هیچ وقت در یک مناسبت غیرکاری رئیسش را ملاقات نمی‌کند. و هیچ وقت از روی تجربه‌ی شخصی این موضوع را نمی‌آموزد که با توجه به تمامی توانایی ها و استعدادهایی که برای خدمت رسانی موفق به مصرف کنندگان مورد نیاز، چه تفاوت هایی میان یک فرد کارآفرین یا یک عضو هیئت رئیسه وجود دارد. حسادت و رنجشی که به

³⁰ More sophisticated

³¹ awareness

³² falsity

³³ Self-knowledge

وجود می‌آید متوجه موجودی جاندار از گوشت و خون نیست، بلکه این احساس در برابر انتزاعاتی همچون "مدیریت"، "سرمایه" و "وال استریت"³⁴ شکل می‌گیرد. ممکن نیست نسبت به چنین مضامینی همان احساس تلخی را داشت که فردی نسبت به ممنوع اش که هر روز با او مواجه می‌شود می‌تواند داشته باشد.

این امر برای افرادی که به خاطر شرایط خاص شغل شان یا وابستگی خانوادگی شان، ارتباطات شخصی با افراد موفق داشته و - همانطور که خودشان نیز بر این باورند - به حق باید به موفقیت می‌رسیدند متفاوت است. احساس جاه طلبی های سرخورده شده در این افراد تلخ‌تر و شدیدتر می‌شود چرا که نفرت پدید آمده نفرتی واقعی نسبت به موجودی جاندار و زنده است. آنها از نظام سرمایه‌داری بیزارند چون نظام مذکور فرد دیگری را به مقامی گماشته که خودشان خواهان آن جایگاه بودند.

وضعیت این چینی برای آنهایی که معمولاً روشنفکران³⁵ خوانده می‌شوند نیز پیش می‌آید. به عنوان مثال پزشکان را در نظر بگیرید. جریان عادی و تجربه‌ی روزانه، هر پزشکی را به این واقعیت آگاه می‌سازد که سلسله مراتبی هست که پزشکان را بر طبق شایستگی ها و دستاوردهایشان دسته بندی می‌کند. پزشکانی که از یک پزشک معمولی برجسته تر هستند، در واقع آنهایی که یک پزشک معمولی باید روش ها و نوآوری هایشان را آموخته و به کار گیرد تا اطلاعاتش به روز باشد، در مدرسه پزشکی هم کلاسی ها بوده‌اند. این پزشکان موفق، همچون وی به عنوان کارورز خدمت کرده و در جلسات انجمن های پزشکی با وی شرکت کرده‌اند. او آنها را کنار بیماران و همچنین در گردهمایی های اجتماعی ملاقات می‌کند. برخی از آنها دوستان و آشنایان شخصی اش هستند، و با نهایت نزاکت با وی رفتار کرده و به عنوان همکار عزیزشان خطابش می‌کنند.

اما از نظر ستایش عامه مردم و گاه در آمد بالاتر، آنها بسیار فراتر از او هستند. این پزشکان موفق از او پیشی گرفته و به طبقه دیگری از افراد تعلق گرفته‌اند. هنگام مقایسه‌ی خود با آنها، احساس حقارت پیدا می‌کند. اما باید مراقب خودش باشد تا کسی مبدا متوجه خشم و حسادتش شود. حتی کوچک ترین نشانه ای از این احساسات به عنوان رفتاری ناپسند محسوب شده و از ارزش و شان وی در نظر دیگران می‌کاهد. او باید رنج خود را کتمان کرده و غیظ و خشمش را به هدفی دیگر معطوف سازد.

³⁴وال استریت (Wall Street)، مرکز بازار سهام در نیویورک

³⁵ intellectuals

او تشکیلات اقتصادی جامعه^{۳۶}، یعنی نظام شریر سرمایه‌داری را متهم می‌کند. اما این نظام ناعادلانه به توانایی‌ها و استعدادهايش، شوق و دستاوردهایش پاداشی می‌دهد که سزاوارش باشد.

برای بسیاری از وکلا و معلمان، هنرمندان و هنرپیشگان، نویسندگان و روزنامه نگاران، معماران و محققین کارهای علمی، مهندسين و داروسازان این موضوع به همین شکل اتفاق می‌افتد. آنها نیز احساس سرخوردگی می‌کنند چون به واسطه تفوق همکاران، هم مدرسه‌ای‌های سابق و دوستان صمیمی‌موفق ترشان رنجیده خاطر می‌شوند. چارچوب رفتار حرفه‌ای^{۳۷} و اخلاق که پوششی است بر رفاقت و همکار بودن آنها، در سایه واقعیت رقابت، خشم آنها را عمیق می‌کند.

برای درک انزجار یک روشنفکر از نظام سرمایه‌داری باید به این موضوع پی برد که در ذهن وی این نظام تجسمی است از تعداد معینی از همراهان^{۳۸} که موفقیتشان منجر به خشم او شده و از اینرو مسئولیت سرخوردگی جاه طلبی‌های بیشمارش^{۳۹} را متوجه خود شخص می‌سازد. بی‌علاقگی پرشور و حرارت او نسبت به نظام سرمایه‌داری صرفاً پناهی است برای تنفرش از "همکاران" موفقش.

6. تعصب ضد سرمایه‌دارانه روشنفکران آمریکایی

تعصب ضد سرمایه‌دارانه‌ی روشنفکران، پدیده‌ای نیست که تنها به یک یا چند کشور محدود شود. اما در ایالت متحده این تعصب جامع‌تر و تندتر از کشورهای اروپایی است. برای توضیح این واقعیت نسبتاً تعجب‌آور باید به آنچه که "اعیان"^{۴۰} یا آنطور که در زبان فرانسه "le monde" نامیده می‌شود پرداخت.

در اروپا "اعیان" شامل تمام افراد برجسته در هر زمینه‌ای از فعالیت می‌باشد. سیاستمداران و رهبران پارلمان، مسئولان بخش‌های متفاوت خدمات کشوری^{۴۱}، ناشران و سردبیران روزنامه‌ها و مجلات سرشناس، نویسندگان برجسته، محققان، هنرمندان، هنرپیشگان، موسیقی‌دانان، مهندسين، وکلا و پزشکان همراه با بازرگانان ممتاز و فرزندان آریستوکرات‌ها و خانواده‌های

³⁶ Society's economic organization

³⁷ Codes of professional conduct

³⁸ compeers

³⁹ farflung

⁴⁰ society

⁴¹ Civil service

اشرافی، همگی آنچه که به عنوان یک جامعه خوب در نظر گرفته می‌شود را شکل می‌دهند. آنها در مهمانی های چای و شام، مجالس رقص و بازارها^{۴۲}، اجرای اول تئاترها^{۴۳} و روز پیش از افتتاح یک نمایشگاه هنری^{۴۴} با یکدیگر در ارتباط قرار می‌گیرند؛ آنها همچنین به رستوران ها، هتل ها و استراحت گاه‌های یکسان می‌روند. آنها هنگام ملاقات با هم از بحث در مورد مباحث روشنفکرانه لذت می‌برند. طرح این نوع مباحث، شیوه ای از مراوده اجتماعی بوده که برای اولین بار در ایتالیای زمان رنسانس شکل گرفته، و در تالارهای پاریس به حد اعلای خود رسیده و بعدها توسط "اعیان" تمامی شهرهای مهم اروپای مرکزی و غربی مورد تقلید قرار گرفته است. عقاید و ایدئولوژی های جدید قبل از اینکه به طور گسترده در محافل تاثیرگذار شوند، در این اجتماعات انعکاس پیدا می‌کردند. یک فرد بدون بررسی نقش "اعیان" در قرن نوزدهم در تشویق یا عدم تشویق پیشکسوتان، نمی‌تواند به تاریخ هنرهای زیبا و ادبیات بپردازد.

ورود به محفل اعیان اروپایی برای هر کسی که خود را در زمینه ای مشغول می‌داند آزاد است. ورود به این محفل اعیان ممکن است برای افرادی که از تبار اشرافی و اصیل و یا بسیار ثروتمند هستند نسبت به اشخاص غیراشرافی^{۴۵} با درآمدی نسبتاً کم آسان تر باشد. اما نه ثروت و نه القاب، هیچ یک نمی‌تواند به اعضای این مجموعه اعتبار و مقامی دهند که برای برتری شخصی همچون پاداشی باشد. ستارگان تالارهای پاریس، افراد میلیونر نیستند، بلکه اعضای "آکادمی فرانسوی"^{۴۶} هستند. در محفل اعیانی اروپایی روشنفکران ستارگان جمع بوده و دیگران دست کم این چنین وانمود می‌کنند که علاقه ای پرشور نسبت به مباحث فکری دارند.

این رویکرد از محفل اعیانی با چشم انداز آمریکایی بیگانه است. آنچه که در ایالت متحده "محفل اعیانی" نامیده می‌شود، تا حدودی منحصر به خانواده‌های ثروتمند است. مراوده‌ی اجتماعی ناچیزی میان بازرگانان موفق و نویسندگان، هنرمندان و

⁴² bazaars

⁴³ First-nights

⁴⁴ Vanishing-days

⁴⁵ commoners

⁴⁶ آکادمی فرانسه (به فرانسوی Française Académie): سرآمدترین نهاد در زمینه‌ی یادگیری زبان فرانسوی است. آکادمی‌رسمی در سال 1635 توسط کاردینال ریشلیو (Cardinal Richelieu)، وزیر ارشد لوئی سیزدهم، تاسیس شد. طی دوران انقلاب فرانسه در سال 1793 بسته شد و سپس در سال 1803 توسط ناپلئون بناپارت مورد ترمیم قرار گرفت. این نهاد قدیمی‌ترین آکادمی‌آز پنج آکادمی‌مجموعه‌ی انستیتو فرانسه Institut de France می‌باشد. این آکادمی‌آز چهل عضو، معروف به جاودان ها immortels، تشکیل شده است. اعضا به طور مادام العمر در این مجموعه فعالیت می‌کنند و اعضای جدید توسط اعضای پیشین انتخاب می‌شوند. وظیفه‌ی این مجموعه تصدی رسمی بر زبان است که آنرا با انتشار رسمی‌آز زبان فرهنگ لغت عنوان می‌کنند. با این حال این احکام تنها جنبه‌ی مشورتی دارد.

دانشمندان برتر کشور وجود دارد. افرادی که در فهرست "سوسیال رجیستر"^{۴۷} قرار می‌گیرند با شکل دهندگان افکار عمومی و پیشروان عقایدی که آینده ملت را رقم می‌زنند از نظر اجتماعی ملاقاتی نمی‌کنند. اکثر "اشخاص طراز اول محافل اعیانی"^{۴۸} به کتاب و اندیشه علاقه‌مند نیستند. هنگامی که آنها با یکدیگر ملاقات می‌کنند در وقت‌هایی که ورق بازی نمی‌کنند، در مورد افراد به سخن چینی پرداخته و بیشتر در مورد ورزش صحبت می‌کنند تا مسائل فرهنگی. اما حتی آن کسانی از اعیان که مخالف مطالعه کردن نیستند نیز علاقه‌ای به همنشینی با نویسندگان، دانشمندان و هنرمندان از ندارند. فاصله‌ی تاحدودی غیرقابل جبران "اعیان" را از روشنفکران جدا می‌سازد.

شرح پیدایش وضعیت مذکور از نظر تاریخی امکان پذیر است. اما چنین توضیحی واقعیات را تغییر نمی‌دهد. این امر نمی‌تواند خشمی که روشنفکران به تحقیر و توهینی که اعضای "محفل اعیان" القا کرده‌اند را از بین برده یا بکاهد. نویسندگان یا دانشمندان آمریکایی تمایل دارند بازرگانان ثروتمند را همچون آدمهای وحشی و بربر^{۴۹}، یعنی فردی که صرفاً مصمم به پول درآوردن است، در نظر گیرند. استاد دانشگاه از فارغ التحصیلانی که بیش از دستاوردهای آموزشی دانشگاه به فوتبال علاقه مند هستند نفرت دارد. این استاد اگر بداند که مربی ورزش حقوق بیشتری نسبت به استاد برجسته‌ی فلسفه دارد احساس توهین می‌کند. افرادی که تحقیقشان شیوه جدیدی از تولید را ارائه داده از بازرگانی که صرفاً به ارزش مالی^{۵۰} کار تحقیقی‌شان علاقه نشان می‌دهد متنفرند. این نکته قابل توجه است که تعداد زیادی از محققین فیزیک در آمریکا از سوسیالیسم یا کمونیسم جانبداری می‌کنند. آنها از علم اقتصاد چیزی نمی‌دانند اما دریافته‌اند که اساتید دانشگاهی اقتصاد هم با آنچه آنها با تحقیر نظام سود^{۵۱} می‌نامندش مخالفند، پس هیچ برخورد دیگری نمی‌توان از آنها انتظار داشت.

اگر گروهی از مردم خودشان را از سایر ملت، مخصوصاً از رهبران فکری‌شان جدا کنند، همانگونه که "افراد طراز اول جامعه" در آمریکا چنین کرده‌اند، این افراد به طور اجتناب ناپذیری مورد آماج انتقادات نسبتاً خصمانه‌ی انانی قرار می‌گیرند که از دایره خودشان جدا شده‌اند. انحصار اعمال شده توسط ثروتمندان آمریکایی، حس خاصی از رانده شدگی را برایشان به دنبال دارد. آنها ممکن است غروری کاذب بخاطر برتری‌شان داشته باشند. آنچه آنها نمی‌توانند درک کنند این است که جدایی

⁴⁷ سوسیال رجیستر (Social Register) کتاب راهنمایی است در ایالت متحده که اسامی و آدرس خانواده‌های برجسته آمریکایی که جامعه‌ی نخبه (اشخاص طراز اول و مقتدر در جامعه) را تشکیل می‌دهند را در بر می‌گیرد. این افراد لزوماً یک شخصیت حقوقی یا نخبه‌ی سیاسی نیستند.

⁴⁸ socialites

⁴⁹ barbarian

⁵⁰ Cash value

⁵¹ Profit system

خودخواسته شان آنها را تنها گذاشته و کینه ای را به وجود آورده که روشنفکران را متمایل به طرفداری از خط مشی های ضد سرمایه دارانه می کند.

7. نارضایتی یقه سفیدها

علاوه بر نفرت عمومی از سرمایه داری که میان اکثر مردم یکسان است، کارگران یقه سفید، از دو نوع مصیبت مخصوص به خود نیز در عذاب هستند.

پشت میز نشستن و کلمات و اعداد را بر روی کاغذ نوشتن، باعث شده که کارمند اداری در مورد اهمیت کارش تمایل به اغراق کردن داشته باشد. مانند رئیس اش، او نیز هر آنچه که دیگران بر روی کاغذ می آورند و می نویسند، می خواند و با دیگران مستقیماً یا از طریق تلفن صحبت می کند. با غرور بسیار، خود را جزیی از مدیران نخبه شرکت دانسته و وظایفش را با وظایف رئیسش مقایسه می کند. به عنوان "کارگری که با فکر و ذهنش کار می کند" به کارگران یدی^{۵۲} که دستانشان پینه بسته و کثیف است، با دیدی متکبرانه می نگرد. توجه به این موضوع که بسیاری از این کارگران یدی دستمزد بالاتری را دریافت کرده و از احترام بیشتری برخوردارند، وی را برآشفته می کند. او چنین می اندیشد که، صد افسوس که نظام سرمایه داری، با کارگر ساده ی "تحصیل نکرده" به خوبی برخورد می کند و در عوض کار "خردورزانه"^{۵۳} وی را بر طبق ارزش "واقعی" اش برآورد نمی کند.

با توجه به چنین عقاید آتاویستی^{۵۴} ای در مورد اهمیت کار اداری و کار یدی، کارمند یقه سفید چشمهایش را بر ارزیابی واقع گرایانه ی شرایط می بندد. او این موضوع را درک نمی کند که کار دفتری وی انجام وظیفه ای روزمره است که اگر چه موردنیاز است اما کارآموزی ای ساده داشته، در حالی که این "کارگران" که به آنها حسادت می کند مکانیک ها و تکنسین های ماهری هستند که می دانند چگونه باید با ماشین آلات و دستگاه های پیچیده ی یک صنعت مدرن کار کنند. این امر دقیقاً سوءبرداشتی تمام عیار از جریان واقعی امور است که نشانگر فقدان بصیرت و قدرت استدلال یک فرد کارمند است.

⁵² Manual worker

⁵³ intellectuals

⁵⁴ عقاید آتاویستی atavistic ideas: عقاید منتسب به نیاکان

از طرف دیگر، کارمند دفتری، مثل افراد متخصص در روابط روزمره از دست افراد موفق تر از خودش، به ستوه آمده است. او برخی از همکاران کارمندش را می‌بیند که با او در همان سطح، کارشان را شروع کرده‌اند و بر اساس سلسله مراتب اداری توانسته‌اند پیشرفت کنند در حالیکه او در همان جای اولش باقی مانده است. همین دیروز بود که پُل در مقامی یکسان با وی قرار گرفته بود. اما امروز پُل کاری مهم تر و پردرآمدتری را داراست. و با این حال، می‌پندارد که پُل از هر نظر از وی پایین تر و حقیرتر است. بدون شک، او به این نتیجه می‌رسد که پُل پیشرفت هایش را مدیون ترفندها و حقه‌های ناپسندی است که فرد تنها تحت نظام ناعادلانه سرمایه‌داری می‌تواند به آنها دست زند. نظامی که تمامی کتابها و روزنامه‌ها، علما و سیاستمداران آن را به عنوان ریشه‌ی تمام فساد و بدبختی تقبیح می‌کنند.



شکل 2- لنین رهبر انقلاب اکتبر

بیان کلاسیک این غرور و باور خیالی کارمندان که شغل خودشان را جزیی از فعالیت های کارآفرینانه و هم راستا با فعالیت روسایشان می‌دانند را در توصیف لنین از "کنترل تولید و توزیع" به عنوان مشهورترین رساله اش می‌توان یافت. لنین و اکثر

توطئه گران حامیش^{۵۵} چیزی از عملکرد اقتصاد بازار نیاموختند و حتی نخواستند در این باره تلاشی کنند. تمام آنچه که در مورد نظام سرمایه‌داری می‌انستند توصیف مارکس از این نظام به مثابه‌ی بدترین شیاطین بوده است.

آنها انقلابیونی حرفه‌ای بودند. تنها منبع درآمد این افراد بودجه‌ی حزب بود که از طریق کمک‌ها و اعانات داوطلبانه و در اکثر مواقع غیرداوطلبانه -وجوه اخاذی شده- و یا به صورت "مصادرات" خشونت‌آمیز تامین می‌شده است. اما، برخی رفقا، پیش از سال 1917 و تبعیدشان به اروپای غربی و مرکزی، بعضاً شغل‌های معمولی در بنگاه‌های تجاری داشته‌اند. تجربه‌ی این افراد بوده - تجربه کارمندی که فرم‌ها و کاغذهای سفید را پر، از نامه‌ها نسخه برداری، اعداد را وارد دفاتر و اوراق را بایگانی می‌کردند- که تمام اطلاعات مورد نظر لنین در مورد فعالیت‌های مبتکرانه را در برمی‌گرفته است.

لنین به درستی میان فعالیت کارآفرینان از یک طرف و "کارمندان تحصیل کرده مانند مهندسان، کشت‌شناسان^{۵۶} و غیره" از طرفی دیگر، تمایز قائل می‌شود. این متخصصین و تکنسین‌ها عمدتاً مجریان برقراری نظم هستند. آنها در نظام سرمایه‌داری مطیع سرمایه‌داران هستند و در نظام سوسیالیسم فرمان بر "کارگران مسلح"^{۵۷} خواهند بود. عملکرد سرمایه‌دارها و کارآفرینان متفاوت است؛ براساس گفته‌های لنین، "کنترل تولید و توزیع، کنترل کارگر و محصولات است". در حقیقت وظیفه‌ی کارآفرینان و سرمایه‌داران تعیین اهدافی است که عوامل تولید را برای تامین نیازهای مصرف‌کنندگان به بهترین شکل به کار گیرند. به عبارت دیگر، تعیین کنند که چه چیزی باید تولید شود، به چه مقدار و با چه کیفیتی. با این وجود، آنچه مطرح شد معنای موردنظر لنین برای لفظ "کنترل" نمی‌باشد. لنین به عنوان یک مارکسیست از مشکلات مربوط به مدیریت فعالیت‌های تولیدی که تحت هر نظام اجتماعی قابل‌تصوری باید با آن مواجه شد، اطلاعی نداشته است: کمیابی اجتناب‌ناپذیر عوامل تولید، عدم اطمینان از آینده‌ای که تولید در آن انجام می‌گیرد، و ضرورت انتخاب روش تکنولوژیکی مناسب از میان روش‌های پیچیده و متعدد موجود در راستای تامین اهداف از پیش تعیین شده که کمترین ممانعت ممکن را برای دستیابی به سایر اهداف را نیز دربرگیرد. به عبارت دیگر تعیین روشی که کمترین هزینه تولید را در بر داشته باشد. هیچ اشاره‌ای به این موضوعات در نوشته‌های مارکس و انگلس نمی‌توان یافت. تمام آنچه که لنین در مورد کسب و کار می‌دانست از شرح‌ها و وقعی بوده که رفقاییش که گهگاه در ادارات تجاری حضور داشتند و به فعالیت‌هایی همچون با شتاب نوشتن^{۵۸}، یادداشت کردن و رمزگشایی اشاره کرده‌اند. از اینرو، لنین تصریح می‌کند که "حسابداری و کنترل" مهم‌ترین عامل موردنیاز جهت

⁵⁵ Fellow-conspirators

⁵⁶ agronomists

⁵⁷ Armed workers

⁵⁸ scribbling

تنظیم و تصحیح کارکرد جامعه هستند. اما وی چنین ادامه می‌دهد که "حسابداری و کنترل قبلا توسط نظام سرمایه‌داری تا حداکثر ممکن ساده سازی شده تا آن جا که به طرز خارق العاده ای شامل عملیات ساده ای از نظارت، ثبت و انتشار رسیده‌ها بوده که در دسترس هر کسی است که بتواند بخواند و بنویسد و چهار عمل اصلی حساب را بداند."^{۵۹}

اینجا ما شاهد فلسفه‌ی یک کارمند بایگانی با تمام عظمتش بودیم.

8. نارضایتی "خویشاوندان"

در نظام بازاری که دخالت نیروهای بیرونی^{۶۰} آن را مختل نکرده، این گرایش وجود دارد که فرآیند کنترل عوامل تولید توسط کارآترین افراد هرگز متوقف نشود. به محض این که تلاش‌های فرد یا بنگاهی در بهترین حالت ممکن یعنی در راستای تأمین اضطراری ترین نیازهای مصرف کنندگان ثمربخش نباشد، ثروت انباشته شده ای که به واسطه‌ی موفقیت‌های پیشین اش به دست آمده، اتلاف می‌شود. غالبا این چنین اتلاف ثروتی پیش از اینها در طول زندگی فرد تاجر از وقتی شروع می‌شود که سرزندگی، انرژی و چاره‌اندیشی وی تحت تاثیر پیری، خستگی، و بیماری تضعیف شده، و توانایی اش جهت تنظیم امور در راستای تطبیق با ساختار در حال تغییر بازار کم و کم تر می‌شود. در اغلب موارد هم کم کاری^{۶۱} وراث فرد باعث به هدر رفتن این میراث می‌شود. اگر فرزندان کرخت و کودن از بی تفاوتی شان فارغ نشوند و علیرغم بی کفایتی شان افراد ثروتمندی باقی بمانند، رفاهشان را مدیون نهادها و اقدامات سیاسی‌ای هستند که توسط گرایشات ضدسرمایه‌دارانه دیکته می‌شوند. آنها از نظام بازار کنار می‌کشند چون که بازار هیچ راهی برای حفاظت از ثروتشان باقی نگذاشته مگر اینکه ثروتشان را از نو و هر روز در معرض رقابتی تنگاتنگ با دیگران – آنهایی که پیش از اینها بنگاه‌هایی را داشته و همچنین تازه واردانی که "با سرمایه‌ای

⁵⁹ مقایسه شود با:

Lenin, *State and Revolution*, Little Lenin Library, no. 14 (New York: International Publishers), pp. 83-84.

⁶⁰ External forces

⁶¹ sluggishness

کم و ناچیز کسب و کارشان را شروع کرده‌اند" - قرار دهند. این افراد با خرید اوراق قرضه‌ی دولتی زیر پر و بال دولت فرار می‌کنند که از آنها در مقابل مخاطرات بازار که خسارت و ضرر هم مانند جریمه‌ی ای است درقبال ناکارآمدی، محافظت کند.^{۶۲}

به هر حال، خانواده‌هایی هستند که توانایی مسلم مورد نیاز برای موفقیت‌های کارآفرینانه، در نسل‌های مختلفشان تکثیر شده باشد. یک یا دو پسر یا نوه‌ی پسری یا حتی نتیجه‌ی پسری ممکن است با اجدادشان در سطحی برابر بوده یا حتی برتر از آنها باشند. از اینرو ثروت نیاکان نه تنها تلف نمی‌شود، بلکه بیشتر و بیشتر هم می‌شود.

بدون شک، موارد مذکور چندان معمول نیستند. این موارد به این خاطر که نادر هستند جلب توجه نمی‌کنند، دلیل توجه به آنها این است که اشخاصی که می‌دانند چگونه کسب و کار به ارث برده‌شان را توسعه دهند، از قدر و منزلتی دو برابر بهره‌مند می‌شوند. قدر و منزلتی که نشانگر عزت و اعتباری است که برای پدرهایشان و خودشان قائل هستند. گاهی این افراد توسط مردم "نجیب زادگان" خوانده می‌شوند. مردمی که منکر تفاوت‌های میان یک جامعه‌ی خواص سالار و یک جامعه‌ی سرمایه‌دار هستند، اغلب تعلیم و تربیت، خوش سلیقگی و رفتار بخشنده و رثوف این افراد را با مهارت و زبردستی یک بازرگان زحمتکش با هم در نظر می‌گیرند. و برخی از این ثروتمندان جزو ثروتمندترین کارآفرینان کشورشان و یا حتی دنیا هستند.

باید شرایط این تعداد محدود از ثروتمندترین افراد را در میان این خانواده‌های به اصطلاح نجیب زاده بررسی کنیم تا به عبارتی پدیده‌ی ای را توضیح دهیم که نقش بااهمیتی در تدابیر و تبلیغات ضدسرمایه‌دارانه‌ی مدرن ایفا می‌کند.

حتی در چنین خانواده‌های خوش اقبالی، ویژگی‌های موردنیاز جهت مدیریت کسب و کارهای بزرگ، توسط تمامی پسران و نوه‌های پسری به ارث نمی‌رود. طبق قاعده‌ی یک یا در بهترین حالت، دو نفر از هر نسل از این ویژگی‌ها بهره‌مند می‌شوند. پس برای بقای کسب و کار و ثروت خانوادگی این امر ضرورت دارد که اداره‌ی امور به یک یا دو نفر سپرده شود و سایر اعضا در مقام دریافت‌کننده‌ی صرف سهمشان از عایدات قرار گیرند. روش‌های برگزیده شده برای چنین ترتیباتی بر طبق مواد قانونی

⁶² تا مدتی پیش، در اروپا مجال دیگری برای حفاظت از ثروت فرد در مقابل شلختگی‌ها و ریخت و پاش‌هایش وجود داشت. ثروت موردنیاز بازار می‌توانست در دارایی‌های بزرگ زمین سرمایه‌گذاری شود که تعرفه‌ها و سایر تبصره‌های قانونی از این ثروت در مقابل رقابت دیگران محافظت می‌کرد. وقف مال جهت عدم دسترسی وارث به دارایی‌ها (Entails) در بریتانیای کبیر و سایر توافقات وراثت چنان که در قاره اروپا اجرا شدند از لطمه رساندن وراثت به دارایی‌ها پیشگیری می‌کرد.

مخصوص ملی و محلی از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند. با این وجود، تاثیر آنها همیشه یکسان است. این ترتیبات خانواده را به دو گروه تقسیم می‌کنند: آنهایی که مستقیماً امور را مدیریت می‌کنند و آنهایی که چنین وظیفه‌ای را برعهده ندارند.

گروه دوم شامل افرادی هستند که ارتباط نزدیکی با گروه اول دارند، ما از گروه اول به عنوان *روسا*⁶³ یاد می‌کنیم. گروه دوم *خویشاوندان*⁶⁴ هستند که شامل برادران، خواهران، عموزاده، دایی زاده، خاله زاده و عمه زاده، پسرهای خواهرشان، و اغلب خواهرهایشان، خواهر زن بیوده، دخترهای خواهرشان و ... می‌شوند.

خویشاوندان درآمدشان را از بنگاه یا شرکت خانوادگی شان به دست می‌آورند. با این حال کاملاً با دنیای کسب و کار بیگانه هستند و چیزی در مورد مسائلی که یک کارآفرین باید با آنها مواجه شود، نمی‌دانند. آنها در مدارس شبانه روزی و دانشکده‌های شیکی تربیت شده‌اند که فضایی حاکی از حقارت متکبرانه برای پول درآوردن مبتذل⁶⁵ داشته است. برخی از آنها وقتشان را در کلوب های شبانه و سایر مکان های تفریحی، به قمار و شرط بندی، ضیافت و مهمانی گذرانده، و در عیاشی های گران قیمت زیاده روی هم می‌کنند. سایرین به طور کاملاً مبتدی و غیرحرفه ای خود را به نقاشی، نویسندگی و هنرهای دیگر مشغول کرده‌اند. از اینرو اکثر آنها افراد بیخود و بیکاری هستند.

این امر صحیح است که در میان این افراد استثنایی وجود داشته و دارد، و اینکه دستاوردهای این اعضای استثنایی گروه خویشاوندان به مراتب مهمتر از رسوایی های ناشی از رفتار برانگیخته‌ی جوانان عیاش و ولخرج بوده است. بسیاری از برجسته ترین نویسندگان، محققین و دولتمردان یک چنین "آقایانی با هیچ شغلی" بوده‌اند. فارغ از مسائل مربوط به تامین معاش از راه داشتن حرفه ای پرمفعت، و مستقل از آنهایی که به تعصب خو گرفته‌اند، آنها پیشگامان عقاید جدید بوده‌اند. سایرین، اگر خود هیچ گونه الهامی نداشته باشند، ماسناس گلینیوس⁶⁶ هنرمندانی می‌شوند که بدون کمک های مالی و تشویق و تمجیدات کسب شده، در جایگاهی نیستند که به کارهای خلاقانه دست زنند. نقشی که افراد ثروتمند در تکامل روشنفکرانه و

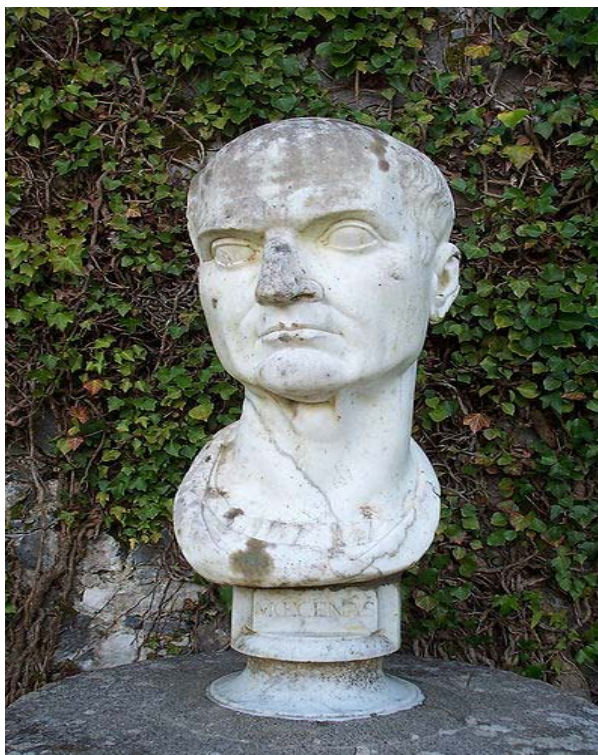
⁶³ bosses

⁶⁴ cousins

⁶⁵ Banausic moneymaking

⁶⁶ ماسناس Maecenas: گیئوس مئسینیز سولیئس Gaius Cilnius Maecenas محرم اسرار و مشاور سیاسی سزار آگوستوس Caesar Augustus - اولین امپراتور رم- و هم چنین حامی با اهمیتی برای نسل جدیدی از شعرای آگوستان Augustan بوده است. طی دوران سلطنت آگوستوس، ماسناس به عنوان فردی شبیه وزیر فرهنگ در امپراطوری خدمت کرده است. اسم او اشارتی است بر حامی روشنفکر، ثروت و بخشنده‌ی هنر.

سیاسی بریتانیای کبیر ایفا کرده‌اند، توسط بسیاری از تاریخ دانان خاطر نشان شده است. محیطی که در آن نویسندگان و هنرمندان فرانسوی قرن نوزدهم زندگی کرده و تشویق شده‌اند، *le monde* "محافل اعیانی" بوده است.



شکل 3 - مجسمه ماسناس

به هر حال ما در اینجا به گناهان افراد عیاش یا محاسن گروه‌های افراد ثروتمند نمی‌پردازیم. موضوع مورد نظر ما بخشی است که گروه خاصی از خویشاوندان به اشاعه‌ی دکرین های مخرب اقتصاد بازار می‌پردازند. بسیاری از خویشاوندان معتقدند که در مورد تنظیم ترتیبات مرتبط با وابستگی مالی به روسا و بنگاه‌های خانوادگی اشتباه کرده‌اند. چه این ترتیبات مطابق میل پدر یا پدربزرگشان بوده باشد، و یا اینکه بر طبق توافقی باشد که خودشان آن را امضا کرده‌اند. آنها باور دارند سهم کمی‌بهشان می‌رسد و به روسا مبلغ بیشتری. ناآشنا با ماهیت کسب و کار و بازار، آنها -همراه با مارکس- متقاعد شده‌اند که سرمایه به طور خودکار "عایدی ایجاد می‌کند". آنها هیچ دلیلی نمی‌بینند که چرا اعضای از خانواده که مسئول اداره‌ی امور هستند باید درآمدی بیش از خودشان داشته باشند. آنها کودن تر از آن هستند که به ارزیابی صحیح ترازنامه‌ها و حساب های سود و زیان بپردازند، و به هر عملی از روسا به عنوان اقدامی نامیمون جهت فریب و سلب حق مسلم شان مضمون می شوند. خویشاوندان همواره در حال مجادله و ستیز با روسا هستند.

عصبانی شدن روسا امر عجیبی نیست. آنها به موفقیتشان در غلبه بر تمامی موانع مفتخرند. موانعی که دولتها و اتحادیه‌های کارگری بر سر راه کسب و کار بزرگشان ایجاد کرده‌اند. آنها کاملاً به این حقیقت واقف هستند که، برای تعصب و کفایتی که دارند بنگاه خانوادگی شان می‌تواند در مسیر اشتباهی فعالیت کند یا اینکه خانواده مجبور به فروش کلی آن شود. روسا معتقدند که خویشاوندان باید محسناتشان را عادلانه مورد قضاوت قرار دهند، و شکایت‌های خویشاوندان را حقیقتاً گستاخی و عصبانی کننده قلمداد می‌کنند.

خصومت خانوادگی میان روسا و خویشاوندان تنها مربوط به مسائل خانوادگی می‌شود. اما این موضوع وقتی اهمیت می‌یابد که خویشاوندان، برای به ستوده آوردن روسا، به اردوی ضدسرمایه داری پیوسته و انواع اقسام قمارهای^{۶۷} "پیشرو" را تامین مالی می‌کنند. خویشاوندان مشتاقانه از اعتصابات، حتی اعتصابات کارخانجاتی که درآمد خودشان از آنجا به دست می‌آید، حمایت می‌کنند.^{۶۸} واقعیت شناخته شده این است که اغلب مجلات "پیشرو" و بسیاری از روزنامه‌های "پیشرو" کاملاً به سوبسیدهای سخاوتمندانه ای که خویشاوندان می‌بخشند وابسته هستند. این خویشاوندان برای انجام "تحقیقات اجتماعی"^{۶۹} به دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و موسسات پیشرو مبالغی را وقف می‌کنند و انواع اقسام فعالیت‌های حزب کمونیستی را تامین مالی می‌کنند. به عنوان "سوسیالیست‌های خانه نشین"^{۷۰} و "بولشویک‌های پنت هاوسی"^{۷۱}، نقش مهمی را سازمان "ارتش پرولتاریا" جهت مبارزه علیه "نظام اسف بار سرمایه‌داری" ایفا می‌کنند.

9. کمونیسم برادوی^{۷۲} و هالیوود

⁶⁷ ventures

⁶⁸ "لیموزین‌هایی با راننده‌های یونیفورم پوشیده، مشتاق‌ترین خانم‌ها را به صف کارگران اعتصابی می‌رساند، که گاهی اوقات این اعتصابات علیه کسب و کارهایی برگزار می‌شود که به پرداخت برای لیموزین‌ها کمک می‌کند". بنگرید به:

Eugene Lyons, *The Red Decade* (New York, 1941), p.186. (عبارات مورب را نویسنده افزوده)

⁶⁹ Social research

⁷⁰ Parlor socialists

⁷¹ Penthouse Bolsheviks

⁷² برادوی Broadway: یکی از حرفه‌ای‌ترین تئاترهای دنیا در میان 40 تئاتر حرفه‌ای است. برادوای معمولاً پرفروش‌ترین تئاتر در دنیای انگلیسی زبان است.

بسیاری از آنها که نظام سرمایه‌داری برایشان درآمد و فراغت کافی به ارمغان آورده، مشتاق سرگرمی هستند. انبوهی از جمعیت در سالن‌های تئاتر جمع می‌شوند. در حرفه‌ی نمایش پول در جریان است. نمایش نامه نویسان و هنرپیشگان محبوب از درآمدهای شش رقمی بهره‌مند هستند. آنها در خانه‌های مجلل با پیش خدمتان و استخرهای شنا زندگی می‌کنند. آنها مطمئناً "اسیر رنج و محنت" نیستند. با این حال هالیوود و برادوی- مشهورترین مراکز صنعت سرگرمی⁷³ در دنیا- سرچشمه‌ی کمونیسیم هستند. نویسندگان و بازیگران را می‌توان در میان متعصب‌ترین حامیان حکومت شوروی⁷⁴ یافت.

تلاش‌های مختلفی برای توضیح این پدیده صورت گرفته است. در اکثر این تفاسیر نشانه‌ای از حقیقت وجود دارد. با این حال، هیچ کدام از این تفاسیر نمی‌توانند انگیزه‌ی اصلی‌ای که قهرمانان صحنه‌ی تئاتر و پرده‌ی سینما را به درجه‌ی انقلابیون رسانده را در نظر بگیرند.

در نظام سرمایه‌داری، موفقیت مادی به ستایش دستاوردهای فرد از منظر مصرف‌کننده‌ی مقتدر بستگی دارد. در این رابطه هیچ تفاوتی میان خدمات ارائه شده توسط یک تولیدکننده و خدماتی که یک تهیه‌کننده، هنرپیشه یا یک نمایشنامه‌نویس عرضه می‌کند، وجود ندارد. با این حال آگاهی از چنین وابستگی‌ای، افرادی که در صنعت سرگرمی هستند را پربشان خاطر تر از افرادی می‌سازد که امکانات و تسهیلات قابل لمس⁷⁵ تولید می‌کنند. تولیدکنندگان کالاهای ملموس می‌دانند که کالاهایشان به خاطر ویژگی و خواست مشخص فیزیکی خریداری می‌شود. آنها ممکن است به طور منطقی این انتظار را داشته باشند که عموم مردم به تقاضا برای محصولاتشان تا وقتی ادامه می‌دهند که کالایی بهتر یا ارزانتر وجود نداشته و بعید است در آینده‌ای نزدیک نیازی که این کالاها برآورده می‌سازند تغییر کند. وضعیت این کالاها در بازار تا حد زیادی می‌تواند توسط کارآفرینان باهوش پیش بینی شود. این کارآفرینان می‌توانند با درجه‌ای از اطمینان به آینده بنگرند.

جنبه‌ی دیگری هم از سرگرمی وجود دارد. مردم خواهان تفریح و سرگرمی هستند چون کسل می‌شوند. و هیچ چیز بیشتر از تفریحاتی که پیش از این با آن آشنا بوده باشند برایشان خسته‌کننده تر نیست. ماهیت صنعت سرگرمی‌تنوع است.

⁷³ صنعت سرگرمی Entertainment Industry: شامل تعداد زیادی از زیرمجموعه‌های مرتبط با سرگرمی می‌شود و بیشتر به اجراهای هنری تجاری مخصوصاً تئاتر موزیکال، واریته‌ها، کمدی، فیلم و موسیقی اطلاق می‌شود.

⁷⁴ Sovietism

⁷⁵ tangible

مشتریان^{۷۶} آنچه را که جدید است و از طرفی غیرقابل انتظار و تعجب برانگیز، را تحسین می‌کنند. این مشتریان دمدمی مزاج و غیرقابل پیش بینی هستند. آنها هرآنچه که دیروز دوست داشتند را امروز تحقیر می‌کنند. یک هنرپیشه‌ی مشهور صحنه‌ی تئاتر یا سینما همیشه باید از خودسری و سرکشی عامه مردم در هراس باشند. او یک روز ثروتمند و مشهور از خواب بیدار می‌شود و روز بعد را به فراموشی می‌سپارد. این هنرپیشه به خوبی می‌داند که موقعیتش کاملاً به هوس و تصورات یک جمعیت مردد بعد از سرگرمی و خوشی وابستگی دارد. نگرانی و اضطراب همیشه پریشانش می‌کنند. همچون استاد سون نس^{۷۷} در نمایشنامه‌ی ایبسن^{۷۸}، او از تازه واردان گمنام، جوانان پرانرژی‌ای که به جای وی جایگزین خواهند شد، می‌ترسد.

موضوع واضح و آشکار این است که آنچه این هنرپیشگان را پریشان می‌سازد غیر قابل تسکین است. بدین سان آنها تیری در تاریکی می‌اندازند. بعضی از این هنرمندان می‌پندارند کمونیسم برایشان رستگاری به ارمغان می‌آورد. آیا کمونیسم آن نظامی نیست که تمام مردم را خوشحال می‌سازد؟ مگر نه اینکه افراد برجسته می‌گویند که نظام سرمایه‌داری تمام شرارت‌های بشری را به وجود آورده و این بدی‌ها با کمونیسم از بین خواهد رفت؟ آیا افراد سختکوش خود رفیق و همراه تمامی زحمتکش‌ان نیستند؟

⁷⁶ patrons

⁷⁷ استاد سون نس The Master Builder: نمایش نامه‌ای است که ایبسن برای اولین بار در سال 1892 منتشر کرده و در 1893 در برلین به اجرا درآمده است. استاد سون نس داستانی است در مورد ترس از غلبه‌ی قدرت. هالوارد سون نس، معماری است موفق که به پدر و پسری حرفه را تعلیم می‌دهد که در نهایت از خود استاد سون نس پیشی می‌گیرند. استاد سعی می‌کند که خود را در مقابل این تازه واردان مصون کند.

⁷⁸ هنریک یوهان ایبسن (به نروژی Henrik Johan Ibsen) (20 مارچ 1828 - 23 می 1906) شاعر، نمایش نامه‌نویس و درام‌نویس نروژی است. از او اغلب به عنوان پدر تئاتر مدرن یاد می‌کنند و یکی از پایه‌گذاران مدرنیسم در تئاتر است. بسیاری ایبسن را بعد از شکسپیر بزرگترین نمایش نامه‌نویس محسوب می‌کنند. کارهای وی گاهی منتقدانه و برداشتی آزاد از شرایط زندگی و مسائل اخلاقی بود. از مشهورترین آثار وی: دشمن مردم، خانه عروسک، مرغابی وحشی.



شکل 4 - هنریک ایبسن نمایشنامه نویس نروژی

شاید اگر بگوییم که هیچ یک از کمونیست های هالیوودی و برادوی تا حالا مطلبی از نویسندگان سوسیالیست و حتی تحلیل تاحدود جدی ای از اقتصاد بازار نخوانده اند اشتباه نگفته باشیم. ولی این امر کاملا واقعیت دارد که برای این دختران و رقصندگان و خوانندگان دلفریب و زیبا، برای نویسندگان و تهیه کنندگان کمدی ها و فیلم های سینمایی و آهنگ ها، این تصور عجیب ایجاد می شود که مسائل منحصر به فردشان به محض سلب مالکیت دارایی های خصوصی و وقف آن برای مقاصد عمومی از "مالکان" از میان خواهد رفت.



شکل 5- هیپولیت آدولف تین نمایشنامه نویس فرانسوی

افرادی هستند که نظام سرمایه‌داری را به خاطر حماقت و زمختی بسیاری از تولیدکنندگان صنعت سرگرمی سرزنش می‌کنند. نیازی به بحث در این رابطه وجود ندارد. اما از یاد نمی‌بریم که هیچ گروهی بیش از دست اندرکاران تهیه این نمایش‌ها و فیلم‌های احمقانه در تایید و ستایش کمونیسم مشتاق نبوده‌اند. وقتی که یک تاریخ‌دان در آینده به جستجوی این وقایع بااهمیت کوچک می‌پردازد که تین⁷⁹ از آن به عنوان منابع بسیار قدردانی می‌کند، نباید از تاکید بر نقش مشهورترین هنرمندان استریپتیز در جنبش رادیکال آمریکا غفلت کند.⁸⁰

⁷⁹ هیپولیت آدولف تین (به فرانسوی Hippolyte Adolphe Taine) (21 آوریل 1828 - 5 مارچ 1893) منتقد و تاریخ‌دان فرانسوی است. او یکی از تاثیرگذارترین افراد بر ناتورالیسم فرانسوی و یکی از اولین منتقدین تاریخ‌گرایی است.

⁸⁰ مقایسه کنید با Eugene Lyons, l.c., p.293

[یادداشت مولف: جیپسی رز لی Gypsy Rose Lee به عنوان یک فرد در حوزه‌ی سرگرمی و هم‌جنین نویسنده بر فروش‌ترین داستان‌های پلیسی و خودزندگی‌نامه به موفقیت‌هایی دست یافته است.]

فصل دوم

فلسفه اجتماعی یک فرد معمولی

1. نظام سرمایه‌داری آنگونه که هست و آنگونه که فرد معمولی آن را می‌بیند.

پیدایش علم اقتصاد به عنوان شاخه‌ای جدید از معرفت، یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ بشریت بوده است. با تسهیل در کسب و کار سرمایه‌داری خصوصی، تمامی فعالیت‌های بشری چند نسل اخیر نسبت به ده هزار سال پیش بصورتی بنیادین دگرگون شده. ساکنین یک کشور سرمایه‌داری، از روز تولد تا روز مرگشان، هر لحظه از دستاوردهای شگرف طرز تفکر و عمل سرمایه‌دارانه منفعت برده‌اند.

شگفت‌انگیزترین مسئله در مورد تغییرات بی‌نظیری که نظام سرمایه‌داری در شرایط مادی افراد ایجاد کرده، این واقعیت است که تمامی این دگرگونی‌ها تنها توسط تعداد اندکی از نویسندگان و شمار معدودی دولتمرد که آموزه‌های این نویسندگان را به خوبی درک کرده‌اند، انجام گرفته است. نه تنها توده‌های کم‌کار⁸¹ بلکه اکثر بازرگانانی که از طریق تجارتشان اصول لسه‌فر⁸² را عملی کرده‌اند، از درک جنبه‌های حیاتی عملکرد خود بازمانده‌اند. حتی در دوران شکوفایی لیبرالیسم تنها تعداد اندکی از افراد درک کاملی از کارکرد اقتصاد بازار داشتند. تمدن غربی، نظام سرمایه‌داری را به توصیه‌ی بخش کوچکی از نخبگان برگزید.

در دهه‌های آغازین قرن نوزدهم، افراد بسیاری وجود داشتند که با مشکلات مربوط به کمبود شدید منابع ناآشنا بوده و در پی برطرف کردن این کمبودها بودند. در سال‌های میان واترلو⁸³ و سباستوپول⁸⁴، کتابی به جز رساله‌های علم اقتصاد در بریتانیای کبیر محبوبیت نداشت. اما محبوبیت آن به زودی فروکشید. موضوع این رساله‌ها برای خواننده عام خوشایند نبود.

⁸¹ Sluggish masses

⁸² Laissez-faire principles

⁸³ واترلو Waterloo: شکست نهایی ناپلئون از دوک ویلینگتن انگلیسی در سال 1815



شکل 6- ولینگتون در واترلو اثر آلکساندر هیلینگفرد

علم اقتصاد تفاوت بسیار زیادی هم با علوم طبیعی و تکنولوژی و هم با تاریخ و حقوق⁸⁵ دارد، که این تفاوتها برای یک فرد مبتدی عجیب و در عین حال زنده به نظر می‌رسد. برای آنانی که کارهای تحقیقاتی شان در آزمایشگاه‌ها بر روی اوراق و اسناد بایگانی شده یا در کتابخانه‌ها انجام می‌شود، شگفتی ابتکاری علم اقتصاد با دیده‌ی تردید نگریسته می‌شود. غرابت معرفت‌شناسانه‌ی⁸⁶ علم اقتصاد برای کوتاه فکran متعصب پوزیتیویسم⁸⁷ نیز بی‌معنا به نظر می‌رسد. مردم می‌خواهند در یک کتاب علم اقتصاد چیزی را بیابند که کاملا با تصاویر از پیش پنداشته شان در مورد این علم همخوانی داشته باشد. به عبارت دیگر به دنبال رشته‌ی پژوهشی ای هستند که بر اساس ساختار منطقی علم فیزیک یا زیست‌شناسی شکل گرفته باشد. آنها از مقابله با مشکلاتی که تحلیل آنها نیازمند تلاش فکری نامشخصی است، سر در گم شده و خودداری می‌کنند.

⁸⁴ Sebastopol بندری که در سال 1855 طی جنگ کریمه انگلیس و فرانسه و متحدانشان، روسیه را شکست دادند.

⁸⁵ jurisprudence
⁸⁶ epistemological
⁸⁷ positivism

نتیجه‌ی چنین بی‌اطلاعی‌ای این است که مردم تمامی پیشرفت‌های صورت گرفته در شرایط اقتصادی را به پیشرفت در علوم طبیعی و تکنولوژی نسبت می‌دهند. همانطور که آنها مسائل را می‌بینند، طی تاریخ بشری گرایش خودکاری به پیشرفت‌های در حال جریان علوم طبیعی تجربی و کاربرد آنها در حل مسائل تکنولوژیکی وجود داشته است. این گرایش اجتناب‌ناپذیر بوده و جزئی تفکیک‌نشده‌ی از سرنوشت بشری را تشکیل می‌دهد و از اینرو عملکرد آن بر اشکال ممکن تشکیلات سیاسی و اقتصادی جامعه تاثیر می‌گذارد. از دید آنان، پیشرفت‌های بی‌نظیر تکنولوژیکی دویست سال اخیر از طریق راهکارهای اقتصادی زمانه، ایجاد نشده‌یا ادامه نیافته است. این پیشرفت‌ها دستاورد لیبرالیسم کلاسیک، تجارت آزاد، لسه فر و سرمایه‌داری نبوده‌اند. از این رو پیشرفت‌های مذکور می‌توانستند تحت هر نظام اقتصادی‌ای صورت گیرند.

تعالیم مارکس به این دلیل به آسانی مورد تایید قرار گرفت، چرا که از طرفی با تعبیر عامه‌پسندی از وقایع تطابق داشت و از طرف دیگر با پوششی شبه فلسفی⁸⁸ که هم روح‌گرایی⁸⁹ هگلی را دربر می‌گرفت و هم ماتریالیسمی خام⁹⁰ پوشانده شده بود. در طرح کلی مارکس "نیروهای مادی تولید" ماهیتی ماورای طبیعه‌ای و مستقل از اراده و کنش انسانی دارا هستند. نیروهای مذکور مسیر خودشان را آن‌چنان طی می‌کنند که گویی قوانین اسرارآمیز و اجتناب‌ناپذیر قدرتی بالاتر آنها را تجویز می‌کند. این نیروها به طور رمزآلودی تغییر یافته و بشریت را وادار می‌سازند که نظام اجتماعی را با این تغییرات منطبق کند؛ نیروهای مادی تولید از یک چیز اجتناب می‌ورزند: مقید شدن توسط تشکیلات اجتماعی بشر. مضمون اصلی تاریخ کشمکش نیروهای مادی تولید جهت‌رهایی از تعهدات اجتماعی‌ای است که به آنها مقید شده است.

مارکس چنین تعلیم می‌دهد که مدت‌ها پیش نیروهای مادی تولید به شکل آسیاب دستی بوده و پس از آن این نیروها امور انسانی را براساس الگوی فئودالیسم ساماندهی کردند. بعدها، قوانینی غیرقابل درک⁹¹ که تکامل نیروهای مادی تولید را تعیین می‌کند کارخانه‌ی بخار را به جای آسیاب دستی جایگزین کرد. از اینرو فئودالیسم باید جای خود را به سرمایه‌داری می‌بخشید. پس از آن، نیروهای مادی تولید فراتر رفته، و قالب کنونی آن لزوماً باید سوسیالیسم را جایگزین کمونیسم سازد. آنهایی که درصدد مهار انقلاب سوسیالیستی هستند محکوم به انجام کاری عبث هستند. بند آوردن جریان تکامل تاریخی کاری غیرممکن است.

نظریات گروه‌های به اصطلاح چپ‌گرا با یکدیگر از بسیاری از جهات تفاوت دارد. اما همگی شان بر یک نکته تفاهم دارند.

⁸⁸ pseudophilosophical

⁸⁹ spiritualism

⁹⁰ Crude materialism

⁹¹ Unfathomable laws

تمامی این گروه ها پیشرفت مادی در جریان را همچون فرآیندی خودکار می بینند. یک آمریکایی عضو اتحادیه، سطح زندگی اش را مسلم می پندارد. تقدیر مشخص کرده که وی از تسهیلاتی بهره مند شود که حتی مرفه ترین افراد از نسل های پیشین و افراد غیرآمریکایی هنوز هم از آن محروم هستند. این وضعیت در صورتی برایش اتفاق نمی افتاد که "فردگرایی شدید"^{۹۲} کسب و کارهای بزرگ نقش بیشتری در پیدایش آنچه که "شیوه زندگی آمریکایی" می نامد بازی می کردند. از نظر وی "مدیریت" صرفا بیانگر ادعاهای غیرمنصفانه ی "استثمارکنندگانی" است که خواهان محرومیت وی از حقی هستند که از زمان تولد به وی تعلق داشته است. او چنین می پندارد که در حین تکامل تاریخی، گرایش مهارنشده ای در جهت افزایش مداوم در "بهره وری" نیروی کار وی وجود داشته است. واضح است که پیامدهای این بهبود به حق منحصرأ به خود فرد تعلق دارد. شایستگی اوست - در عصر سرمایه داری - که از طریق صنایع پردازشی^{۹۳} و به تعداد کارگران مشغول به کار، بخشی از ارزش محصولات تولید شده تمایل به افزایش داشته است.

حقیقت این است که افزایش در آنچه که بهره وری نیروی کار خوانده می شود، به خاطر استفاده از لوازم و ماشین آلات بهتر است. صد کارگر در یک کارخانه مدرن، به ازای هر واحد زمانی، کالاهای بیشتری تولید می کنند نسبت به صد کارگری که در کارگاه های صنعتگران ماقبل سرمایه داری تولید می کردند. این پیشرفت تحت تاثیر مهارت بیشتر، کارآیی یا پشتکار کارگر نوعی قرار نگرفته است. (واقعیت این است که مهارت موردنیاز صنعتگران قدیمی بسیار بیشتر از دسته های مختلف کارگران در کارخانه های امروزی است.) بلکه افزایش بهره وری به خاطر استفاده از لوازم و ماشین آلات کارآتری است که به ترتیب، تحت تاثیر انباشت و سرمایه گذاری در سرمایه بیشتر بوده است.

اصطلاحات سرمایه داری، سرمایه، و سرمایه داران توسط مارکس به کار گرفته شد و امروزه از طرف اکثر مردم - هم چنین توسط خبرگزاری های پروپاگاندا رسمی ولت ایالت متحده - با بارمعنایی تحقیرآمیز استفاده می شود. با این حال این کلمات به عامل اصلی ای اشاره دارند که عملکردشان تمامی ستاوردهای شگرف دویست سال اخیر - یعنی بهبود بی نظیری در میانگین سطح زندگی جمعیتی که به طور مداوم در حال افزایشند - را به همراه داشته است. آنچه که شرایط مدرن صنعتی کشورهای سرمایه داری را از شرایط موجود در دوران ماقبل سرمایه داری، به علاوه شرایط حاکم بر کشورهای به اصطلاح کمتر توسعه یافته متمایز می سازد، میزان عرضه سرمایه است. هیچ پیشرفت تکنولوژیکی اگر که سرمایه موردنیاز آن پیش تر از طریق پس انداز فراهم نمی شد امکان تحقق نمی یافت.

⁹² Rugged Individualism

⁹³ The Processing Industries

پس انداز و انباشت سرمایه، همچون واسطه ای^{۹۴} هستند که مرحله به مرحله از زمان غارنشینان بی تمدن در جستجوی غذا به روش های مدرن صنعتی تغییر یافته‌اند. پیشگامان این تکامل، نظریاتی بودند که بسترساز ساختاری شدند که عرضه مطمئن سرمایه‌ی انباشت شده تحت لوای اصول مالکیت خصوصی ابزار تولید را تامین می کرد. هر یک قدم ما به سمت رفاه وامدار پس انداز بوده است. ماهرانه ترین ابداعات تکنولوژیکی عملا بی فایده می‌بودند اگر که کالای سرمایه ای مورد نیاز از راه پس انداز فراهم نمی شد.

کارآفرینان برای برآوردن نیازهای مبرم و تامین نشده‌ی مصرف کنندگان، با مقرون به صرفه ترین شیوه کالاهای سرمایه ای را به کار می گیرند که توسط پس اندازکنندگان مهیا شده است. کارآفرینان همراه با تکنیسین ها خواهان تکمیل فرآیند تولید هستند. آنها در کنار پس اندازکنندگان، نقش فعالی در جریان وقایعی که پیشرفت اقتصادی نامیده می شود ایفا می‌کنند. مابقی افراد از فعالیت های این سه طبقه پیشتاز منفعت می‌برند. اما فارغ از اینکه فعالیت ها و اعمال بقیه افراد چه باشد، مابقی تنها دینفعان تغییراتی هستند که در آن هیچ دخالتی نداشتند.

ویژگی اقتصاد بازار، بیانگر این واقعیت است که بیشترین سهم پیشرفت های حاصل شده از جانب تلاش های این سه طبقه پیشتاز - پس اندازکنندگان، سرمایه گزاران در کالاهای سرمایه ای و آنهایی که روش های جدید بکارگیری از کالاهای سرمایه ای را ارائه می‌هند- میان اکثریت غیرپیشتاز مردم تقسیم می شوند. از طرفی بیش از افزایش جمعیت میزان انباشت سرمایه زیاد شده و از طرف دیگر بهره وری نهایی کارگر^{۹۵}، محصولات را ارزان می‌کند. فرآیند بازار، برای یک فرد معمولی فرصت بهره مندی از نتایج دستاوردهای دیگران را فراهم می سازد. فرآیند بازار هم چنین طبقه پیشتاز را وادار می سازد تا به بهترین نحو ممکن به اکثریت غیرپیشتاز خدمت کنند.

همه آزادند که به مقام سه طبقه پیشتاز یک جامعه سرمایه‌داری برسند. این طبقات صنف و طبقه‌ی خاص و بسته ای نیستند. عضویت در آنها امتیازی نیست که توسط مرجعیتی به فرد اعطا شده یا از پیشینیانش به ارث برده باشد. این طبقات هم مانند یک باشگاه^{۹۶} هم نبوده، و اعضای آن هیچ قدرتی برای دور نگه داشتن تازه واردان ندارند. آنچه که برای سرمایه‌دار، کارآفرین یا مخترع شیوه های جدید تکنولوژیکی شدن نیازمند است، هوش و قدرت اراده است. وارث یک فرد ثروتمند از مزایای خاصی بهره مند است و این امر باعث شده که او تحت شرایط بهتری نسبت به دیگران کارش را شروع می‌کند. اما کار وی در رقابت

⁹⁴ agency

⁹⁵ Marginal productivity of labor

⁹⁶ clubs

بازار آسانتر نیست، بلکه گاهی اوقات کارش حتی خسته کننده تر و کم سود آورتر از کار تازه واردان است. او باید ارث اش را دوباره سامان بخشد تا اینکه بتواند آن را با تغییرات موجود در شرایط بازار منطبق کند. به عنوان مثال، مشکلاتی که وارث "امپراطور" راه آهن در دهه های اخیر باید با آن مواجه بوده، بی شک بغرنج تر از مشکلاتی است که فردی که از آغاز با باربری کامیون یا حمل و نقل هوایی شروع کرده است باید روبرو شود.

فلسفه‌ی مردم پسند انسان عادی، به تاسف بارترین شیوه‌ی ممکن تمامی این مصادیق را به غلط بیان می‌کند. همانطور که یک فرد نوعی⁹⁷ موضوع را می‌بیند، تمامی صنایع جدیدی که تسهیلاتی برای وی عرضه کرده‌اند که برای پدر وی ناشناخته بوده، به واسطه‌ی نیروهای افسانه‌ای ایجاد شده‌اند که پیشرفت نامیده شده‌اند. انباشت سرمایه، کارآفرینی و نبوغ تکنولوژیکی هیچ کمکی به ایجاد رفاهی خودجوش نکرده است. اگر هر کسی با آنچه که این فرد نوعی به عنوان افزایش در بهره‌وری نیروی کار در نظر می‌گیرد نسبت داده شود، پس این افراد آدمهای مونتاژ شده‌ای بیش نیستند. متاسفانه، در این دنیای غیراخلاقی انسان توسط انسان استثمار می‌شود. همانطور که مانیفست کمونیست اشاره می‌کند، صاحبان کسب و کار مزایا و منافع کارشان را برداشته و به کارگران یدی چیزی بیش از "آنچه که برای معاش و زادو ولد نژادش لازم باشد" نمی‌پردازد. نتیجتاً، "کارگر مدرن، به جای اینکه وضعیتش همراه با پیشرفت صنعتی بهتر شود، بیشتر و بیشتر نزول پیدا می‌کند... او به فرد فقیری تبدیل می‌شود، و فقر سریع‌تر از جمعیت و ثروت گسترش می‌یابد." نویسندگان چنین توصیفاتی از صنعت سرمایه‌دارانه، در دانشگاه‌ها به عنوان بزرگترین فیلسوف و بانی خیر بشریت مورد ستایش قرار گرفته و تعلیماتشان با هیبتی حاکی از حرمت توسط میلیون‌ها نفری پذیرفته می‌شوند که خانه‌های این افراد، در کنار سایر وسایل مکانیکی بوده و مجهز به رادیو و تلویزیون است.

اساتید می‌گویند که بدترین نوع استثمار که دامن‌گیر رهبران "کارگری" و سیاستمداران می‌شود، به خاطر کسب و کارهای بزرگ است. این اساتید نمی‌توانند درک کنند که ویژگی بااهمیت کسب و کارهای بزرگ، تولید انبوه برای تامین نیازهای توده هاست. تحت نظام سرمایه‌داری کارگران خودشان، مستقیماً یا غیر مستقیم، مصرف‌کنندگان اصلی تمامی آن کالاهایی هستند که کارخانجات تولید می‌کنند.

⁹⁷ John Doe

در روزهای اولیه نظام سرمایه‌داری، شکاف زمانی قابل توجهی میان پیدایش یک نوآوری و دسترسی توده‌ها به آن وجود داشت. حدود شصت سال پیش گابریئل تارد⁹⁸ به درستی به این موضوع اشاره کرد که یک نوآوری صنعتی قبل از این که به نیاز همگان تبدیل شود، تصور و خیال یک اقلیت محسوب می‌شد؛ آنچه که در ابتدا کالایی تجملی به شمار می‌رفت، بعدها به یک کالای مورد نیاز مصرفی برای همگان تبدیل شد. این گفته با در نظر گرفتن رواج خودرو هم چنان صحت دارد. اما تولیدات در مقیاس زیاد کسب و کارهای بزرگ، این وقفه زمانی را کاهش داده و تاحدودی از میان برده است. نوآوری‌های مدرن تنها بر اساس روش‌های تولید انبوه می‌توانند به طور سودآوری تولید شده و در نتیجه برای بسیاری افراد به محض تولید قابل دسترس باشند. به عنوان مثال، در ایالت متحده هیچ دوره‌ی قابل‌ذکری وجود نداشته که لذت از چنین نوآوری‌هایی همچون تلویزیون، جوراب‌های نایلونی یا غذای کنسرو شده بچه، منحصر به اقلیتی از پولداران باشد. در حقیقت، کسب و کارهای بزرگ به همگون‌سازی⁹⁹ شیوه‌های لذت و مصرف مردم گرایش دارند.

در اقتصاد بازار هیچ کس به دلیل اینکه برخی از مردم ثروتمند هستند، فقیر نیست. ثروت ثروتمندان، دلیل فقر کسی نیست. برعکس، جریانی که برخی از افراد را ثروتمند می‌سازد، پیامد فرآیندی است که تامین نیازهای بسیاری از افراد را بهبود می‌بخشد. کارآفرینان، سرمایه‌داران و تکنسین‌ها تا آنجا که بتوانند به بهترین شکل کالاهای مورد نیاز مصرف‌کنندگان را عرضه می‌کنند تا به موفقیت می‌رسند.

2. جنبه‌ی ضد سرمایه‌دارانه

از همان آغاز جنبش سوسیالیستی و تلاشها برای احیای سیاست‌های مداخله‌جویانه¹⁰⁰ دوران ماقبل سرمایه‌داری، سوسیالیسم و مداخله‌گرایی¹⁰¹ کاملاً در چشم آگاهان به تئوری اقتصادی بی‌اعتبار شدند. اما صرفاً با تحریک قدرتمندترین احساسات انسان یعنی حسادت و نفرت، عقاید انقلابیون و اصلاح‌طلبان مورد حمایت اکثریت عظیمی از افراد نادان قرار گرفت.

⁹⁸ گابریئل تارد (به فرانسوی Gabriel Tarde) (12 مارچ 1843 - 13 می 1904) جامعه‌شناس، متخصص جرم‌شناسی و روان‌شناس اجتماعی فرانسوی است که جامعه‌شناسی را بر اساس اثرات متقابل خرد روان‌شناسانه میان افراد، به عنوان اساسی‌ترین عامل جهت‌تقلید و نوآوری درک کرده است.

⁹⁹ standardization

¹⁰⁰ Interventionist Policies

¹⁰¹ Interventionism

فلسفه اجتماعی روشنگری که راه را برای درک دستور کاری لیبرالی^{۱۰۲} - آزادی اقتصادی، اجرای اقتصاد بازار (سرمایه‌داری)، و پیامدهای ساختاری آن، حکومت انتخابی - باز کرده بود، نابودی سه قدرت قدیمی یعنی سلطنت، آریستوکراسی و کلیساها را توصیه نمی‌کرد. لیبرال‌های اروپایی جایگزینی سلطنت پارلمانی را به جای سلطنت استبدادی، و نه استقرار دولت جمهوری را مورد هدف قرار داده بودند. آنها می‌خواستند امتیازات آریستوکراتها را ملغی کنند، نه اینکه آنها را از القابشان، از سپرهای اشرافی شان^{۱۰۳} و دارایی هایشان محروم سازند. لیبرال‌های اروپایی خواهان اعطای آزادی وجدان^{۱۰۴} به همگان و پایان دادن به آزار و اذیت دگراندیشان و ملحدان^{۱۰۵} بودند. اما آنها هم چنین مایل به دادن آزادی کامل به کلیساها و فرقه‌های مذهبی جهت پیگیری اهداف معنوی شان بودند. از اینرو سه قدرت بزرگ نظام پیشین حفظ شدند و باقی ماندند. فردی ممکن است انتظار این را داشته باشد که شاهزادگان، آریستوکراتها و روحانیونی که به طرز خستگی ناپذیری مدعی محافظه کاری هستند، آماده‌ی مقابله با حملات سوسیالیستی بر ملزومات تمدن غربی باشند. علیرغم این، پیشگامان سوسیالیسم ابایی از فاش کردن این موضوع نداشتند که تحت نظام توتالیترینیسم سوسیالیستی هیچ جایی برای آنچه که آنها بقایای استبداد، امتیاز و خرافات می‌نامیدند وجود نخواهد داشت.

البته گروه‌های مذکور که دارای امتیازات ویژه هستند در برابر استدلالهای معقول، خشم و حسادتی شدیدتر دارند. این گروه‌ها دست در دست سوسیالیستها به این واقعیت بی‌توجه بودند که سوسیالیسم مصادره‌ی دارایی هایشان را هدف گرفته و هیچ آزادی مذهبی‌ای تحت نظامی توتالیترین نمی‌تواند وجود داشته باشد. هونز هولرن^{۱۰۶} در آلمان خط مشی‌ای را آغاز کرد که ناظری آمریکایی، سوسیالیسم سلطنتی^{۱۰۷} نامیدش.^{۱۰۸} رومانف‌های^{۱۰۹} خودکامه روسیه با هواداری از اتحادیه‌گرایی کارگران^{۱۱۰} به عنوان سلاحی در برابر تلاش‌های "بورژوازی" برای استقرار حکومت انتخابی مقابله می‌کردند.^{۱۱۱} در همه‌ی

102 Liberal Program

103 escutcheons

104 Freedom of conscience

105 heretics

¹⁰⁶ هونز هولرن (Hohenzollern) خاندانی بودند در آلمان که از 1871 تا 1918 سلطنت کردند.

107 Monarchical Socialism

¹⁰⁸ مقایسه شود با: Roberts, *Monarchical Socialism in Germany* (New York, 1913).

¹⁰⁹ رومانف‌ها (Romanoffs) نام دودمان تزارهای روسیه است.

110 Labor Unionism

¹¹¹ مقایسه شود با: Manya Gordon, *Workers Before and After Lenin* (New York, 1941), pp.30

کشورهای اروپایی، آریستوکراتها کمابیش با دشمنان سرمایه‌داری همکاری کرده‌اند. همه جا روحانیون پرآوازه درصدد بی اعتبار کردن نظام کسب و کار آزاد بوده و از اینرو، از سوسیالیسم و یا مداخله‌گرایی حمایت می‌کردند. برخی از رهبران برجسته امروزی پروتستان - بارت (Barth) و برانر (Brunner) در سوئیس، نیبهر (Niebuhr) و تیلیچ (Tillich) در ایالت متحده، و مرحوم اسقف اعظم شهر کانتربری^{۱۱۲}، ویلیام تمپل، صراحتاً سرمایه‌داری را محکوم کرده و حتی کوتاهی‌های به قول معروف نظام سرمایه‌داری را همراه با مسئولیت تمامی افراط‌کاری‌های بولشویسم روسی با هم متهم می‌کنند.



شکل 7 - کلیسای کانتربری

¹¹² Canterbury

فردی شاید با شگفتی بپرسد که آیا سر ویلیام هارکورت¹¹³ شصت سال پیش بر حق بود؟ بیش از شصت سال پیش او اعلام کرد ما اکنون همگی سوسیالیست هستیم. اما امروزه دولتها، احزاب سیاسی، معلمان و نویسندگان، محاربین ضدخدا¹¹⁴ به علاوه روحانیون مسیحی، تقریبا متفق القول با اشتیاق اقتصاد بازار را رد کرده و منافع به اصطلاح قدرت مطلقه دولت را ستایش می‌کنند. نسل آینده در محیطی در حال پرورش است که غرق در عقاید سوسیالیستی است.

اثرات ایدئولوژی ماقبل سرمایه‌داری به گونه ای نمایان شده که افکار عمومی، تقریبا بدون هیچ استثنایی، دلایلی را ارائه می‌دهند که مردم را وادار به پیوستن احزاب سوسیالیستی یا کمونیستی می‌سازد. در مواجهه با سیاست های داخلی، فرد می‌پندارد که، "طبیعتا و لزوما"، آنانی که ثروتمند نیستند باید موافق برنامه‌های رادیکال - برنامه ریزی، سوسیالیسم، کمونیسم- باشند، در حالیکه تنها ثروتمندان دلیلی برای رای به حفظ اقتصاد بازار دارند. این فرض مسلم در نظر گرفته می‌شود که ایده‌ی اصلی سوسیالیستی این چنین است که منافع اقتصادی توده‌ها از طریق عملکرد سرمایه‌داری تنها برای منفعت "استثمارکنندگان" به خطر افتاده و سوسیالیسم سطح زندگی فرد عادی را بهبود می‌بخشد.

با این حال، مردم از آن رو که می‌دانند که سوسیالیسم شرایط شان را بهتر می‌کند خواهان سوسیالیسم نیستند، مردم همچنین سرمایه‌داری را بدین دلیل که می‌دانند سرمایه‌داری نظامی است مغایر با منافعشان رد نمی‌کنند. آنها سوسیالیست هستند چون معتقدند سوسیالیسم شرایط شان را بهتر کرده، و از سرمایه‌داری متنفرند چون معتقدند این نظام به آنها آسیب می‌رساند. آنها سوسیالیست هستند چون به واسطه‌ی حسادت و نادانی از عقل و هوش محروم شده‌اند. آنها سرسختانه از مطالعه‌ی علم اقتصاد اجتناب ورزیده و انتقادات ویرانگر اقتصاددانان در مورد برنامه‌های سوسیالیست را نمی‌پذیرند چون از منظر آنها، علم اقتصاد تئوری‌ای انتزاعی بوده و عملا مهمل است. آنها وانمود می‌کنند که تنها به تجربه اعتماد دارند. اما آنها به همان میزان سرسختانه از در نظر گرفتن مصادیق غیرقابل انکار تجربیات اجتناب می‌ورزند. به عبارت دیگر، سطح زندگی فردی در آمریکای سرمایه‌دارانه به طور غیرقابل مقایسه ای بالاتر است از سطح زندگی در بهشت سوسیالیستی شوروی‌ها.

¹¹³ سر ویلیام هارکورت (به انگلیسی: Sir William Harcourt) (14 اکتبر 1827 - 1 اکتبر 1904) حقوقدان، روزنامه نگار و دولتمرد لیبرال انگلیسی بوده است.

¹¹⁴ Militant antitheists

در مورد شرایط مردم کشورهایی که از نظر اقتصادی به قهقرا رفته‌اند، استدلال غلط مشابهی نمایان می‌شود. آنها می‌پندارند که مردمان این کشورها باید "به طور طبیعی" با کمونیسم موافق باشند چون فقیر هستند. اکنون این امر واضح است که ملت های فقیر خواهان رهایی از فقرشان هستند. این کشورها در جهت بهبود شرایط نارضایت بخش شان باید تشکیلات اقتصادی جامعه را طوری برگزینند که به بهترین شکل ممکن این هدف را تضمین کند؛ آنها باید به نفع نظام سرمایه‌داری تصمیم گیری کنند. اما، فریب خورده با عقاید کاذب ضد سرمایه‌دارانه، آنها موافق کمونیسم هستند. این امر حقیقتاً متناقض است که رهبران مردمان خاور دور، در حالی که نگاهی مشتاقانه به رفاه کشورهای غربی می‌اندازند، روش هایی که غرب را مرفه ساخته را رد کرده و مجذوب کمونیسم روسی‌ای می‌شوند که برای فقیر نگه داشتن روس ها و اقمارشان موثر است. این امر وقتی متناقض تر می‌شود که آمریکایی ها، که از محصولات کسب و کارهای بزرگ سرمایه‌دارانه لذت می‌برند، نظام شوروی را ستایش کرده و این موضوع را که ملت های فقیر آسیایی و آفریقایی باید کمونیسم را به سرمایه‌داری ترجیح دهند را تا حدودی "طبیعی" در نظر می‌گیرند.

مردم ممکن است بر سر این پرسش که آیا همه باید با جدیت علم اقتصاد را مطالعه کنند یا خیر، توافق نداشته باشند. اما یک امر مسلم است. فردی که بدون داشتن آشنایی کامل با علم اقتصاد برای همگان در مورد تقابل میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌نویسد یا صحبت می‌کند، حرافی بی مسئولیت محسوب می‌شود.

فصل سوم

ادبیات در نظام سرمایه‌داری

1. بازار محصولات ادبی

نظام سرمایه‌داری فرصت‌های زیادی را برای ابراز ابتکارات افراد فراهم می‌کند. در حالی که سخت‌گیری‌های موجود در جامعه‌ای خواص سالار، مانع از تغییر عملکرد روزمره هر کس شده و هیچ انحرافی از روال مرسوم را تحمل نمی‌کند، نظام سرمایه‌داری به تشویق بدعت‌گزاران^{۱۱۵} می‌پردازد. سود جایزه‌ی انحراف موفقی است از انواع رویه‌های معمول؛ و زیان همچون جریمه‌ای است برای آنانی که منفعلانه به روش‌های منسوخ دلبسته‌اند. فرد آزاد است تا آنچه را که می‌تواند بهتر از دیگران انجام دهد، عرضه کند.

لیکن، چنین آزادی فردی محدود می‌باشد. آزادی فرد پیامد دموکراسی بازار است و از این رو به ستایش دستاوردهای فردی بستگی دارد، فردی که خود بخشی از مصرف‌کنندگان مقتدر محسوب می‌شود. آنچه در بازار بابتش وجهی پرداخت می‌شود، تنها عملکرد خوب نیست، بلکه این تعداد کافی مشتریان است که باعث تشخیص عملکرد خوب می‌شود. اگر خرید کالایی هر چند عالی توسط مردم، کم‌تر از آن چیزی باشد که به راستی شایسته آن است، تمامی مشکلات و هزینه‌های صرف شده برای تولید کالا بیهوده و بی‌نتیجه خواهد بود.

اساساً نظام سرمایه‌داری، نظام تولید انبوه برای ارضای نیازهای توده‌های مردم است. این نظام برای یک انسان معمولی رفاه به همراه می‌آورد. این نظام متوسط سطح زندگی افراد را تا حدی افزایش داده که در سال‌های پیشین هرگز تصور آن نیز ممکن نبود. اکنون لذات و تفریحاتی برای میلیون‌ها نفر قابل دسترس شده که چند نسل قبل تنها در اختیار گروه کوچکی از نخبگان^{۱۱۶} بود.

¹¹⁵ innovator

¹¹⁶ elite

برجسته ترین نمونه، تحول گسترده ای است که در بازار انواع آثار ادبی پدید آمده است. امروزه آثار ادبی - در گسترده ترین معنای ممکن - کالایی است که مورد تقاضای میلیون ها نفر تقاضا است. میلیون ها نفر روزنامه، مجله و کتاب مطالعه می کنند، به رسانه های سخن پراکنی گوش می دهند و به تئاتر می روند. نویسندگان، تهیه کنندگان و بازیگرانی که خواسته های عموم مردم را ارضا می کنند درآمد قابل توجهی به دست می آورند. در قالب تقسیم اجتماعی کار، تقسیم بندی مجدد نویی شکل گرفته که انواع و اقسام اهل قلم^{۱۱۷} را پدید آورده؛ بدین معنا که افراد می توانند از طریق نوشتن زندگی خود را اداره کنند. این نویسندگان خدمت یا کالایی که حاصل تلاششان است را درست مانند سایر متخصصانی که خدمات یا کالاهایشان را در بازار می فروشند، در بازار در معرض فروش قرار می دهند. این افراد به عنوان نویسنده با تمامی توانایی و قابلیت شان در قالبی همکارانه^{۱۱۸} در جامعه بازار حضور می یابند.

در دوران ماقبل سرمایه داری، نوشتن هنری با درآمد کم^{۱۱۹} به شمار می رفت. آهنگران و کفاشان قادر بودند زندگی شان را بگذارند، اما نویسندگان از گذران زندگی شان عاجز بودند. نویسندگی جزو علوم انسانی^{۱۲۰} و امری تفننی بود تا یک حرفه. نویسندگی سرگرمی والایی مختص افراد ثروتمند، پادشاهان، اشرافیان و دولتمردان، اشراف زادگان و سایر نجیب زادگان مستقل محسوب می شد. نوشتن در اوقات فراغت توسط اسقفان و راهبه ها، اساتید دانشگاهی و نظامیان تعلیم داده می شد. افراد تهی دستی که خواسته و انگیزه ای مقاومت ناپذیر برای نویسندگی داشتند، باید از قبل درآمدی به غیر از نویسندگی می داشتند تا به نوشتن مشغول شوند. اسپینوزا^{۱۲۱} به تراشیدن شیشه های ذره بین می پرداخت. میل پدر و پسر^{۱۲۲}، در دفاتر

117 The Literati

118 Cooperative body

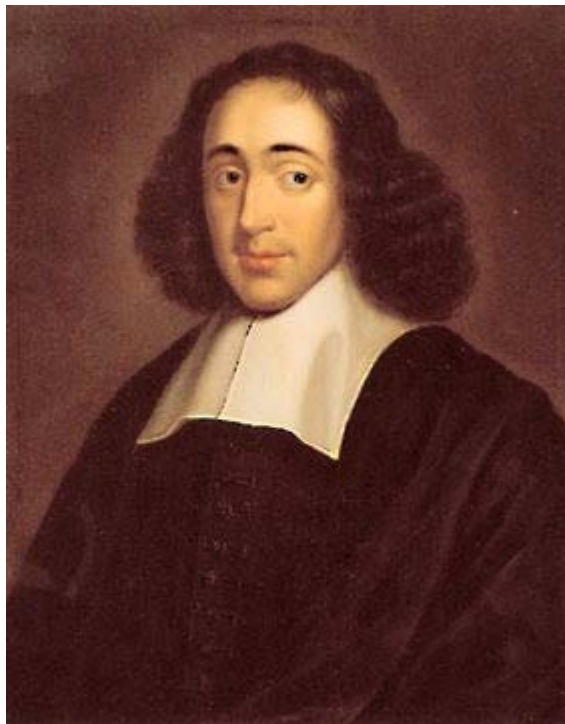
119 Unremunerative art

¹²⁰ هنر روشن فکر liberal arts به دوره تحصیلی ای اشاره دارد که بیانگر اطلاعات عمومی بوده و تفکر عقلایی و توانایی فکری دانش آموز را گسترش می دهد و بی شباهت با برنامه های درسی حرفه ای، عملی و تکنیکی بر تخصص تاکید دارد. هنرهای روشن فکر معاصر شامل مطالعه ادبیات، زبان ها، فلسفه، تاریخ، ریاضیات و علوم می باشد.

¹²¹ اسپینوزا Spinoza (24 نوامبر 1632 - 21 فوریه 1677) فیلسوف یهودی هلندی بوده است. با استعدادی که داشته، وسعت و اهمیت کارهای اسپینوزا کاملا تا قبل از مرگ وی درک نشده بود. امروزه او به عنوان یکی از بزرگترین عقل گرایان فلسفی قرن هفدهم در نظر گرفته می شود که یکی از افرادی بوده که برای روشنگری قرن هجدهم و نقد مدرن کتاب مقدس زمینه سازی کرده است. به استناد مهم ترین اثرش، اسپینوزا با دوگانه عقل-بدن دکارت مخالف بوده و این امر وی را به یکی از مهم ترین فلاسفه فلسفه غربی تبدیل کرده است.

کمپانی هند شرقی در لندن کار می کردند. اما اکثر نویسندگان فقیر در کنار دوستان ثروتمند و سخاوتمند هنرمند و دانشمندشان، زندگی می کردند. پادشاهان و شاهزادگان با یکدیگر برای حمایت از شعرا و نویسندگان در رقابت بودند. درباریان ملجا آثار ادبی بودند.

اعطای آزادی کامل بیان به نویسندگان در چنین نظام پشتیبانی واقعه ای تاریخی است. حامیان یارای تحمیل فلسفه، سلیق و اخلاقیات خود به دست پروردگانشان را نداشتند. آنها اغلب درصدد حمایت از نویسندگان در مقابل علمای کلیسا بر می آمدند. دستکم این امکان برای نویسنده ای که از طرف یک یا چند عضو دربار طرد شده بود وجود داشت که بتواند پناهگاهی در دربار رقیب بیابد.



شکل 8- باروخ اسپینوزا فیلسوف هلندی

¹²² میل پدر و پسر منظور جمیز میل (به انگلیسی James Mill) (6 آوریل 1773 - 23 جون 1836) تاریخ دان، اقتصاددان و فیلسوف اسکاتلندی و پسرش جان استورات میل (به انگلیسی John Stuart Mill) (20 می 1806 - 8 می 1873) اقتصاددان و فیلسوف و از طرفداران نامدار فایده گرایی است.

با این وجود، از نظر فلاسفه، تاریخ دانان و شعرا تحرک در میان درباریان و وابستگی به الطاف درباریان چندان مطمئن نبود. لیبرال های به این دلیل قدیمی دگرگونی در بازار محصولات ادبی را گرامی می داشتند چرا که این موضوع خود به عنوان بخش مهمی از فرآیند رهایی بخش افراد از قیومیت و کفالت پادشاهان و آریستوکراتها محسوب می شد. آنها چنین می پنداشتند که از آن پس قضاوت طبقات تحصیل کرده در این باب برتری خواهد داشت. چه چشم انداز فوق العاده ای! به نظر می رسد که شکوفایی جدیدی در حال وقوع بود.

2. موفقیت در بازار کتاب

بهرحال، کاستی هایی در این شرایط وجود داشت.

ادبیات عرصه ی دنباله روی نیست، بلکه محلی است برای اختلاف عقیده. نویسندگانی که تنها آنچه را که همگان می پسندند و خواهان شنیدنش هستند را تکرار می کنند، نویسندگان مهمی محسوب نمی شوند. تنها چیزی که فرد را نوآور، دگراندیش، و پیشرو در موضوعات بدیع می سازد، رد استانداردهای مرسوم و جایگزین کردن ارزش ها و عقاید جدید است. چنین فردی لزوماً ضداستبداد و ضد دولت بوده، و به طرز سازش ناپذیری مخالف با اکثریت گسترده ای از هم عصرانش است. وی دقیقاً نویسنده ای است که بخش قابل توجهی از مردم کتاب هایش را خریداری نمی کنند.

فارغ از آنچه که فردی ممکن است در مورد مارکس و نیچه بیاندیشد، هیچ کس نمی تواند انکار کند که موفقیت حاصله از چاپ کتاب هایشان پس از مرگ آنها، چشم گیر بوده است. هر دوی آنها اگر که منبع درآمدی به جز حق التالیفشان نداشتند، بی شک از گرسنگی جان داده بودند. فرد دگراندیش و نوآور انتظار چندانی از فروش کتابش در بازار معمول ندارد.

پولدارترین فرد بازار کتاب نویسنده ای است که داستان هایی برای توده مردم می نویسد. تصور این موضوع که خریداران همیشه کتاب های بد را به کتاب های خوب ترجیح می دهند، درست نیست. خریداران تبعیضی قائل نمی شوند، و از اینرو گاهی اوقات حتی مجذوب کتاب های خوب هم می شوند. البته این امر صحت دارد که اکثر رمان ها و نمایش نامه های منتشر شده فعلی صرفاً مهمل هستند. وقتی که هزاران جلد کتاب هر سال نوشته می شوند، چیزی غیر از این نیز نباید انتظار داشت. در دوران ما اگر یک کتاب از میان هزاران کتاب اثبات کند که با تمامی کتاب های از پیش موجود برابری می کند، می توان عصر شکوفایی آثار ادبی نامید.

بسیاری از منتقدین برای آنچه که اضمحلال آثار ادبی می نامند، از نکوهش سرمایه‌داری لذت می‌برند. شاید این منتقدین باید ناتوانی خودشان برای متمایز کردن نخاله از گندم را مقصر بدانند. آیا آنها تیزبین تر و زیرک تر از اجداد صد سال پیش خود هستند؟ به عنوان نمونه، امروزه تمامی نقدها مملو از تمجید استندال¹²³ است. اما وقتی که استندال در سال 1842 درگذشت، نویسنده ای گمنام بود و به درستی از وی قدردانی نشده بود.

نظام سرمایه‌داری قادر است به توده‌های مردم رفاهی را ارزانی کند که آنها کتاب و مجلات خریداری کنند. اما این نظام نمی‌تواند به مردم درایت و ژرف اندیشی ماسناس و کانگرنده دلا اسکالا¹²⁴ را القا کند. این خطای نظام سرمایه‌داری نیست که فردی معمولی، کتاب های غیرمعمول را قدردانی نمی‌کند.

3. گفتارهایی در مورد داستان های پلیسی

در دورانی که ظاهراً حرکت رادیکال ضدسرمایه‌داری نیازمند نیرویی برانگیزاننده بود، ژانر جدید ادبی یعنی داستان پلیسی به وجود آمد. نسل مشابه ای از انگلیسی ها که رای شان حزب کارگر را در مصدر کار قرار داد، شیفته‌ی نویسندگانی همچون ادگار والاس¹²⁵ بوده‌اند. یکی از نویسندگان سرشناس سوسیالیست انگلیسی، جی.دی.اچ. کول¹²⁶ اهمیتی کمتر از نویسندگان داستان های پلیسی ندارد. یک مارکسیست ثابت قدم باید داستان های پلیسی - شاید همراه با فیلم های سینمای هالیوود،

¹²³ استندال (Stendhal) (23 ژانویه 1783 - 23 مارچ 1842) رمان نویس معروف فرانسوی است.

¹²⁴ کانگرنده دلا اسکالا (Cangrande della Scala) معروف ترین عضو خانواده دلا اسکالا که از سال 1277 تا 1387 در شهر ورونا پادشاهی کرده‌اند. وی به خاطر حمایتش از شعرا مشهور بوده است.

¹²⁵ ادگار والاس (Richard Horatio Edgar Wallace) (1 آوریل 1875 - 10 فوریه 1932) نویسنده جنایی، روزنامه نگار، رمان نویس، فیلم نامه نویس و نمایش نامه نویس انگلیسی است. رمان های او بیش از هر نویسنده دیگری به فیلم سینمایی تبدیل شده است.

¹²⁶ جی.دی.اچ. کول (G.D.H. Cole) (25 سپتامبر 1889 - 14 ژانویه 1959) تئوریسن سیاسی، اقتصاددان، نویسنده و تاریخدان انگلیسی است. به عنوان یک سوسیالیست لیبرتارین او مدتها عضو حزب فابین بوده است. کول همراه با همسرش داستان های متعدد پلیسی را به رشته تحریر در آوردند.

کمیک ها و "هنر" رقاصی برهنه - را روینایی هنرمندانه از دوران اتحادیه گرایی کارگری و سوسیالیست شدن^{۱۲۷} بنامد.

بسیاری از تاریخ دانان، جامعه شناسان و روان شناسان درصدد توضیح محبوبیت این ژانر عجیب برآمده‌اند. کامل ترین این تحقیقات را پروفسور دلبیو. آیدلوت^{۱۲۸} انجام داده است. پروفسور آیدلوت به درستی بیان می‌کند که ارزش تاریخی داستان های پلیسی در این است که این داستان ها به وصف اوهام و افکار پوچ می‌پردازند و بدین ترتیب به خواننده امیدواری می‌بخشند. وی به درستی معتقد است که خواننده خودش را در شرایط کارآگاه داستان قرار می‌دهد و به طور کلی، با کارآگاه همذات پنداری می‌کند.^{۱۲۹}

این خواننده فردی است سرخورده که به بلندپروازی ها و جاه طلبی های موردنظرش نرسیده . همانطور که قبلا گفتیم، وی آماده است خودش را با نكوهش از بی عدالتی نظام سرمایه‌داری تسلی دهد. او به موفقیت نرسیده چون فردی صادق و پیرو قانون بوده است. رقبای خوش شانس ترش به خاطر ناپاکی و نادرستی شان به موفقیت هایی دست یافته‌اند؛ آنها ترفندهایی خبیثانه به کار بسته‌اند که چنین مرد شریف و صادقی هرگز به فکر آنها نبوده است. کاش فقط مردم می‌دانستند که این تازه به دوران رسیده‌های بلندپرواز چه قدر کلاهبردار و متقلب هستند! متأسفانه گناهان آنها پنهان می‌ماند و آنها از وجهه ای بهره می‌جویند که سزاوارش نیستند. اما روز قضاوت فرا خواهد رسید. و این فرد صادق خودش تمامی این افراد را افشا کرده و کارهای ناشایست شان را برملا خواهد کرد.

در یک داستان پلیسی روند معمول حوادث چنین است: فردی که نزد مردم قابل اعتماد بوده و قادر به انجام عملی بی شرمانه و پست نیست، مرتکب جرمی منزجرکننده می‌شود. هیچ کس به او مظنون نمی‌شود. اما کارآگاه باهوش فریب نمی‌خورد. وی همه چیز را در مورد چنین آدم ریاکار که خودش را مقدس جلوه می‌دهد می‌داند. و تمامی شواهد را برای محکوم کردن مجرم جمع آوری می‌کند. به لطف او، نیکی و خوبی^{۱۳۰} سرانجام پیروز می‌شود.

رسوایی شیادی که خود را به جای شهروندی محترم جا زده، با رویکردی نهفته علیه بورژوازی، موضوعی است که اغلب در

127 socialization

128 W.O. Aydelotte

129 مقایسه شود با:

William O. Aydelotte, "The Detective Story as a Historical Source," *The Yale Review* 39 (1949):pp.76-95.

130 The good

سطوح بالاتر ادبی همچون کتاب *ارکان جامعه*¹³¹ نوشته ایبسن نیز ظاهر می‌شود. داستان پلیسی به طرح و قالب داستان اهمیتی نمی‌دهد و به معرفی شخصیت کارآگاهی سطحی و حق به جانب می‌پردازد که از تحقیر کردن کسی که همه‌ی مردم وی را شهروندی پرهیزگار می‌دانند، لذت می‌برد. انگیزه کارآگاه نفرت ناخودآگاهانه‌ی ای است که از موفقیت "بورژوازی" دارد. همتایان کارگاه، بازرسان دولتی نیرو پلیس هستند. این بازرسان کم هوش تر و پرمشغله تر از آنند که بتوانند معما را حل کنند. گاهی اوقات این امر بر این دلالت دارد که بازرسان دولتی ممکن است به طور ناخواسته شدیداً تحت تاثیر منزلت اجتماعی فرد متهم قرار گرفته و به طرفداری از وی منحرف شوند. کارگاه موانعی که منجر به کندی عملکردش باشد و بر سر راهش قرار گرفته باشد را فایق می‌آید. موفقیت وی به مثابه ناکام گذاشتن آن مراجع بورژوازی است که چنین ماموران پلیسی را منصوب کرده اند.

به همین دلیل است که داستان های پلیسی میان افرادی محبوبیت دارد که از جاه طلبی های سرخورده شان رنج می‌برند. (البته بی شک خوانندگان دیگری هم هستند که چنین داستان هایی را برمی‌گزینند.) آنها شب و روز در رویاهایشان مجسم می‌کنند که چگونه از رقبای موفقشان انتقام بگیرند. آنها لحظه ای را که رقبایشان "دستبند به میچ هایشان، دنبال پلیس حرکت می‌کنند" را تصور می‌کنند. در نقطه اوج داستان چنین رضایتی به طور غیرمستقیم به آنها القا می‌شود؛ وقتی که در آن خوانندگان خود را با کارآگاه، و قاتلین به دام افتاده را با رقبایی که مقام موردنظرشان را اشغال کرده‌اند برابر می‌دانند.¹³²

¹³¹ The Pillars of Society

¹³² واقعیت قابل ملاحظه، جریان موفق و موسوم مجلات به اصطلاح رسواکننده است که از آخرین ضمیمه‌های مطبوعات آمریکایی محسوب می‌شود. این مجلات صرفاً به رسوایی عادات بد و گناهان پنهانی افراد موفق، مخصوصاً میلیونرها و آدم های مشهور حاضر در صحنه سینما می‌پردازند. بر طبق برآورد انجام شده توسط نیوزویک در تاریخ 11 ژولای سال 1955، فروش یکی از این مجلات برای ماه سپتامبر سال 1955، 3.8 میلیون کپی خواهد رسید. واضح است که یک فرد متوسط معمولی از افشاگری – واقعی یا ادعا شده – اشتباهات افرادی که از وی پیشی گرفته‌اند، خوشحال خواهد شد.

4. آزادی مطبوعات

آزادی مطبوعات یکی از ویژگی‌های بنیادی ملتی است با شهروندان آزاد. این موضوع یکی از نکات اساسی در برنامه‌ی سیاسی لیبرالیسم کلاسیک محسوب می‌شود. هیچ‌کس تا حالا از استدلال‌های دو کتاب کلاسیک اریئوپئجئیتیکا¹³³ (1644) جان میلتون¹³⁴، و رساله‌ی *در باب آزادی*¹³⁵ (1859) جان استوارت میل، نتوانسته ایرادی منطقی بگیرد. چاپ آثار ادبی بدون احتیاج به مجوز، به مثابه نیروی حیاتی این آثار است.

مطبوعات آزاد تنها در جایی می‌تواند وجود داشته باشد که ابزار تولید به طور خصوصی کنترل شود. در یک کشور مشترک المنافع سوسیالیستی که تمامی ابزار و تجهیزات نشر و چاپ مطبوعات تحت کنترل و استفاده دولت است، مطبوعات آزاد محلی از اعراب ندارد.

دولت به تنهایی تعیین می‌کند که چه کسی باید زمان و فرصت نوشتن را داشته باشد و چه چیزی باید منتشر شود. در مقایسه‌ی بازنگرانه از اوضاع موجود در روسیه شوروی با روسیه تزاری، روسیه دوران تزاری همچون کشوری با مطبوعات آزاد به نظر می‌رسد. نازی‌ها زمان به قدرت رسیدنشان وقتی کتاب سوزی¹³⁶ کردند، اعمالشان کاملاً با نظرات یکی از بزرگترین نویسندگان سوسیالیست، یعنی کبت¹³⁷، مطابقت داشت.¹³⁸

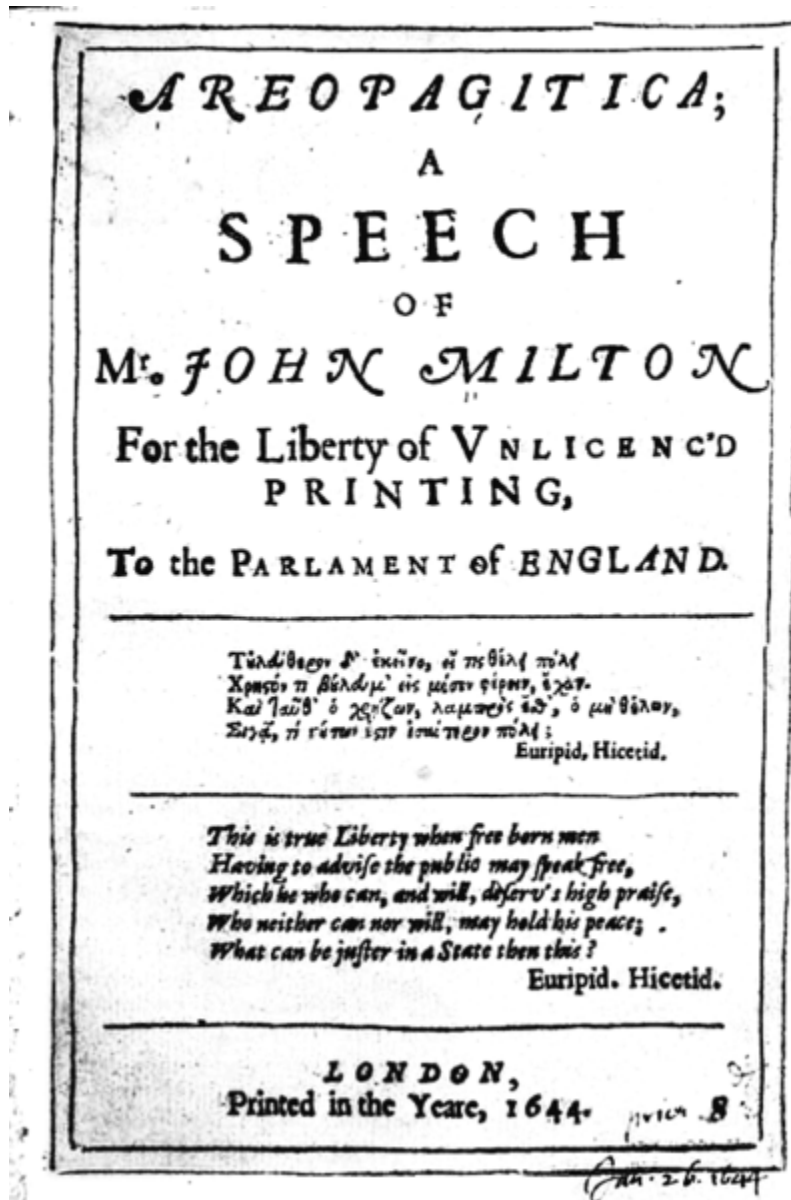
¹³³ اریئوپجئیتیکا *Areopagítica*: عنوان سخنرانی جان میلتون است برای آزادی چاپ بدون مجوز خطاب به پارلمان انگلستان که علیه سانسور در سال 1644 منتشر شد. این نوشته جز تاثیر گذارترین و شورانگیزترین دفاعیات فلسفی از اصول حق آزادی بیان و مطبوعات است که در مخالفت با مجوز دادن و سانسور کردن نوشته شده. هم چنین به عنوان شیواترین دفاعیات از آزادی مطبوعات محسوب می‌شود که تا حالا به رشته تحریر در آمده است.

¹³⁴ جان میلتون (به انگلیسی: John Milton) (9 دسامبر 1608 - 8 نوامبر 1674) شاعر و نویسنده انگلیسی است. مهمترین اثرش بهشت گمشده نام دارد. وی مقالات بحث برانگیزی در خصوص آزادی انتشار، آموزش و حذف سانسور نگاشت.

¹³⁵ رساله‌ی *در باب آزادی On Liberty* کتابی است به نوشته‌ی جان استوارت میل که به خاطر حمایت از آزادی‌های اقتصادی و اخلاقی افراد از دولت برای خوانندگان ویکتوریایی آن زمان نوشته‌ی ای رادیکال محسوب می‌شد.

¹³⁶ Auto-da-fes

¹³⁷ کبت (Cabet) (1 ژانویه 1788 - 9 نوامبر 1856) فیلسوف و سوسیالیست تخیل‌گرای فرانسوی است.



شکل 9 - دفاعیه‌ی میلتن از آزادی انتشارات

به همان اندازه ای که ملت‌ها به سمت سوسیالیسم حرکت می‌کنند، آزادی نویسندگان نیز به تدریج از بین می‌رود. روز به روز چاپ کتاب یا مقاله ای که محتوایش نارضایتی از دولت یا گروه‌های فشار نیرومند باشد، دشوار و دشوارتر می‌شود. دگراندیشان هنوز به آن میزان که در روسیه "تصفیه می‌شوند" نرسیده‌اند یا کتاب‌هایشان به دستور بازجویان سوزانده نشده است. یا

¹³⁸ مقایسه شود با: Cabot, Voyage en learie (Paris, 1848), p.127

اینکه هنوز بازگشتی به نظام قدیمی ممیزی صورت نگرفته است. پیشروان خودخوانده، سلاح کارآتری در اختیارشان هست. مهم ترین ابزار سرکوبشان، بایکوت نویسندگان، سردبیران، انتشارات، کتاب فروشان، چاپ خانه داران، آگهی دهندگان و خوانندگان است.



شکل 10- پیر آگوستین کارن دو بوماقشه

هر کسی آزاد است از خواندن کتاب ها، مجلات و روزنامه‌هایی که موافقتشان نیست خودداری کند و به دیگران نیز توصیه کند تا از خواندن چنین کتاب ها، مجلات و روزنامه‌هایی اجتناب ورزند. اما وقتی عده ای دیگران را به تلافی جویی های جدی تهدید می کنند، مگر اینکه آنها مشتری دائمی ناشران و آثار خاصی باشند، مسئله صورت دیگری به خود می گیرد. در بسیاری از کشورها، ناشرین روزنامه‌ها و مجلات از آینده‌ی بایکوت شدنشان توسط اتحادیه‌های کارگری در هراسند. آنها از بحث آزاد درباره‌ی مطالب خودداری کرده و تلویحا به آنچه روسای اتحادیه‌ها دیکته می کنند تن می دهند.^{۱۳۹}

¹³⁹ در مورد نظام بایکوت ایجاد شده توسط کلیسای کاتولیک، مقایسه شود با

P.Blanshard, *American Freedom and Catholic Power* (Boston, 1949), pp. 194-98.

این رهبران "کارگری" نسبت به پادشاهان و اعلیحضرتان سلطنتی دوران گذشته، بسیار زودرنج تر هستند. آنها حتی یک شوخی را نیز بر نمی‌تابند. رنجش آنها هجونویسی، کمدی و کمدی موزیکال موجود در تئاتر را کم ارزش دانسته و تصاویر متحرک را به سترونی محکوم می‌کنند.

پیش از انقلاب کبیر فرانسه، تئاترها مجاز بودند آثار بوماقشه^{۱۴۰} که آریستوکراسی را به تمسخر می‌گرفت را اجرا کنند. همچنین در این دوران بود که اپرای پرآوازه و جاودانی توسط موتزارت^{۱۴۱} (آهنگساز اتریشی) ساخته شد. تحت امپراطوری دوم فرانسه، افن باخ^{۱۴۲} و هالئوی^{۱۴۳} در اپرت^{۱۴۴} "دوشس کبیر گئرولشتین"^{۱۴۵} تقلید مضحکی از استبداد، نظامی‌گری و زندگی درباری انجام دادند. ناپلئون سوم و برخی از پادشاهان اروپایی، از نمایش‌هایی که در آن خودشان را به سخره می‌گرفتند لذت می‌بردند. در دوران ویکتوریایی، مسئول سانسور تئاترهای انگلیسی، که همان وزیر دربار دارنده‌ی عنوان لرد چمبرلین^{۱۴۶} بود، مانع از اجرای کمدی موزیکال "گیلبرت و سالیوان"^{۱۴۷} نشد؛ نمایشی که تمامی نهادهای مورد احترام و پرارزش نظام دولت انگلیسی را دست می‌انداخت. در حالی که نمایندگان مجلس اعیان صندلی‌های سالن تئاتر را پر کرده بودند، ارل مونتارارات بر روی صحنه چنین می‌خواند: "نمایندگان مجلس اعیان ادعای برتری عقلی نداشتند."

در عصر ما تقلید سخره‌آمیز از صاحبان قدرت بر روی صحنه، محلی از اعراب ندارد. هیچ واکنش گستاخانه‌ای در رابطه با اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌ها، بنگاه‌های دولتی، کسری بودجه و سایر جنبه‌های دولت رفاه قابل تحمل نیست. روسای

¹⁴⁰ بوماقشه (Beaumarchais) (24 ژانویه 1732 - 18 می 1799) ساعت ساز، مخترع، نوازنده، دیپلمات، جاسوس، ناشر و انقلابی (هم فرانسوی و هم آمریکایی) است. وی به خاطر تئاترهایش مخصوصاً سه نمایش فیگارو معروف است.

¹⁴¹ موتزارت (به آلمانی Mozart) (27 ژانویه 1756 - 5 دسامبر 1791) آهنگساز تاترگذار و نیرومند دوران کلاسیک است.

¹⁴² افن باخ (به فرانسوی Offenbach) (20 جون 1819 - 5 دسامبر 1880) آهنگساز فرانسوی و نوازنده ویولن سل دوران رمانتیک و یکی از پایه‌گذاران اپرای کوچک operetta می‌باشد.

¹⁴³ هالوی Halevy نمایشنامه‌نویس فرانسوی

¹⁴⁴ اپرای سبک و سرگرم‌کننده

¹⁴⁵ Grande-Duchess de Gerolstein

¹⁴⁶ لرد چمبرلین Lord Chamberlain

¹⁴⁷ Gilbertand Sullivan

اتحادیه و بوروکرات ها، افراد بسیار مقدسی هستند. آنچه برای کمدی باقی می ماند، موضوعاتی است که اپرت و شوخی های زنده‌ی هالیوود را تشکیل می دهند.

5. تعصب اهل قلم

یک ناظر سطحی نگر ایدئولوژی های کنونی به آسانی نمی تواند تاجر موجود در الگوهای افکار عمومی و هم چنین توطئه‌هایی که منجر به شنیده نشدن صدای دگراندیشان می شود را درک کند. به نظر می رسد اختلاف نظرهایی درباره‌ی موضوعات بااهمیت موجود است. کمونیستها، سوسیالیستها و مداخله‌گرایان و دسته‌ها و مکاتب متنوع این گروه‌ها با آنچه با اشتیاقی با هم در حال مبارزه هستند که توجهات از دگم های بنیادین که انطباق کاملی با هم دارند منحرف شده است. از سویی دیگر، تعداد معدودی از متفکران مستقل که شهادت زیر سوال بردن این دگم ها را داشته باشند کمابیش ترد می شوند، و عقایدشان در دسترس خوانندگان عمومی قرار نمی گیرد. دستگاه عظیم تعلیمات و پروپاگاندا‌های "پیشروان" به خوبی توانسته‌اند در تحمیل تابوهایشان موفق عمل کنند. مکاتب مرسوم متعصبانه که خود را "نامرسوم"^{۱۴۸} می نامد صحنه را تحت سلطه دارد.

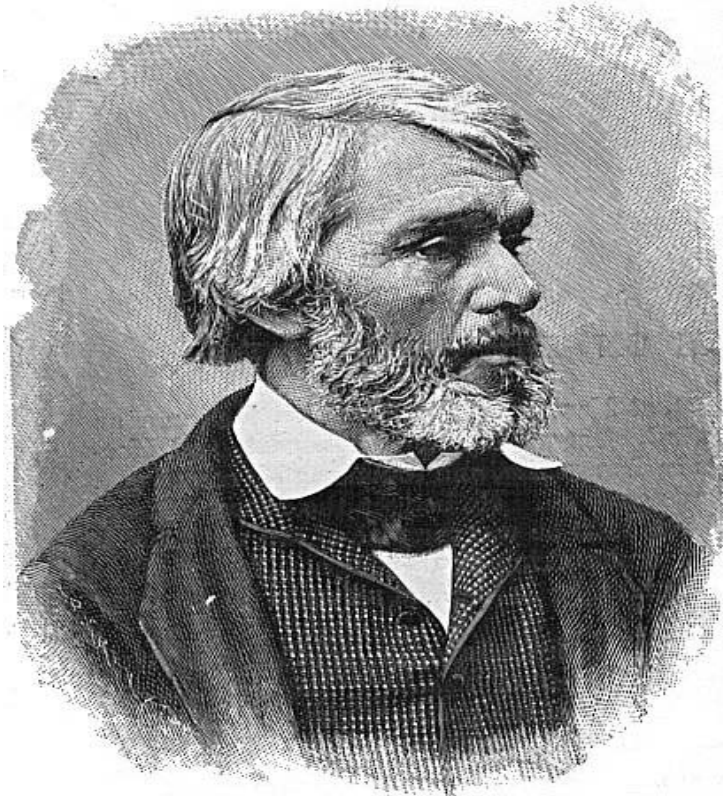
این دگماتیسیم "نامرسوم"، ترکیبی متناقض و آشفته از دکتربین های گوناگون و ناسازگار است. این مضمون التقاط‌گرایی در بدترین شکل ممکن خود است، و در واقع ترکیب تحریف شده ای است از حدس و گمان های وام گرفته از ملغظه‌ها و سوءبرداشت های که پیش تر رد شده‌اند. هم چنین شامل قطعاتی از اغلب نویسندگان سوسیالیست، هم "تخیلگرا و آرمانی"^{۱۴۹} و هم "مارکسیست های علمی" می شود، و هم مکتب تاریخی آلمان، فابین ها، و ساختارگرایان آمریکایی، سندیکالیست های فرانسوی و تکنوکراتها را در برمی گیرد. این نوع دگماتیسیم اشتباهات گادوین^{۱۵۰}، کارلایل^{۱۵۱}، راسکین، بیسمارک، سورل، وبلن^{۱۵۲} - و تعداد زیادی از افراد کمتر شناخته شده را تکرار می کند.

¹⁴⁸ unorthodox

¹⁴⁹ Utopian Socialists

¹⁵⁰ گادوین (Godwin) (3مارچ 1756 - 7 آوریل 1836) روزنامه نگار، فیلسوف سیاسی و رمان نویس انگلیسی است. او به

عنوان یکی از اولین نمایندگان فایده‌گرایی و اولین استدلال‌کننده مدرن آنارشیسم محسوب می‌شود.



شکل 11- تامس کارلایل

مهم ترین اصل جزمی این آرمان این است که فقر را نتیجه نهادهای اجتماعی ظالمانه می‌داند. بزرگترین گناهی که بشریت را از زندگی سعادت‌مند در بهشت محروم ساخت، به وجود آمدن مالکیت و سرمایه‌گذاری خصوصی بوده است. نظام سرمایه‌داری تنها به منافع خودخواهانه‌ی استثمارکنندگان قدرتمند خدمت می‌کند. چنین نظامی توده‌های درستکار مردم را به گسترش فقر و فساد محکوم می‌کند. آنچه برای سعادت تمامی انسانها لازم است، مهار استثمارکنندگان حریص از طریق قادری مطلق به نام دولت است. انگیزه "خدمت‌رسانی" باید جایگزین انگیزه "منفعت" شود. آنها می‌گویند خوشبختانه، هیچ توطئه و

¹⁵¹ کارلایل (Carlyle) (4 دسامبر 1795 - 5 فوریه 1881) نویسنده، مقاله‌نویس، تاریخ‌دان و دبیر اسکاتلندی دوران ویکتوریایی است. او از علم اقتصاد به عنوان "علم ملالت بار" یاد می‌کرد.

¹⁵² ویلن (Veblen) (30 جولای 1857 - 13 اگوست 1929) اقتصاددان و جامعه‌شناس آمریکایی و یکی از رهبران جریان اقتصادی نهادگراست. وی از منتقدین مشهور نظام سرمایه‌داری است.

قساوتی از جانب "سلطنت طلبیان اقتصادی" ^{۱۵۳} شریر نمی‌تواند جریان اصلاحات را فرونشاند. فرا رسیدن دوره ای از برنامه ریزی متمرکز اجتناب ناپذیر است. پس از آن فراوانی و وفور نعمت برای همه وجود خواهد داشت. مشتاقانی که خواهان تسریع این دگردیسی هستند، خود را "پیشروان" می‌نامند، چرا که مدعی اند برای درک آنچه که هم پسندیده و مطلوب است و هم مطابق قوانین تغییرناپذیر تکامل تاریخی است تلاش می‌کنند. آنها تمامی کسانی را که تلاش های بیهوده ای برای توقف آنچه که آنها "پیشروی" می‌نامند، به عنوان مرتجعین تحقیر می‌کنند.

از منظر این اصول جزمی "پیشروان" طرفدار راهکارهای مشخصی هستند و آنچنان که ادعا می‌کنند، این راهکارها قادرند بی‌درنگ همه‌ی مصیبت های توده‌ها را یکجا فروبرند. به عنوان مثال، آنها گسترش اعتبارت و افزایش حجم پول در گردش، مقرر کردن میزان نرخ حداقل دستمزد و اجرای آن توسط دولت یا فشار و خشونت اتحادیه‌های کارگری، کنترل قیمت کالاها و اجاره بها و دیگر اعمال مداخله‌جویانه را توصیه می‌کنند. اما اقتصاددانان اثبات کرده‌اند که تمامی این روش‌ها به نتایجی که طرفدارانش درصدد رسیدن به آنها هستند، منتهی نشده و نمی‌شوند. نتیجه این راهکارها، از توصیه کردنشان گرفته تا مرحله اجرای آنها، ناراضی‌تری بیشتری از قبل به بار آورده‌اند. گسترش اعتبارات منجر به تکرار بحران های اقتصادی و دوران رکود می‌شود. تورم باعث افزایش شدید قیمت تمامی کالاها و خدمات می‌گردد. تلاشها در راستای تحمیل نرخ های بالاتر دستمزد نسبت به نرخ های بازار بی‌مفید، بیکاری توده مردم برای سالیان متمادی را به همراه خواهد داشت. سقف های قیمت به کاهشی در عرضه کالاهای مورد نظر منتهی می‌شود. اقتصاددانان قضایای مذکور را به طور انکارناپذیری اثبات کرده‌اند. هیچ اقتصاددان کذایی "پیشروی" تا حالای تلاشی در جهت رد این قضایا انجام نداده است.

هزینه اصلی‌ای که "پیشروان" برای نظام سرمایه‌داری ایجاد کرده‌اند، تکرار بحران و رکود و بیکاری گسترده ای است که خود از ویژگی های تفکیک نشدنی راهکارهای پیشروان محسوب می‌شود. برخلاف آنچه گفته شد، بیان این که این پدیده‌ها، نتیجه‌ی تلاش های مداخله جویانه جهت سامان بخشیدن به نظام سرمایه‌داری و بهبود شرایط انسان معمولی است، به ایدئولوژی "پیشرو" ضربه نهایی را می‌زند. از آن جایی که "پیشروان" در مقامی نیستند که مخالفتی قابل دفاع در قبال تعلیمات اقتصاددانان ارائه دهند، پس سعی می‌کنند آنها را از مردم، مخصوصا روشنفکران و دانشجویان پنهان کنند. هر اشاره ای به چنین کژآیینیهایی، شدیداً قدغن است. نویسندگان آن مطالب مورد طعن و دشنامند و دانشجویان از مطالعه "نوشته‌های دیوانه وار" آنها بازداشته می‌شوند.

آنطور که جزم اندیشان "پیشرو" مسائل را می‌بینند، دو گروه وجود دارند که در مورد اینکه هر یک می‌بایست چه میزان از "درآمد ملی" را برای خودشان بردارند با هم اختلاف دارند. گروه اول شامل طبقه‌ی مالک، کارآفرینان و سرمایه‌داران می‌شوند که اکثراً کارهای "مدیریتی" را انجام می‌دهند. این گروه حاضر نیستند برای "کارگران" - به عبارت دیگر حقوق بگیران و کارکنان - چیزی بیش از مبلغی ناچیز، حتی اندکی بیش از حداقل نیازهای روزمره باقی گذارند. همانطور که به سادگی درک می‌شود، کارگران از حرص و طمع مدیران رنج می‌برند و تمایل دارند به سخنان رادیکالها و کمونیستهایی گوش فرا دهند که خواهان مصادره‌ی کامل اموال گروه اول هستند. با این وجود، اکثریت طبقه‌ی کارگر به اندازه‌ی میانه رو هستند که با رادیکالیسم بیش از حد، زیاده روی نکنند. اکثریت مذکور کمونیسم را نپذیرفته و حاضرند خودشان را به چیزی کمتر از مصادره‌ی کلی آن ثروت "بادآورده" قانع کنند. آنها رویکردی میانه رو، برنامه ریزی، دولت رفاه و سوسیالیسم را هدف گرفته‌اند. در این مباحثه، روشنفکرانی که اصطلاحاً به دو رویکرد متضاد تعلق ندارند، به عنوان داور^{۱۵۴} عمل می‌کنند. آنها - اساتید، به عنوان نمایندگانی از علماء و نویسندگان، به عنوان نمایندگانی از ادبا- باید از افراطیون هر گروه، یعنی آنانی که سرمایه‌داری را تجویز می‌کنند و همین‌طور آنهایی که از کمونیسم طرفداری می‌کنند دوری کنند. آنها باید از میانه روها جانبداری کنند. آنها باید از برنامه ریزی، دولت رفاه، سوسیالیسم پشتیبانی کرده و از تمامی معیارهای طراحی شده برای مهار حرص و طمع کارفرمایان و همچنین جلوگیری از سواستفاده‌ی قدرت اقتصادی کارفرمایان حمایت کنند.

نیازی به تحلیل مفصل و مجدد همه‌ی سفسطه‌ها و خلاف گویی‌های این تفکر نداریم. کافی است فقط سه خطای اساسی را برجسته کنیم.

اولاً: اختلاف برجسته ایدئولوژیکی عصر ما تنازع بر سر توزیع "درآمد ملی" نیست. مناقشه میان دو طبقه نیست که هر کدام از آنها خواهان تصاحب بیشترین سهم ممکن از توزیع درآمد موجود باشند. در واقع اختلاف عقیده در رابطه با انتخاب قابل قبول ترین تشکیلات اقتصادی جامعه است. سوال این است که کدام یک از این دو نظام، سرمایه‌داری یا سوسیالیسم، بهره‌وری بالاتری برای بهبود سطح زندگی مردم تضمین می‌کند. هم چنین این سوال نیز به وجود می‌آید که آیا سوسیالیسم می‌تواند جایگزینی برای نظام سرمایه‌داری محسوب شود، آیا مدیریت عقلایی فعالیت‌های اقتصادی، بدین معنا که مدیریت بر اساس محاسبه اقتصادی^{۱۵۵} صورت گیرد، تحت شرایط نظام سوسیالیستی قابل اجراست یا نه. تعصب و جزم اندیشی سوسیالیستها وقتی خود را نشان می‌دهد که آنها سرسختانه از بررسی چنین مسائلی خودداری می‌کنند. نتیجه‌ی مسلم این است که نظام

¹⁵⁴ arbiters

¹⁵⁵ Economic calculation

سرمایه‌داری پلیدترین شیطان هاست و سوسیالیسم مظهر تمام خوبی‌ها. هر تلاشی در راستای ارزیابی مسائل اقتصادی یک کشور مشترک المنافع سوسیالیستی به عنوان گناه هتک حرمت به شمار می‌رود. از آنجا که شرایط موجود در کشورهای غربی هنوز اجازه‌ی نابودی این خطاکاران به آن سبکی که در روسیه انجام می‌شود را نمی‌دهد. آنها -نویسندگان مخالف سوسیالیسم- مورد اهانت قرار گرفته، بدنام می‌شوند درباره‌ی انگیزه‌هایشان دروغ به هم بافته شده و تحریم می‌شوند.^{۱۵۶}

ثانیا: هیچ تفاوت اقتصادی‌ای میان سوسیالیسم و کمونیسم وجود ندارد. هر دو، سوسیالیسم و کمونیسم، بر نظامی یکسان برای تشکیلات اقتصادی جامعه دلالت دارند. به عبارت دیگر، برعکس نظام سرمایه‌داری که در آن مالکیت ابزار تولید خصوصی است، کنترل تمامی وسایل تولید در هر دو این نظام‌ها عمومی است. دو اصطلاح، سوسیالیسم و کمونیسم، مترادف هم هستند. سندی که تمامی سوسیالیست‌های مارکسیست از آن به مثابه بنیان تزلزل‌ناپذیر آرمان‌هایشان می‌نامند *مانیفست کمونیست* است. از طرف دیگر، نام رسمی امپراطوری روسیه‌ی کمونیستی، اتحادیه سوسیالیستی جماهیر شوروی (U.S.S.R) است.^{۱۵۷}

خصومت^{۱۵۸} میان احزاب کنونی کمونیستی و سوسیالیستی به هدف نهایی راهکارها و سیاست‌هایشان مربوط نمی‌باشد. بلکه این موضوع عمدتاً به رویکرد دیکتاتورهای روسی برای به انقیاد کشیدن کشورهای هر چه بیشتر، و در درجه‌ی اول ایالت متحده مرتبط می‌شود. علاوه بر این، این خصومت‌ها به این پرسش بازمی‌گردد که آیا تحقق کنترل عمومی وسایل تولید باید از طریق قانون به دست آید یا از راه اضمحلال خشونت‌آمیز دولت بر سر قدرت.

اصطلاحات "برنامه ریزی" و "دولت رفاه" همانطور که در گفتار اقتصاددانان، دولتمردان، سیاستمداران و سایر افراد بکار می‌رود، دلالت بر موضوعی متفاوت از هدف نهایی سوسیالیسم و کمونیسم ندارد. برنامه ریزی به این معناست که برنامه‌ی دولت باید جایگزینی باشد برای برنامه‌ی تک‌تک شهروندان. به عبارتی دیگر، کارآفرینان و سرمایه‌داران باید از قدرت تصمیم

¹⁵⁶ این دو خط اخیر، به سه‌یا چهار نویسنده دوران ما -گرچه خیلی دیر و با نارضایتی زیاد- که شروع به آزمودن مسائل اقتصادی سوسیالیسم کرده‌اند، مربوط نمی‌شود. اما این جملات دقیقاً برای تمامی سوسیالیست‌ها از ابتدای نظریات سوسیالیستی تا به امروز صحت دارد.

¹⁵⁷ در مورد تلاش‌های استالین برای ایجاد تمایزی کاذب میان سوسیالیسم و کمونیسم، مقایسه شود با

Mises, *Planned Chaos* (Irvington-on-Hudson, 1947), pp. 44-46 (reprinted in the new editions of *Socialism*, Yale University Press, 1951, pp. 552-53; Liberty Fund, 1981, pp. 505-6).

¹⁵⁸ antagonism

گیری به کار بردن سرمایه شان در راستای اهدافشان محروم شده و ملزم به پیروی بی قید و شرط از دستوراتی باشند که توسط هیئت یا اداره برنامه ریزی مرکزی وضع شده است. این امر برابر است با انتقال نظارت از کارآفرینان و سرمایه‌داران به دولت.

لذا در نظر گرفتن سوسیالیسم، برنامه ریزی یا دولت رفاه به عنوان راه حلی برای مشکل تشکیلات اقتصادی جامعه، که از کمونیسم متفاوت بوده و باید آن را "کمتر مستبد" یا "کمتر رادیکال" برآورد کرد خود اشتباه بزرگی است. سوسیالیسم و برنامه ریزی، همانطور که به نظر می‌رسد بسیاری از مردم باور دارند، پادزهری برای کمونیسم نیست. یک سوسیالیست تا آنجایی از یک کمونیست میانه روتر است که اسناد محرمانه کشورش را به ماموران روسی تحویل نداده و برای کشتن بورژواهای ضد کمونیستی توطئه نمی‌کند. البته، بی شک، موضوع مذکور تفاوتی با اهمیت به شمار می‌رود. اما در عین حال این امر به آنچه هدف نهایی کنش سیاسی باشد اطلاق نمی‌گردد.

سوم: سرمایه‌داری و سوسیالیسم دو الگوی متمایز از تشکیلات اجتماعی هستند. ایده‌های کنترل خصوصی و کنترل عمومی ابزار تولید، نه فقط برداشت‌های مغایر هم، بلکه برداشت‌های خلاف هم هستند. چیزی به عنوان یک اقتصاد مختلط^{۱۵۹}، به معنای نظامی که میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم قرار گرفته باشد، وجود ندارد. حمایت‌هایی که به اشتباه از آنچه که به عنوان رویکردی میانه رو انجام می‌شود، نه تنها حد واسط سرمایه‌داری و سوسیالیسم را توصیه نمی‌کند، بلکه گزینه سومی را پیش می‌کشاند که ویژگی‌های خاص خودش را داشته و باید بر اساس ارزش‌های خودش مورد قضاوت قرار گیرد. این نظام سوم که اقتصاددانان مداخله جویی^{۱۶۰} می‌خوانندش، آنچنان که مدافعانش مدعی هستند ترکیبی از برخی ویژگی‌های سرمایه‌داری با بعضی مشخصه‌های سوسیالیسم نیست. مداخله جویی چیزی کاملاً متمایز از هر دوی این نظام هاست. اقتصاددانهایی - نه فقط از نظر اقتصاددانان، بلکه از نظر بسیاری از طرفداران مداخله جویی نیز - که اعلام می‌کنند مداخله جویی اهدافی را که طرفدارانش خواستار تحققش بودند را برآورده نکرده، بلکه امور را بدتر کرده، افرادی سازش ناپذیر و افراطی نیستند. آنها صرفاً نتایج اجتناب ناپذیر مداخله جویی را توصیف می‌کنند.

وقتی مارکس و انگلس در *مانیفست کمونیست* از شاخص‌های مسلم مداخله جویی طرفداری کرده‌اند، منظورشان ارائه‌ی ترکیبی از سرمایه‌داری و سوسیالیسم نبوده است. آنها این شاخص‌ها را - تصادفاً، شاخص‌های مشابهی که امروزه اساس

¹⁵⁹ Mixed Economy
¹⁶⁰ interventionism

سیاست های نیو دیل^{۱۶۱} و فر دیل^{۱۶۲} است به مثابه اولین قدم در راه استقرار نظام تمام عیار کمونیستی قلمداد کرده‌اند. آنها خودشان از این شاخص ها به عنوان "از نظر اقتصادی ناکافی و غیرقابل دفاع" یاد کرده‌اند، و تنها به این خاطر خواهان این شاخص ها بوده‌اند که "در هنگام عمل پیشی گرفته، مجبور به پیشروی های بعدی در نظم اجتماعی سابق شده، و به عنوان وسیله ای اجتناب ناپذیر برای تحولی کلی در شیوه تولید به شمار رود."



شکل 12- روزولت مبدع برنامه‌ی "نیو دیل"

از این رو، فلسفه‌ی اجتماعی و اقتصادی "پیشروان" دستاویزی است برای سوسیالیسم و کمونیسم.

6. رمان ها و نمایش نامه‌های "اجتماعی"^{۱۶۳}

¹⁶¹ نیو دیل New Deal: بسته سیاستی است که در دهه 1930 در آمریکا زمان ریاست جمهوری روزولت برای بازسازی اقتصادی از رکود بزرگ اجرا شد.

¹⁶² فر دیل Fair Deal: لایحه ای است که توسط هنری ترومن، رئیس جمهوری آمریکا در سال 1945 در راستای توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی به کنگره ارائه شد و سرانجام سه سال بعد توسط کنگره به تصویب رسید.

افراد متعهد به عقاید سوسیالیستی، خواهان رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های سوسیالیستی ("اجتماعی") هستند. نویسندگانی که خودشان آکنده از عقاید سوسیالیستی هستند، آماده‌ی ارائه‌ی این مطالب موردنیاز هستند. این نویسندگان همان‌طور که آنها با کنایه هم اشاره می‌کنند، شرایط نارضایت بخشی را توصیف می‌کنند که پیامد اجتناب‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری است. آنها فقر و تهیدستی، جهالت، ناخوشی و فرومایگی طبقات استثمار شده را بیان می‌کنند. آنها هم چنین تجملات، حماقت و فساد اخلاقی طبقات استثمارکننده را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهند. از نظر آنها، تمام چیزهایی که بد و استهزاآمیز هستند مختص بورژوازی است و هر آنچه خوب و تحسین‌برانگیز است مربوط به پرولتاریاست.

نویسندگانی که به توصیف زندگی فقر زده می‌پردازند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ی اول آنهایی هستند که خود فقر را تجربه نکرده‌اند، و در محیطی "بورژوازی" یا در محیط مرفه حقوق‌بگیری^{۱۶۴} یا رعیتی به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند. فضایی که شخصیت‌های نمایش‌نامه‌ها و رمان‌های این‌گونه نویسندگان در آن قرار گرفتند، فضایی بیگانه است. این نویسندگان باید پیش از نوشتن، در مورد زندگی دوزخی که درصدد توصیفش هستند، اطلاعاتی را جمع‌آوری کنند. در این راستا آنها تحقیقاتی را انجام می‌دهند. اما، بی‌شک، آنها با ذهنی منصفانه و بی‌غرض به موضوع مورد تحقیقشان نمی‌پردازند. آنها پیشاپیش می‌دانند به چه چیزی پی خواهند برد. آنها قانع شده‌اند که شرایط حقوق‌بگیران در مانده و وحشتناک‌تر از حد تصور است. آنها چشمانشان را بر تمام آنچه که نمی‌خواهند ببینند، بسته و تنها آنچه را می‌بینند که عقاید از پیش معینشان را تایید کند. این نویسندگان از سوسیالیست‌ها آموخته‌اند که سرمایه‌داری نظامی است که در آن توده‌های مردم به شدت در رنج و زحمت بوده، و پیشروی بیشتر و جالفتادگی سرمایه‌داری، اکثریت بیشتری را فقیر می‌کند. رمانها و نمایش‌نامه‌های آنها به مثابه مطالعه موردی برای بیان جزم‌اندیشی مارکسیستی تعبیه می‌شوند.

آنچه که در رابطه با این نویسندگان اشتباه به نظر می‌رسد، این نیست که آنها به تصویر کشیدن فقر و قلاکت را برگزیدند. یک هنرمند می‌تواند مهارتش را در پردازش هر موضوعی نشان دهد. خطای آنها به سوءبرداشت و ارائه تصویری نادرست و جانبدارانه از شرایط اجتماعی منتهی می‌شود. آنها درک نمی‌کنند که شرایط تکان‌دهنده‌ای که توصیف می‌کنند پیامد وضعی است که نظام سرمایه‌داری وجود نداشته، یا باقی مانده‌ی گذشته‌ی ماقبل سرمایه‌داری و یا تاثیرات اقدامات کارشکنانه در قبال عملکرد سرمایه‌داری است. آنها درک نکرده‌اند که سرمایه‌داری - نظامی که موجب تولید در حجم زیاد برای مصرف توده مردم می‌شود - اساساً نظامی است که تا آنجا که امکان داشته باشد درصدی از بین بردن فقر است. آنها حقوق‌بگیران را

¹⁶⁴ Wage earners

تنها در حد کارگر کارخانه توصیف می‌کنند، و هیچ وقت به این واقعیت نمی‌اندیشند که این کارگر خود مصرف کننده اصلی کالاها یا مواد خوراکی تولید شده و مواد اولیه تغییر یافته است.

تمایل ذاتی این نویسندگان برای رویارویی با فلاکت و مشقت، با بیان چگونگی اوضاع سرمایه داری همراه است که به تحریف شرم آوری از واقعیت تبدیل می‌شود. اطلاعات به دست آمده از داده‌های آماری در مورد تولید و فروش تمام اقلام تولید شده در سطح انبوه، به وضوح بیانگر این است که یک حقوق بگیر نوعی، در اعماق فقر زندگی نمی‌کند.

شخصیت برجسته‌ی مکتب ادبیات "سوسیال" امیل زولاست^{۱۶۵}. زولا الگویی را ایجاد کرده که شمار زیادی از مقلدین کم استعداد تر آن را دنبال کردند. به نظر او هنر رابطه‌ی نزدیکی با علم دارد. در واقع هنر باید بر اساس تحقیقات استوار شود و یافته‌های علمی را بیان کند. و همان گونه که زولا می‌پندارد، برآیند اصلی علوم اجتماعی جزم اندیشی‌ای بوده که نظام سرمایه‌داری را بدترین شیاطین و فرارسیدن سوسیالیسم را اجتناب ناپذیر و بسیار مطلوب می‌داند. رمان های وی "در واقع کالبد موعظه پردازی^{۱۶۶} سوسیالیستی" بوده‌اند.^{۱۶۷} اما زولا، با تعصب و شوق سوسیالیستی‌ای که داشت، خیلی زود از ادبیات "پرولتاریایی" اساتیدش پیش افتاد.

¹⁶⁵ امیل زولا (به فرانسوی Emile Zola) (2 آوریل 1840 - 29 سپتامبر 1902) نویسنده فرانسوی و مهم ترین نمونه از مکتب ادبی ناتورالیسم است و نقش مهمی ر گسترش ناتورالیسم در تئاتر ایفا کرده است.

¹⁶⁶ homiletics

¹⁶⁷ مقایسه شود با: P. Martino in the *Encyclopedia of the Social Sciences*, Vol. 15, p.537.



شکل 13 - امیل زولا

منتقدین ادبیات "پرولتاریایی" مدعی هستند که آنچه که این نویسندگان "پرولتاریایی" توصیف می‌کنند، صرفاً واقعیت‌هایی ناب از تجربه "پرولتاریایی" است.^{۱۶۸} با این وجود، این نویسندگان فقط واقعیتها را منعکس نمی‌کنند. بلکه واقعیتها را از منظر مارکس، وبلن و ویزها^{۱۶۹} بیان می‌کنند. چنین برداشتی چکیده‌ای است از نوشته‌های نویسندگان مذکور و در واقع نکته‌ی چشمگیری است که آنها را به عنوان پروپاگانداهای سوسیالیستی متمایز می‌کند. این نویسندگان چندان جزم اندیشند که توصیفاتشان از وقایع را بر اساس خودآگاهی^{۱۷۰} و ابطال ناپذیری آن انجام می‌دهند و کاملاً قانع شده‌اند که خوانندگانشان به آنها اعتماد دارند. از اینرو، به نظرشان چنین می‌رسد که اغلب باید بیش از حد نیاز به تاکید بر دکتربین هایشان بپردازند. اما

¹⁶⁸ مقایسه شود با:

J. Freeman, Introduction to *Proletarian Literature in the United States, an Anthology* (New York, 1935), pp. 9-28.

¹⁶⁹ ویزها the Webbs: مارتا ویز (1859-1947): نویسنده مسائل اجتماعی و اقتصادی انگلیسی - همسرش جیمز ویز (1858-1943): اقتصاددان انگلیسی و تاریخدان اجتماعی و سوسیالیست فابین

گاهی نیز پیش می‌آید که تنها به طور ضمنی به این دکترین‌ها اشاره می‌کنند. اما این امر حقیقت را تغییر نمی‌دهد که تمام موضوعاتی که در کتاب‌هایشان بیان می‌کنند به صحت اصول سوسیالیستی و تعابیر کاذب اقتصادی بستگی دارد. داستان‌های آنها بیانی است از آموزه‌های متعصبین ضد سرمایه‌دار و همراه آنها فرو می‌پاشد.

دسته‌ی دوم نویسندگان داستان‌های "پرولتاریایی" آنها می‌باشند که به محیط پرولتاریایی که خود در آن به دنیا آمدند می‌پردازند. این افراد خود را از محیط کارگران یدی جدا کرده و به ردیف افراد حرفه‌ای⁶² پیوسته‌اند. آنها مانند نویسندگان پرولتاریایی نیستند که گذشته‌ی "بورژوازی" داشته و بر حسب نیاز تحقیقات ویژه‌ای برای درک زندگی حقوق‌بگیران انجام داده باشند. آنها قادرند تجربه‌ی خودشان را بیان کنند.

این تجربیات شخصی به این نویسندگان مسائلی را می‌آموزد که جزم اندیشی‌های بنیادی اعتقادات سوسیالیستی را صریحا نفی کنند: فرزندان با استعداد و سخت‌کوش والدینی که در شرایط متوسطی زندگی می‌کنند از رسیدن به وضعیتی مطلوب‌تر منع نمی‌شوند. نویسندگانی که خود دارای گذشته‌ی "پرولتاریایی" هستند، شهادتی بر این واقعیت هستند. آنها می‌دانند که چرا خودشان به موفقیت دست یافته‌اند در حالی که اکثر دوستانشان از این امر بازمانده‌اند. در جریان پیشروی شان به موقعیتی بهتر در زندگی، آنها به اندازه‌ی کافی این فرصت را داشته‌اند که با افراد جوانی، درست مانند خودشان، که خواهان یادگیری و پیشرفت هستند برخورد داشته باشند. آنها می‌دانند که چرا بعضی از آنها راهشان را پیدا کرده‌اند و برخی دیگر موفق نشدند. اکنون آنها با زندگی در کنار "بورژواها" آموخته‌اند که تمایز میان فردی که درآمد بالاتری دارد با کسی که درآمدی کمتری دارد، این نیست که آدم‌های پردرآمد رذل و پست فطرت هستند. آنها اگر چندان نادان باشند که بسیاری از افراد پیشه‌کار¹⁷¹ و سوداگرانی که مانند خودشان از فقر شروع کرده‌اند را نادیده بگیرند از جایگاهی که در آن به دنیا آمده‌اند بالاتر نخواهد رفت. آنها می‌دانند که تفاوت در درآمد به خاطر عواملی به غیر از آن است که به واسطه‌ی خشم سوسیالیست‌ها مطرح شده است.

اگر این نویسندگان در نوشته‌هایشان با آنچه که در حقیقت موعظه‌ی پردازی سوسیالیستی است گزافکاری کنند، افراد ریاکاری محسوب می‌شوند. رمانها و نمایش‌نامه‌هایشان دروغین بوده و از اینرو چیزی نیست به جز مهملات. آثارشان بسیار پایین‌تر از استانداردهای کتاب‌های همکاران "بورژوازی‌شان" است که حداقل به آنچه که می‌نویسند باور دارند.

¹⁷⁰ Self-understood

¹⁷¹ Professional people

نویسندگان سوسیالیست با توصیف شرایط قربانیان سرمایه‌داری قانع نمی‌شوند. بلکه آنها به زندگی و فعالیت‌های سودبرندگان از آن، یعنی بازرگانان، هم می‌پردازند. آنها مصمم هستند برای خوانندگانشان آشکار کنند که منافع بازرگانان چگونه به دست می‌آید. از آنجایی که آنها خودشان به لطف خدا با چنین موارد ناپسندی آشنا نیستند، ابتدا به دنبال اطلاعات در کتابهای تاریخ دانان متبحر می‌روند. و این متخصصین این گونه در مورد "تبهکاران مالی" ^{۱۷۲} و "اشرافیان دزد" ^{۱۷۳} و شیوه‌ای که ثرویشان را به دست آورده‌اند، برای خوانندگانشان می‌نویسند: "او کارش را به عنوان یک گله‌ران شروع کرد، بدین معنا که وی احشام کشاورزان را برای فروش به بازار می‌برد. احشام بر اساس وزنشان به قصاب فروخته می‌شدند. پیش از رفتن به بازار به احشام نمک و مقدار زیادی آب می‌خوراند. وزن یک گالن آب حدوداً هشت پوند است. دادن سه یا چهار گالن آب به یک گاو باعث اضافه وزن هنگام فروش دام می‌شود." ^{۱۷۴} به همین سبک تعداد بسیار زیادی رمان و نمایش نامه دادوستد آدم‌شور داستان، یعنی بازرگان، را بیان می‌کنند. این سروران با فروختن فولاد ترک خورده و غذای فاسد، کفش‌هایی با کف مقوایی و پارچه‌کتانی به جای ابریشم، ثروتمند می‌شوند. آنها به سناتورها و دولتمردان، قضات و پلیس رشوه می‌دهند. آنها هم چنین مشتریان و کارگزارانشان را فریب می‌دهند. داستان به همین سادگی است.

هرگز برای این نویسندگان پیش نمی‌آید که در داستان سرایی‌شان به طور تلویحی تمام آمریکایی‌ها را همچون ابلهان تمام و کمال که هر آدم نابکاری قادر است به آسانی فریب‌شان دهد، توصیف نکنند. حيله اشاره شده در مورد اضافه وزن گاوها، از اولین و قدیمی‌ترین روش کلاهبرداری محسوب می‌شود. به سختی می‌توان باور کرد که در بخشی از دنیا خریداران احشامی وجود داشته باشند که تا این اندازه کم هوش باشند که از این طریق گول خورده باشند. فرض وجود قصابانی در ایالت متحده که به این شیوه گول بخورند، به سادگی بیش از حد خواننده باز می‌گردد. این امر مانند تمامی حکایت‌های مشابه است.

همانطور که نویسنده‌ی "پیشرو" توصیف می‌کند، این بازرگان در زندگی خصوصی‌اش فردی بی‌فرهنگ، قمارباز و دائم‌الخمر است. او روزهایش را در زمین مسابقه اسب‌دوانی گذرانده، و عصرها در کلوب‌های شبانه و شبها با بانوان می‌گذراند. همانطور که مارکس و انگلس در *مانیسمت کمونیستی* اشاره کرده‌اند، این "بورژواها با در اختیار داشتن همسران و دختران

¹⁷² Financial gangsters

¹⁷³ Robber barons

¹⁷⁴ مقایسه شود با: W.E. Woodward (*A New American History* [New York, 1938], p.608)

در شرح بیوگرافی تاجری که یک مدرسه علوم دینی را وقف کرد.

کارگرایشان و روسپی های معمولی راضی نشده، بلکه بیشترین لذت را از اغوا کردن همسران یکدیگر به دست می آوردند." این شیوه ای است که تاجر آمریکایی را در بخش اعظمی از ادبیات آمریکایی نشان می دهند.^{۱۷۵}

¹⁷⁵ مقایسه شود با تحلیل ماهرانه‌ی جان چمبرلین:

"The Businessmen in Fiction," *Fortune* (November 1948): pp. 134-48.

فصل چهار

اعتراضهای غیراقتصادی به سرمایه‌داری

1. مبحث شادی

منتقدان دو دسته اتهام را علیه سرمایه‌داری مطرح می‌کنند: اول آنکه می‌گویند مالکیت یک اتوموبیل، یک تلویزیون و یک یخچال آدمی را شاد و خرسند نمی‌سازد. در مرحله دوم آنان این نکته را اضافه می‌کنند که هنوز هستند مردمانی که هیچ یک از این وسایل^{۱۷۶} را ندارند. هر دو گزاره^{۱۷۷} صحیح هستند اما نمی‌توان تقصیر را به گردن نظام همکاری اجتماعی سرمایه‌داری انداخت.

مردم برای رسیدن به شادی مطلق نیست که کار می‌کنند. آنها کار می‌کنند تا ناراحتی خود را به هر میزان که ممکن است کاهش دهند و بدین طریق از قبل شادتر باشند. وقتی کسی تلویزیون می‌خرد بدین معناست که او گمان می‌برد داشتن چنین دستگاهی رفاه و سعادت او را افزایش می‌دهد و با داشتن آن، او راضی‌تر از وضعی است که در آن تلویزیون نداشته باشد. اگر جز این بود او تلویزیون نمی‌خرید. وظیفه‌ی پزشک شاد ساختن بیمار نیست بلکه زدودن رنج او و بهتر کردن حالش است تا او بتواند کاری را که هر موجود زنده‌ای انجام می‌دهد ادامه دهد، یعنی بتواند علیه تمامی عوامل تهدیدکننده‌ی زندگی و راحتیش مبارزه کند.

ممکن است برخی از راهبان بودایی^{۱۷۸} که با کمک صدقه در فقر و فاقه زندگی می‌کنند حقیقتاً احساس خوشبختی مطلق کنند و به زندگی هیچ صاحب‌مکنتی نیز حسادت نوزندند. اما واقعیت این است که اکثریت مردم آن زندگی را غیرقابل تحمل می‌دانند. خواستن بی‌وقفه بهبود دنیای بیرونی با طبیعت آدمی درآمیخته است. چه کسی جرئت می‌کند یک آسیایی فقیر را

176 Gadget

177 Proposition

178 Buddhist mendicants

الگوی یک آمریکایی میانه حال معرفی کند؟ یکی از دستاوردهای قابل توجه سرمایه‌داری کاهش مرگ و میر نوزادان است. چه کسی می‌تواند انکار کند که این پدیده لاقط یکی از عوامل ناراحتی مردم را برطرف کرده است؟

انتقاد دوم هم در بهبودگی دست کمی از قبلی ندارد. انتقاد دوم مدعی است ابداعات تکنولوژیک و بهداشتی به همی مردم سود نمی‌رسانند. تغییر وضع انسانها با پیشگامی باهوشترین و پرتلاش‌ترین آدمیان حاصل آمده است. آنان راهبری را بر عهده گرفتند و دیگران کم‌کم از پی آنان روانه شدند. ابتکار و نوآوری پیش از آنکه به تولید انبوه برسد، تنها ابزار تفنن مردمانی اندک است. نمی‌توان چنگال و کفش را مورد انتقاد قرار داد که چرا استفاده از آنها با سرعتی اندک فراگیر شده است و حتی امروزه میلیونها نفر از آنها استفاده نمی‌کنند. مردان و زنان مشکل‌پسند و وجیهی که برای اولین بار از صابون استفاده کردند پیشقراولانی بودند که موجب تولید انبوه صابون برای استفاده‌ی مردم عادی شدند. اگر آنان که توانایی خرید تلویزیون را داشتند بدان دلیل که مردمان دیگر نمی‌توانند آن را تهیه کنند از خرید آن امتناع می‌کردند، آنگاه همه‌گیر شدن این کالا، مگر با اشکال زیاد، ممکن نبود.

2. ماتریالیسم

باز هم کسانی هستند که غرولندکنان سرمایه‌داری را بخاطر آنچه مادیگرایی حقیر آن می‌خوانند سرزنش می‌کنند. آنان نمی‌توانند بپذیرند که سرمایه‌داری به بهبود وضع مادی آدمیان منجر شده است. آنان در عوض مدعیند، سرمایه‌داری آدمی را از اهداف شریفتر و والاتر رویگردان کرده است. سرمایه‌داری تن را فربه می‌سازد اما روح و ذهن را گرسنگی می‌دهد و زوال هنرها را موجب می‌شود. اینک روزگار شاعران و نقاشان و مجسمه‌سازان و معماران بزرگ به سرآمده است. عصر ما تنها مزخرف می‌آفریند.

داوری درباره‌ی ارزش یک اثر هنری امری کاملاً ذهنی^{۱۷۹} است. کسانی اثری را می‌ستایند در حالی که دیگرانی خوارش می‌دارند. هیچ سنجهای^{۱۸۰} برای اندازه‌گیری ارزش هنری یک شعر یا یک ساختمان وجود ندارد. کسانی که از کلیسای جامع چارتر^{۱۸۱} و تابلوی ندیمه^{۱۸۲} اثر ولاسکوئز^{۱۸۳} لذت می‌برند احتمالاً گمان می‌برند آنان که تحت تاثیر چنین اعجازهایی قرار

179 Subjective

180 Yardstick

181 The Cathedral of Chartres

182 The Meninas of Velasquez

نمی‌گیرند انسانهایی خشن و نافرهمیخته‌اند. دانشجویان و دانش‌آموزان بسیاری به حد مرگ از اجبار مدارس برای خواندن هاملت بیزارند. تنها کسانی که از ذهنیتی هنری برخوردارند می‌توانند آثار یک هنرمند را ارج بنهند و از آن لذت ببرند.



شکل 14- کلیسای چارترز

183 دیگو ولاسکوئز (Diego Velasquez) نقاش اسپانیایی قرن هفدهم میلادی

در میان آنان که تظاهر به فرهیختگی می‌کنند ریاکاری فراوان است. آنها ردای خبرگی به تن می‌کنند و تظاهر می‌کنند که مشتاق هنر گذشته و هنرمندان درگذشته‌اند. اما آنها همین همدلی را نسبت به هنرمندان معاصر که می‌کوشند شناخته شوند نشان نمی‌دهند. ستایش عوام‌فربانه‌ی اساتید کهن از جانب آنان وسیله‌ای است برای تحقیر و استهزای معاصرینی که از اصول سنتی می‌گسلند و اصولی نوین بنیان می‌نهند.



شکل 15 - تابلوی ندیمه اثر ولاسکوئز

جان راسکین^{۱۸۴} به همراه کارلایل^{۱۸۵}، وبزها^{۱۸۶}، برنارد شو^{۱۸۷} و دیگران به عنوان گورکنان آزادی، تمدن و رفاه بریتانیا در یادها خواهند ماند. حقارت راسکین در زندگی شخصیش دست کمی از زندگی اجتماعی نداشت. از جنگ و خونریزی تمجید کرد و با کوتاهفکری درباره‌ی آموزه‌های اقتصاد سیاسی دروغهایی گفت که حتی خود نیز آنها را نمی فهمید. متعصبانه به تحقیر اقتصاد بازار پرداخت و مداح رمانیتک^{۱۸۸} اتحادیه‌ها^{۱۸۹} بود. او به بزرگداشت هنر قرون پیشین پرداخت اما زمانی که با آثار ویستلر^{۱۹۰} هنرمند بزرگ عصر خود مواجه شد، با چنان ادبیات مستهجن و نکوهیده‌ای به تحقیر او پرداخت که به جرم افترا محاکمه و توسط دادگاه محکوم شد. این نوشته‌های راسکین بود که پيشداوری منفی درباره‌ی سرمایه‌داری مبنی بر اینکه سرمایه‌داری یک سیستم بد اقتصادی است که زشتی را جایگزین زیبایی، حقارت را جایگزین عظمت و آشغال را جایگزین هنر کرده است را رواج داد.

¹⁸⁴ جان راسکین (John Ruskin) منتقد هنری انگلیسی قرن نوزدهم

¹⁸⁵ تامس کارلایل (Thomas Carlyle) طنزپرداز، مورخ و نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم میلادی

¹⁸⁶ سیدنی جیمز وب و بثاتریس وب (The Webbs) نویسندگان و سوسیالیستهای انگلیسی بودند و از اعضای جامعه

فابینها. سیدنی وب در دولتهای حزب کارگر به وزارت نیز رسید.

¹⁸⁷ جورج برنارد شو (به انگلیسی: George Bernard Shaw)، ۲۶ ژوئیه ۱۸۵۶ - ۲ نوامبر ۱۹۵۰،

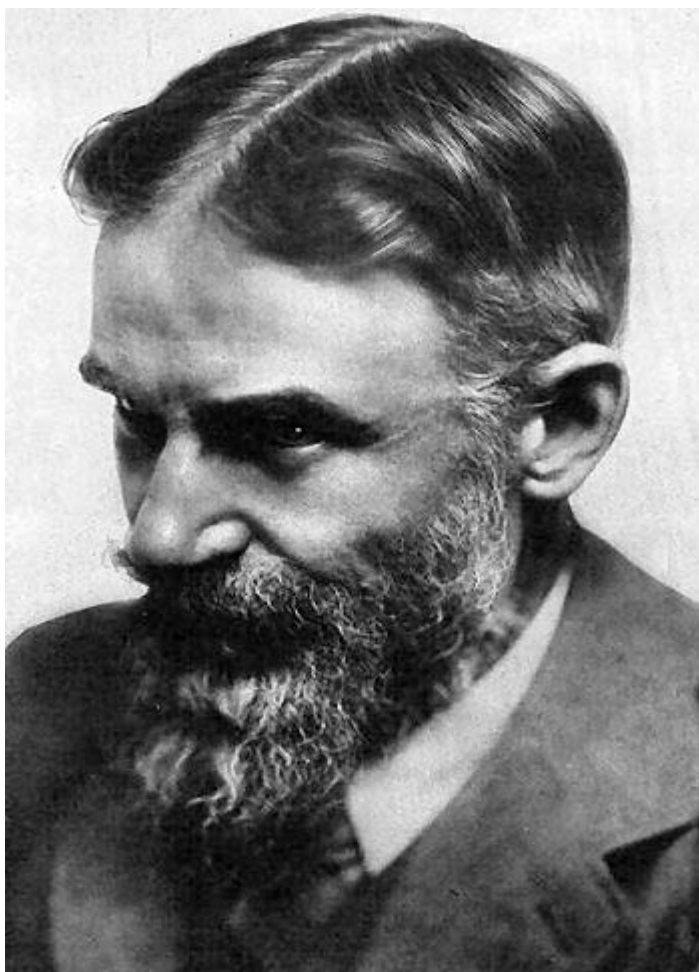
نمایش‌نامه‌نویس سبک کُمیک، منتقد ادبی و مبلغ سوسیالیست ایرلندی تبار است. از او به‌عنوان پرقدترین نمایش‌نامه‌نویس بریتانیایی پس از شکسپیر و نافذترین رساله‌نویس پس از جان اتان سویفت، هجونویس ایرلندی، یاد می‌کنند. برنارد شو همچنین یکی از برترین نقادان موسیقی و تئاتر نسل خود محسوب می‌شده‌است. او برای نمایش‌نامه سنت ژان، در سال ۱۹۲۵ میلادی به دریافت جایزه ادبی نوبل، نائل آمد. از دیگر آثارش می‌توان کسب و کار خانم وارن [۲] (۱۸۹۳)، سلاحها و انسانها (۱۸۹۴)، کاندید (۱۸۹۷)، سزار و کلئوپاترا (۱۹۰۱)، بشر و فوق بشر (۱۹۰۲-۰۳)، ماژور باربارا (۱۹۰۵) و پیگمالیون (۱۹۱۳) را نام برد.

¹⁸⁸ Romantic Eulogist

¹⁸⁹ Guilds

¹⁹⁰ جیمز ویستلر (James Abbott McNeill Whistler) نقاش آمریکایی که در انگلستان زندگی

می‌کرد. معروفترین اثر او «مادر ویستلر» نام دارد.



شکل 16 - جرج برنار شاو

همانگونه که مردم به شکلی گسترده در تقدیر از دستاوردهای هنری دچار عدم توافقند، ممکن نیست بتوان نامرغوب بودن آثار هنری عصر سرمایه‌داری را به همان وضوح و آسانی که می‌توان خطاهای استدلال منطقی یا داده‌های تجربی را ثابت کرد، اثبات کرد. هنوز انسانی خردمند بدان اندازه گستاخ نبوده است که عظمت هنر دوران سرمایه‌داری را خوار بشمرد. هنر ممتاز این عصر «مادیگرایی حقیر و پول‌درآور» موسیقی بوده است. واگنر¹⁹¹ و وردی¹⁹²، برلیوز¹⁹³ و بیزه¹⁹⁴، برامز¹⁹⁵ و بروکنر¹⁹⁶، هوگو ولف¹⁹⁷ و مالر¹⁹⁸، بوچینی¹⁹⁹ و ریچارد اشتراوس²⁰⁰. چه سلسله‌ی درخشانی! فضایی که در آن اساتیدی چون شومان²⁰¹ و دونیزتی²⁰² در سایه‌ی نوابغی والاتر قرار می‌گرفتند.

¹⁹¹ ویلهلم ریچارد واگنر (Wilhelm Richard Wagner) (زاده ۲۲ مه ۱۸۱۳ - درگذشته ۱۳ فوریه ۱۸۸۳) آهنگ‌ساز، رهبر ارکستر، نظریه‌پرداز موسیقی و مقاله‌نویس آلمانی بود. شهرت او بیشتر بخاطر اپراهای او است. نوآوری‌های واگنر در زمینه موسیقی کلاسیک اروپایی تأثیر زیادی بر آهنگسازان بعد از او داشت. او در آثار خود گام کروماتیک و فواصل

نامطبوع را بکار می‌برد و از این نظر پیشگام موسیقی مدرن اروپا است. استفاده از لایتموتیف پس از او بسیار رایج شد و بر موسیقی فیلم در سده بیستم اثر گذاشت. دوره اپراهای حلقه نیبلونگ از مهم‌ترین کارهای او است. واگنر بیرون از عرصه موسیقی نیز چهره‌ای جنجال برانگیز بود و بویژه نظرات یهودستیزانه او با مخالفت زیادی روبرو شده است. او تا مدت‌ها با یکی از بزرگترین هم‌عصرانش فردریش نیچه فیلسوف شهیر آلمانی روابطی بسیار دوستانه داشت اما پس از چندی این روابط به کدورت انجامید.

192 جوزپه فورتونینو فرانچسکو وردی (Giuseppe Verdi) آهنگساز ایتالیایی بود. بیشتر کارهای او در زمینه اپرا و از محبوب‌ترین آثار اپرایی است که در اغلب سالن‌های اپراهای جهان اجرا می‌شود.

193 لوئی هکتور برلیوز (۱۱ دسامبر ۱۸۰۳ تا ۸ مارس ۱۸۶۹) آهنگساز فرانسوی از چهره‌های تأثیرگذار در موسیقی عهد رمانتیک و از بهترین رهبران ارکستر در زمان خود و منتقدی کارآزموده در موسیقی بود. در سال ۱۸۳۰ جایزه رم را کسب کرد و برای آشنایی با موسیقی ایتالیا رهسپار آن کشور شد. در آنجا آثاری چون شاه لیر و له لویه را نوشت. از سمفونی‌های او می‌توان به سمفونی فانتاستیک و هارولد در ایتالیا که به سفارش نیکولو پاگانینی آهنگساز بزرگ ایتالیایی نوشته شده اشاره کرد.

194 ژرژ بیزه (به فرانسوی: Georges Bizet) (۱۸۳۸ - ۱۸۷۵) از آهنگ‌سازان سرشناس فرانسوی در دوره رمانتیک بود. شهرت او بیشتر به خاطر اپرایی به نام کارمن است. در سال ۱۸۳۸ زاده شد. پدرش معلم آواز بود و ژرژ از کودکی نزد پدرش با موسیقی آشنا شد. بعدها در سال‌های تحصیل در کنسرواتوار جایزه رم به او اهدا شد. بیزه یک اپرا بویفا بنام دن پرکوپپو و قطعه‌ای به نام واسکو دوگاما نوشت و اپرایی در پاریس بنام صیادان مروارید را تصنیف کرد که نخستین اپرای معروف او بود. بیزه در سال ۱۸۷۲ اپرای جمیله را نوشت. سپس قطعاتی را برای آرلین نوشت و در همین سال‌ها بود که او بزرگ‌ترین اثر هنری خود یعنی اپرای کارمن را برای اپراکامیک تصنیف و اجرا کرد.

195 یوهانس برامس (به آلمانی: Johannes Brahms) زاده سال ۱۸۳۳ (میلادی)، موسیقی‌دان بزرگ آلمانی در سبک رمانتیک است. وی در شهر هامبورگ آلمان چشم به جهان گشود و در شهر وین در اتریش ساکن شد. موسیقی‌پژوهان از سه «ب» در تاریخ، برامس، باخ، و بتهوون به عنوان سه آهنگساز بزرگ نام برده‌اند.

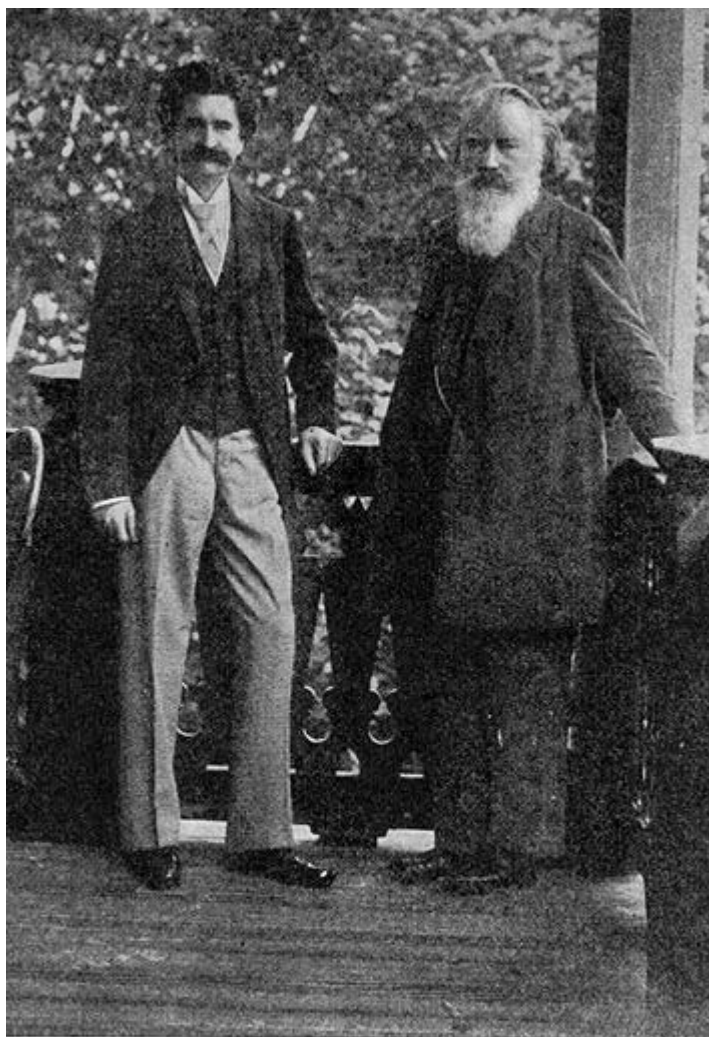
196 آنتون بروکنر (به آلمانی: Anton Bruckner) آهنگساز و نوازنده ارگ اتریشی در ۴ سپتامبر ۱۸۲۴ در آنسفلدن دنیا آمد و در ۱۱ اکتبر ۱۸۹۶ در وین درگذشت. او آهنگساز دوره پسارمانتیک است.

197 هوگو فیلیپ یاکوب ولف (به آلمانی: Hugo Filipp Jakob Wolf) آهنگساز اتریشی اسلونی تبار در ۱۳ مارس ۱۸۶۰ در ویندیشگرآتز Windischgrätz به دنیا آمد و در ۲۲ فوریه ۱۹۰۳ در وین درگذشت.

198 گوستاو مالر (۷ ژوئیه ۱۸۶۰ - ۱۸ مه ۱۹۱۱) آهنگساز و رهبر ارکستر و یکی از برجسته‌ترین آهنگسازان دوره پسا رمانتیک «late-romantic» است. مالر در شهر کالیخت در جمهوری چک متولد شد. آهنگهای مالر در دوران حیاتش مورد استقبال موسیقیدانان برجسته وین قرار نگرفت.

199 جاکومو پوچینی (Giacomo Puccini) (۱۹۸۵-۱۹۲۴) آهنگساز ایتالیایی بود. او مهم‌ترین اپرانویس دوران خود پس از جوزپه وردی بوده است.

200 ریچارد اشتراوس (به آلمانی: Richard Strauss) (۱۱ ژوئن ۱۸۶۴ - ۸ سپتامبر ۱۹۴۹) آهنگساز و رهبر ارکستر آلمانی بود. اپرای سالومه که باعث شهرت فوق‌العاده اشتراوس نه تنها در میان مردم آلمان بلکه در تمام کشورهای اروپایی شد، در سال ۱۹۰۵ روی نمایشنامه اسکار وایلد در یک پرده تصنیف شد. اشتراوس بسیاری از مشخصات موسیقی واگنر از جمله تداوم و پیوستگی چند صدایی (پلیفونی) در ارکستر و تکنیک لایتموتیف را در این اپرا به کار بسته است.



JOHANN STRAUSS AND BRAHMS.

From a photograph by Krziwanek, made in Vienna.
Used by permission of A. F. Czihak, Successor.

شکل 17- یوهان برامس (راست) و جان اشتراوس در وین

²⁰¹ روبرت شومان (به آلمانی: *Robert Schumann*) (۸ ژوئن ۱۸۱۰ - ۲۹ ژوئیه ۱۸۵۶) آهنگساز آلمانی دوره رمانتیک در نیمه نخست سده نوزدهم بود.

²⁰² گائتانو دونیزتی (به ایتالیایی: *Gaetano Donizetti*) آهنگساز ایتالیایی در ۲۹ نوامبر ۱۷۹۷ در برگامو Bergamo بدنیآ آمد و در ۸ آوریل ۱۸۴۸ در همان شهر درگذشت.

عصر رمانهای بالزاک^{۲۰۳}، فلوبر^{۲۰۴}، موپاسان^{۲۰۵}، یان یاکوبسن^{۲۰۶}، پروست^{۲۰۷} و اشعار ویکتور هوگو^{۲۰۸}، والت ویتمن^{۲۰۹}، ریلکه^{۲۱۰} و بیتس^{۲۱۱}. زندگی ما چقدر فقیرانه و حقیرانه می‌بود اگر آثار چنین بزرگانی و دیگرانی که در والایی و فرزاندگی از اینان کم ندارند را از دست می‌دادیم.

بگذارید نقاشان و مجسمه‌سازان فرانسوی که راههای نوینی برای نگرستن به جهان ولذت بردن از نور و رنگ را به ما آموختند را فراموش نکنیم.

هیچ‌کس تا به حال یاری این عصر به تمامی شاخه‌های فعالیت‌های علمی را منکر نشده است. منتقدین می‌گویند این عمدتاً ماحصل کار متخصصین بوده است آن هم در حالی که وضع عمومی و کلی (در عصر سرمایه‌داری) رو به نقصان داشته است.

²⁰³ آنوره دو بالزاک (به فرانسوی: Honoré de Balzac) (زاده: ۱۷۹۹ درگذشته: ۱۸۵۰) نویسنده نامدار فرانسوی است که او را پیشوای مکتب رئالیسم اجتماعی در ادبیات می‌دانند.

²⁰⁴ گوستاو فلوبر (۱۲ دسامبر ۱۸۲۱-۸ مه ۱۸۸۰) (به فرانسوی: Gustave Flaubert) یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان قرن نوزدهم فرانسه است. نوع نگارش واقع‌گرایانه^{۲۰۵} فلوبر، ادبیات بسیار غنی و تحلیل‌های روان‌شناختی عمیق او از جمله خصوصیات آثار وی می‌باشد که الهام‌بخش نویسندگانی چون موپسان، امیل زولا و آلفونس دوده بوده است. او خود تأثیر گرفته از سبک و موضوعات بالزاک، نویسنده^{۲۰۶} دیگر قرن نوزدهم می‌باشد؛ به طوری که دو رمان بسیار مشهور وی، مادام بواری و تربیت احساسات، به ترتیب از زن سی ساله و زنبق دره^{۲۰۷} بالزاک الهام می‌گیرند.

²⁰⁵ گی دو موپاسان (Henri René Albert Guy de Maupassant) از بنیانگذاران داستان کوتاه مدرن، نویسنده فرانسوی قرن نوزدهم میلادی بود.

²⁰⁶ یان یاکوبسن (Jens Jacobsen) نویسنده، شاعر و دانشمند دانمارکی قرن نوزدهم بود.

²⁰⁷ مارسل پروست با نام کامل والنتین لویی ژرژ اوژن مارسل پروست (به فرانسوی: Valentin Louis Georges Eugène Marcel Proust) (زاده: ۱۰ ژوئن ۱۸۷۱، درگذشت ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲) نویسنده^{۲۰۸} معاصر فرانسوی است. اثر به‌یاد ماندنی او در جستجوی زمان از دست رفته است.

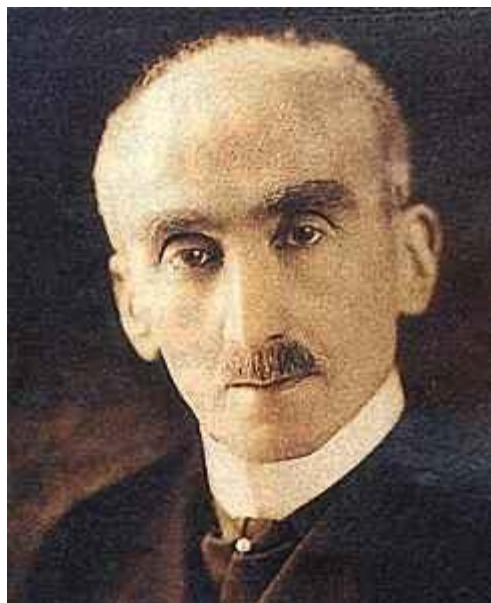
²⁰⁸ ویکتور ماری هوگو (۲۶ فوریه، ۱۸۰۲ - ۲۲ مه، ۱۸۸۵) رمان‌نویس، شاعر، و هنرمند فرانسوی. ویکتور هوگو مهم‌ترین نویسنده رمانتیک جهان به حساب می‌آید. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به بینوایان، گوژپشت نتردام و مقدار زیادی مجموعه شعر اشاره کرد. وی هم‌چنین چندین نمایش‌نامه نوشته است.

²⁰⁹ والت ویتمن (Walt Whitman) (۱۸۹۲-۱۸۱۹)، شاعر مدرن و روزنامه نگار آمریکایی است که او را پدیدآورنده شعر آزاد آمریکا می‌دانند.

²¹⁰ راینر ماریا ریلکه (۴ دسامبر ۱۸۷۵ - ۲۹ دسامبر ۱۹۲۶) از مهم‌ترین شعرای قرن بیستم آلمانی زبان است.

²¹¹ ویلیام باتلر بیتس (William Butler Yeats) یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نمایشنامه‌نویسان ایرلندی است که علاقه‌اش به علوم غریبه، ادبیات سنتی سلتی و ادبیات وحشت، باعث شهرت او و در نهایت دریافت جایزه ادبی نوبل از سوی او شد.

آدمی به سختی می‌تواند به شکلی ابلهانه‌تر از این آموزه‌های نوین ریاضی، فیزیک و زیست‌شناسی را تعبیر کند. در مورد کتب فیلسوفانی چون کروچه^{۲۱۲}، برگسون^{۲۱۳}، هوسرل^{۲۱۴} و وایتهد^{۲۱۵} چه می‌توان گفت؟ هر سده‌ای ویژگی‌های خود در سوءاستفاده‌های هنریش را دارد. تقلید شاهکارهای درگذشتگان هنر نیست، کاری عادی است. آنچه یک اثر را ارزشمند می‌کند، ویژگی‌هایی است که آن اثر را از آثار دیگر متمایز می‌سازد. این است آن چیزی که سبک یک عصر نامیده می‌شود.



شکل 18- هنری برگسون

²¹² بندیتو کروچه (۲۵ فوریه ۱۸۶۶ - ۲۰ نوامبر ۱۹۵۲) فیلسوف، منتقد و سیاست‌مدار مشهور ایتالیایی بود.

²¹³ هانری برگسون فیلسوف مشهور فرانسوی در ۱۸ اکتبر ۱۸۵۹ دیده به جهان گشود و در ۴ ژانویه سال ۱۹۴۱ در سن ۸۱ سالگی چشم از دنیا فروبست. وی زاده پدری لهستانی و مادری انگلیسی بود. در سال ۱۹۱۴ عضو پژوهشگاه فرانسه شد و در ۱۹۲۸ توانست جایزه نوبل را تصاحب کند. وی پس از جنگ جهانی اول در امر پیشبرد تفاهم بین‌المللی فعال بود و همچنین مدتی ریاست کمیته همکاری معنوی را که توسط جامعه ملل بنیاد گذاشته شده بود را بر عهده داشت تا اینکه بیماری و ضعف جسمی باعث شد وی کناره‌گیری نماید. کتاب معروف وی یعنی «تحول خلاق» در سال ۱۹۰۷ منتشر شد و در سال ۱۹۳۲ «دو سرچشمه اخلاق و دین» را منتشر کرد.

²¹⁴ ادmond هوسرل (به انگلیسی: Edmund Husserl) از فیلسوفان مهم و تأثیرگذار قرن بیستم و بنیانگذار پدیدارشناسی است. از آثار مهم او می‌توان به پژوهش‌های منطقی و تاملات دکارتی اشاره کرد.

²¹⁵ آلفرد نورث وایتهد (Alfred North Whitehead) فیلسوف و ریاضیدان انگلیسی قرن نوزده و بیست بود.

از یک نظر مداحان اعصار گذشته محق به نظر می‌رسند. نسل‌های قبلی آثاری همچون اهرام، معابد یونانی، کلیساهای جامع گوتیک²¹⁶ و کلیساها و قصرهای عصر رنسانس و باروک را برای آیندگان به ارث گذاشتند. در صدسال گذشته صدها کلیسا و حتی کلیساهای جامع و از آن بیشتر کاخهای دولتی، مدارس و کتابخانه‌های بسیاری ساخته شده‌اند. آنها اما بیانگر هیچ مفهوم و ایده‌ی بدیعی نیستند. آنها یا بازتاب‌دهنده‌ی سبکی قدیمیند یا چند سبک قدیمی‌را به یکدیگر پیوند زده‌اند. تنها در خانه‌های آپارتمانی، ساختمانهای اداری و ویلاهاست که ما شاهد برآمدن چیزی هستیم که شاید بتوان آن را شایسته‌ی عنوان سبک معماری عصر ما دانست. اگرچه عدم تحسین عظمت منحصربرفرد آسمانخراشهای نیویورک تنها نوعی فضل‌فروشی بیهوده خواهد بود، اما می‌توان پذیرفت که معماری مدرن چندان به برتری و تمایز از قرون گذشته دست نیافته است.

دلایل این مسئله متعدّدند. تا جایی که مسئله‌ی ساختمانهای مذهبی در میان است، حراست موجد از کلیساها از هر گونه نوآوری احتراز می‌کند. با سپری شدن دوره‌ی دودمانهای پادشاهی و اشراف، فشار برای ساختن قصرهای نو از بین رفت. ثروت کارآفرینان و سرمایه‌دارها، هر قدر هم که عوامفریبان دشمن سرمایه‌داری دروغبافی کنند، در مقایسه با شاهان و شاهزادگان چندان کم است که قادر به گرافه‌کاریهای همچون ساختن چنان بناهای پرتجملی نیستند. امروز هیچ کس آنقدر ثروتمند نیست که قصرهایی همچون ورسای²¹⁷ یا اسکوریال²¹⁸ را بسازد. دستور ساخت ساختمانهای دولتی دیگر توسط مستبدینی رها از نظارت صادر نمی‌شود. کسانی که بتوانند بر خلاف نظر افکار عمومی هر کس را که لایق بدانند انتخاب کنند و پروژه‌های که مایه‌ی بیزاری اکثریت غیرمشتاق است را حمایت کنند. امروزه کمیته‌ها و شوراهای تمایلی به همکاری با پروژه‌های بلندپروازانه و پیشگامانه ندارند، آنها تمایل دارند در حاشیه‌ی امن باقی بمانند.

216 Gothic

²¹⁷ کاخ ورسای (به فرانسوی: *Château de Versailles*) مجموعه کاخ‌هایی در شهر ورسای در نزدیکی پاریس است که به عنوان بزرگترین کاخ‌های سلطنتی جهان شناخته می‌شود. تا زمان سلطنت لوئی چهاردهم کاخ رسمی و سلطنتی فرانسه کاخ لوور بود اما پس از روی کار آمدن، او تصمیم گرفت کاخ مجللی برای خود بسازد که در جهان نمونه‌ای از زیبایی، شکوه، عظمت و وسعت باشد. به همین منظور وی دستور داد دهکده زیبای ورسای به عنوان مکان ساخت این کاخ انتخاب شود. بعدها به همین علت کاخ هم ورسای نامیده شد. شروع ساخت و طراحی کاخ به سال ۱۶۶۹ برمی‌گردد. طراحی این کاخ به وسیله معماران ماهری به نام‌های «لویی لووا»، طراح فضای سبز آندره لونوتر و «شارل لُبران» نقاش و دکوراتور زبردست انجام گرفت. اما طراحی اصلی کاخ به منظور استفاده به عنوان کاخ سلطنتی به سال ۱۶۷۸ باز می‌گردد. در کل مجموعه کاخ‌های ورسای در چهار مرحله ساخته و تکمیل شد. بعد از این مراحل در دوره پادشاهان بعدی نیز عمارت‌هایی به این مجموعه افزوده شد. کاخ ورسای در تاریخ ۶ مه ۱۶۸۲ افتتاح شد.

²¹⁸ اسکوریال (El Escorial) محل اقامت پادشاهان اسپانیا است و در شمال غربی مادرید واقع شده است.



شکل 19 - ال اسکوریال قصر پادشاهان اسپانیا

هیچ دوره ای نبوده است که در آن تعداد زیادی برای اعاده حق هنر نو و تقدیر از آن مهیا کرده و پا پیش گذاشته باشند. همواره گروهی کوچک و محدود به تکریم هنرمندان و نویسندگان بزرگ پرداخته‌اند. آنچه موجب تمایز سرمایه‌داری است سلیقه‌ی بد توده‌ها نیست. آنچه موجب تمایز سرمایه‌داری است این واقعیت است که توده‌ها توسط سرمایه‌داری موفق و ثروتمند شده و به «مصرف کننده»ی ادبیات، البته ادبیات بی ارزش، بدل شده‌اند. بازار کتاب غرقاب رگیار داستانه‌های کم‌اهمیت و مناسب نیمه‌بربرهاست. این اما نویسندگان بزرگ را از خلق آثار جاویدان باز نمی‌دارد.

منتقدین به حال دورانی که آن را عصر هنر صنعتی می‌خوانند اشک می‌ریزند. آنها مبلمان قدیمی نگهداری شده در قلعه‌های خاندانهای اشرافی اروپایی و کلکسیونهای موجود در موزه‌ها را در مقابل تولیدات ارزان قیمت و انبوه امروزی می‌نهند. آنها متوجه نمی‌شوند که این اشیای جمع‌آوری شده انحصاراً برای مرفهین ساخته شده است. صندوقهای مثبت کاری شده²¹⁹ و میزهای خاتم کاری شده²²⁰ در آلونکهای فلاکت‌زده‌ی اقشار فقیرتر وجود نداشت. آنها که اثاثیه‌ی ارزان قیمت مزدبگیران آمریکایی را بهانه‌ای برای نق زدن می‌کنند باید از ریو گراند دل نورت²²¹ عبور کنند و خانه‌های کشاورزان بی زمین²²² مکزیک را که خالی از هر اثاثیه‌ای است بررسی کنند. وقتی صنعت نوین فراهم کردن وسایل و لوازم یک زندگی بهتر برای توده‌ها را آغاز کرد، دغدغه‌ی اصلیش تولید هر چه ارزانتر کالا بدون در نظر گرفتن جنبه‌های زیبای شناختی بود. بعدتر، وقتی پیشرفت سرمایه‌داری استاندارد زندگی توده‌ها را بالا برد، صنایع گام به گام به تولید کالاهایی پرداختند که زیبا و ظریف

219 Carved Chests

220 Intarsia Tables

221 Rio Grande del norte

222 Peons

باشند. تنها گرایشهای رمانتیک می‌تواند کسی را به انکار این واقعیت وادارد که امروزه شهروندان بیشتر و بیشتری در جوامع سرمایه‌داری در محیطی زندگی می‌کنند که نمی‌توان به سادگی آن را ناخوشایند توصیف کرد.

3. بی‌عدالتی

پرشورترین تحقیرکنندگان سرمایه‌داری آنهایی هستند که سرمایه‌داری را به خاطر به اصطلاح ناعادلانه بودنش رد می‌کنند. تصور اینکه امور چگونه باید باشند و نیستند یک سرگرمی رایگان است چرا که در تقابل با قوانین انعطاف ناپذیر جهان واقعی است. چنین خیالاتی را به شرطی که رویا باقی بمانند می‌توان بیضرر فرض کرد. اما هنگامی که نویسندگانشان تفاوت میان خیال و واقعیت را منکر می‌شوند، به مهمترین مانع بر سر راه تلاشهای بشر جهت بهبود وضعیت واقعی زندگی و رفاه مادی آدمی بدل می‌شوند.

بدترین این توهومات این ایده است که طبیعت حقوق معینی را به هر فردی بخشیده است. بر اساس این نظریه طبیعت نسبت به هر کودکی که زاده می‌شود گشاده‌دست است. چیزهایی بشمار برای افرادی بشمار موجود است. در نتیجه، هر کس حقوق منصفانه‌ی سلب‌ناشدنی در برابر همگانش و جامعه دارد. هر کس می‌بایست سهمش را از آنچه طبیعت به او بخشیده است به صورت تمام و کمال دریافت دارد. قوانین ابدی عدالت طبیعی و الهی مستلزم آنند که هیچ کس آنچه را که سهم دیگری است به خود اختصاص ندهد. فقرا فقط به این دلیل نیازمندند که دیگرانی آنها را از حقوق حقه‌شان محروم کرده‌اند. این وظیفه کلیسا و مسئولان سکولار است که از پیدایش چنین چپاولی جلوگیری کنند و همه‌ی مردم را مرفه و بهره‌مند سازند.

تمامی ادعاهای این نظریه غلط است. طبیعت نه گشاده‌دست بلکه خسیس است. طبیعت عرضی تمامی آن چیزهایی را که برای زندگی آدمی حیاتی هستند را محدود کرده است. طبیعت دنیا را با حیوانات و گیاهانی پر کرده است که انگیزه‌شان برای نابودی زندگی و رفاه آدمی بخشی از طبیعتشان است. طبیعت عوامل و قدرتهایی را بروز می‌دهد که کارکردشان آسیب زدن به زندگی بشر و تلاش بشر برای محافظت از زندگی است. نجات بشر و رفاهش ماحصل توانایی او در استفاده از قوه‌ی عاقله اش است که طبیعت به او بخشیده است. انسانها با همکاری با یکدیگر در سیستم تقسیم کار تمامی ثروتی را که خیالپردازان هدیه‌ی مجانی طبیعت می‌دانند پدید آورده‌اند. بی‌معنی است که برای توزیع این ثروت به یک خدای ادعایی یا اصل طبیعی عدالت رجوع کرد. آنچه مهم است تخصیص سهمی از منابع اهدایی طبیعت نیست، مسئله مهم آن نهادهایی هستند که مردم را قادر می‌سازند به تولید آنچه نیاز دارند ادامه دهند و آن را افزایش دهند.

شورای جهانی کلیساهای پروتستان، سازمان جهانی کلیساهای پروتستان، در 1948 اعلام کرد: «عدالت می‌طلبد که ساکنان آسیا و آفریقا، برای مثال، بیشتر از منافع تولیدات ماشینی بهره‌مند شوند.» این حرف تنها وقتی معنا دارد که آدمی باور داشته باشد خداوند به جامعه‌ی بشری تعداد معینی از ماشینها را اهدا کرده و انتظار داشته باشد این ماشینها به شکلی مساوی میان ملل مختلف توزیع شده باشد. و کشورهای سرمایه‌داری به قدری بد بوده‌اند که از این کالاها سهمی بیشتر از آنچه عدالت آنها را مجاز می‌داشته در اختیار گرفته‌اند و مردمان آسیا و آفریقا را از سهم خودشان محروم کرده‌اند. چه شرم‌آور!

حقیقت این است که انباشت ثروت و سرمایه‌گذاری در ماشینها، منابع ثروت نسبتاً بیشتر جوامع غربی، منحصرأ محصل سرمایه‌داری لسه‌فر هستند که توسط کلیساهای به شکلی شورمندانه بر اساس اصول اخلاقی بد نمایانده شده و رد می‌شوند. این تقصیر سرمایه‌دارها نیست که آسیایها و آفریقایها ایدئولوژی و سیاستهایشان را چنان تغییر ندادند که تکامل بومی سرمایه‌داری را ممکن سازد. این خطای سرمایه‌داران نیست که سیاستهای این ملتها مانع تلاشهای سرمایه‌گذاران خارجی برای دادن "مزایای تولید بیشتر ماشینی" به آنها بود. هیچ کس منکر این نیست که آنچه میلیونها نفر در آسیا و آفریقا را فقیر ساخته این است که آنها به روشهای ابتدایی تولید چسبیده‌اند و بنابراین مزایایی که به کار بردن ابزارهای بهتر و بروز کردن طرحهای تکنولوژیک می‌توانند به آنها ارزانی کنند را از دست می‌دهند. اما تنها یک راه برای التیام رنج آنان وجود دارد، آن هم برگرفتن کامل و تمام عیار اقتصاد سرمایه‌داری لسه‌فر است. آنچه آنان بدان نیازمندند خصوصی‌سازی موسسات و انباشت سرمایه‌ی جدید، سرمایه‌داران و کارآفرینان است. بی‌معنی است که سرمایه‌داری و جوامع سرمایه‌داری غرب را بخاطر مخمصه‌ای که مردمان عقب‌مانده خود را گرفتارش ساخته‌اند ملامت کنیم. دوی این درد "عدالت" نیست بلکه جایگزین کردن سیاستهای نادرست با سیاستهای درست، مانند لسه‌فر، است.

این تحقیقات بی‌په‌وده درباره‌ی مفهومی مبهم همچون عدالت نبود که سطح زندگی یک انسان عادی در جوامع سرمایه‌داری را به میزان کنونی برکشیده است. استانداردهای کنونی محصل تلاشهای انسانهایی است که "فردگرایان خشن" و "استثمارگر" نام نهاده شده‌اند. فقر ملل عقب‌مانده محصل این واقعیت است که سیاستهای مصادره‌ی اموال، مالیات‌گیری تبعیض آمیز و کنترل تجارت خارجی مانع سرمایه‌گذاری خارجی می‌شود در حالیکه سیاستهای داخلی این کشورها مانع انباشت ثروت بومی است.

همه‌ی آنانی که سرمایه‌داری را از منظر اخلاقی به عنوان یک نظام ناعادلانه رد می‌کنند از درک این نکات ناتوانند. اینکه سرمایه‌چيست، چگونه پدید می‌آید، چگونه باقی می‌ماند و منافع حاصل از استفاده از آن در فرآیند تولید چیست.

تنها منبع تولید کالاهای سرمایه‌ای اضافی، پس‌انداز است. اگر همه آنچه تولید می‌شود مصرف شود، سرمایه‌ای پدید نمی‌آید. اما اگر مصرف کمتر از تولید باشد مازاد کالاهای به‌تازگی تولید شده نسبت به کالاهای مصرف شده در فرآیند بعدی تولید استفاده می‌شوند. این فرایندها با کمک کالاهای سرمایه‌هایی بیشتر به پیش می‌روند. تمام کالاهای سرمایه‌ای کالاهای واسطه هستند، منازلی در مسیر که از اولین استفاده از عوامل اصلی تولید، برای مثال منابع طبیعی و نیروی کار انسانی، آغاز می‌شود تا آخرین مرحله‌ی پیدایش کالای آماده‌ی مصرف. آنها همه گذرا هستند. دیر یا زود در فرایند تولید فرسوده می‌شوند. اگر همه‌ی کالاها بدون تولید کالاهای سرمایه‌ای جایگزین مصرف شده در فرایند تولید مصرف شوند، سرمایه مصرف شده و به اتمام می‌رسد. اگر این اتفاق رخ دهد، تولید بعدی خروجی کمتری نسبت به هر واحد منابع طبیعی و کار مورد استفاده خواهد داشت. برای جلوگیری از بروز این فقدان پس‌انداز و فقدان سرمایه‌گذاری، آدمی می‌بایست بخشی از تلاش خود در راه تولید را به نگهداری سرمایه^{۲۲۳}، جایگزینی کالاهای سرمایه‌ای مصرف شده در تولید کالاهای قابل استفاده، اختصاص دهد.

سرمایه هدیه‌ی رایگان خدا یا طبیعت نیست. سرمایه ماحصل محدودیت دوراندیشانه‌ی مصرف از جانب آدمی است. سرمایه بوسیله‌ی پس‌انداز پدید می‌آید. افزایش می‌یابد و با خودداری از مصرف حفظ می‌شود.

نه سرمایه و نه کالاهای سرمایه‌ای در ذات خود توانایی افزایش بهره‌وری^{۲۲۴} از منابع طبیعی و کار انسانی را ندارند. تنها زمانی که ماحصل پس‌انداز خردمندانه استفاده یا سرمایه‌گذاری شوند، چنین اتفاقی خواهد افتاد. آیا خروجی حاصله به ازای هر واحد از منابع طبیعی و کار انسانی ورودی افزایش یافته است؟ اگر چنین نباشد سرمایه و کالای سرمایه‌ای هدر رفته یا نابود شده‌اند. انباشت سرمایه‌ی جدید^{۲۲۵}، حفظ سرمایه‌ی قبلا انباشت شده و استفاده از سرمایه برای افزایش بهره‌وری تلاش آدمی میوه‌های اعمال هدفمند انسانند. آنها نتیجه‌ی مدیریت مردمان صرفه‌جویی هستند که پس‌انداز می‌کنند و از عدم پس‌انداز دوری می‌جویند. به عبارت دیگر، سرمایه‌دارانی که سود بدست می‌آورند و مردمانی که در استفاده از سرمایه‌ی آماده برای ارضای نیازهای مصرف‌کنندگان به بهترین وجهی استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر کارآفرینانی که سود می‌برند.

نه سرمایه و کالای سرمایه‌ای و نه رفتار سرمایه‌داران و کارآفرینان در مواجهه با سرمایه، اگر باقی مردم به شکل مشخصی واکنش نشان نمی‌دادند نمی‌توانستند موجب بالا رفتن سطح زندگی آنان شوند. اگر مزدبگیران بدانسان که قانون آهنین و

223 Capital Maintenance

224 Productivity

225 Accumulation of new capital

جعلی دستمزد²²⁶ توصیف می‌کند رفتار می‌کردند و برای دستمزدشان جز تغذیه و تولید مثل بیشتر استفاده‌ی دیگری متصور نمی‌بودند، افزایش سرمایه‌ی انباشت شده همگام با افزایش جمعیت حرکت نمی‌کرد. تمام منافع حاصله از انباشت سرمایه‌ی اضافی با چندبرابر شدن جمعیت مصرف می‌شد. با این حال، مردم به بهبود شرایط عینی زندگیشان به شکلی که چونندگان و میکروبها بدان پاسخ می‌دهند، پاسخ نمی‌دهند. آنها از دیگر انواع خرسندی جز غذا خوردن و زاد و ولد نیز آگاهند. در نتیجه، در کشورهای با تمدن سرمایه‌داری افزایش سرمایه‌ی انباشت شده از افزایش جمعیت پیشی می‌گیرد. این واقعه اینگونه رخ می‌دهد که بهره‌وری نهایی نیروی کار²²⁷ در مقابل بهره‌وری عوامل مادی تولید افزایش یابد. نتیجه حرکت به سوی افزایش دستمزدهاست. نسبت آن بخش از تولید نهایی که در نهایت به مزدگیران می‌رسد در تقابل با آن درصدی که به صورت سود به سرمایه‌داران و به صورت اجازه به زمینداران می‌رسد، افزایش می‌یابد.*

سخن گفتن درباره‌ی بهره‌وری نیروی کار تنها زمانی معنا دارد که آدمی به بهره‌وری نهایی نیروی کار ارجاع دهد، به عنوان مثال وقتی کاهش تولید خالص حاصل کاهش یک نفر کارگرا باشد. آنگاه به یک کمیت مشخص اقتصادی، به حجم مشخصی از کالا یا معادل پولی آن ارجاع داده می‌شود. مفهوم کلی بهره‌وری نیروی کار آنچنانکه در افواه عمومی مطرح است، یعنی نوعی حق طبیعی ادعایی کارگران تا بتوانند مدعی تمام افزایش بهره‌وری شوند، ادعایی که توخالی و بی‌معنی است.

بنیان این ادعا این تصور باطل است می‌توان می‌توان سهم هر یک از عوامل تولید در کالای نهایی را معین کرد. اگر یک نفر یک کاغذ را با یک قیچی می‌برد، مشخص کردن سهم آدمی و قیچی (یا هر یک از دو لبه‌ی آن) غیرممکن خواهد بود. برای تولید یک اتوموبیل به ماشینها و ابزارهای مختلف، مواد خام گوناگون، نیروی کار کارگران متفاوت و پیش از هر چیز یک نقشه طراحی شده نیاز است. اما هیچ کس نمی‌تواند تصمیم بگیرد چه بخشی از اتوموبیل‌های تمام شده باید به شکلی فیزیکی به هر یک از عوامل متفاوت شرکت‌کننده مورد نیاز برای تولید یک اتوموبیل نسبت داده شود.

ما ممکن است تمام ملاحظاتی که سفسطه‌های برخورد رایج با مسئله را نشان می‌دهند را به کناری بنهیم و بپرسیم: کدام یک از دو عامل، کار یا سرمایه، افزایش بهره‌وری را موجب شده‌اند؟ اما اگر ما دقیقاً از این منظر به طرح پرسش بپردازیم پاسخ می‌بایست این باشد: سرمایه. آنچه سرجمع تولید (برای سرانه نیروی انسانی استخدام شده) در ایالات متحده‌ی کنونی را از زمانهای قبلی یا کشورهای عقب مانده مانند چین را بالاتر برده است این واقعیت است کارگر آمریکایی معاصر به ابزارهای بهتر

²²⁶ Spurious iron law of wage قانون آهنین دستمزد می‌گوید فشار جمعیت مانع از آن خواهد شد که سطح دستمزدها از تامین حداقل سطح زندگی فراتر برود. این قانون که اولین بار توسط مالتوس بیان شد بیان می‌کند که دستمزدها در تعادل با جمعیت همواره در سطحی که حداقل زندگی را برای کارگران تامین کنند باقی خواهند ماند.

²²⁷ Marginal productivity of labor (MPL) برابر است با تغییر در برون داد به ازای یک واحد تغییر نیروی کار

و بیشتری مجهز شده‌اند. اگر ابزار سرمایه‌ای^{۲۲۸} (به ازای هر کارگر) بیشتر از سیصد سال پیش یا چین امروز نمی‌بود، تولید (به ازای هر کارگر) نمی‌بایست بالاتر باشد. افزایش کل تولید صنعتی ایالات متحده، درغیاب افزایش تعداد کارگران استخدام‌شده، نیازمند سرمایه‌گذاری سرمایه اضافی است که تنها از طریق پس‌انداز جدید امکان انباشت می‌یابد. اعتبار افزایش بهره‌وری کل نیروی کار می‌بایست به سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه داده شود.

آنچه نرخ دستمزدها را بالا می‌برد و بخش بیش از پیش افزایش‌یابنده‌ای از تولید را که ماحصل انباشت سرمایه‌ی اضافی است به مزدبگیران تخصیص می‌دهد پیشی گرفتن نرخ انباشت سرمایه از نرخ افزایش جمعیت است. دکترینهای رسمی مصرا این واقعیت را انکار کرده‌یا در برابر آن سکوت می‌کنند. اما سیاستهای اتحادیه‌ها به روشنی نشان می‌دهند رهبران‌شان کاملاً از صحت نظریه‌ای که در جلا به عنوان یک توجیه بورژوازی تحقیرش می‌کنند مطمئنند. آنان سخت بی‌تابند که تعداد جویندگان کار در کل کشور را با گذراندن قوانین ضدمهاجرت و جلوگیری از سرریز نوآمدگان به بازار سخت محدود کنند.

اینکه افزایش نرخ دستمزد به بهره‌وری فرد فرد کارگران بستگی ندارد، و در عوض بهره‌وری نهایی^{۲۲۹} نیروی کل کار تعیین کننده‌ی آن است، به روشنی در این واقعیت خود را نمایان می‌کند که نرخ دستمزد حتی برای مشاغلی که بهره‌وری فرد کارگر رشدی نداشته، افزایش یافته است. بسیاری از این گونه شغل‌ها وجود دارند. یک آرایشگر امروزه همانگونه موهای مشتری را می‌تراشد که پیشینیان او دویست سال پیش موهای مشتریانشان را می‌تراشیدند. یک سرپیشخدمت همانگونه پای میز نخست وزیر می‌ایستد که سرپیشخدمتها به پیت‌ها^{۲۳۰} و پالمرستون^{۲۳۱} خدمت می‌کردند. در کشاورزی برخی کارها همچنان با همان ابزارها که قرن‌ها پیش معمول بودند، انجام می‌شوند. با این وجود نرخ دستمزدهای کنونی از بسیار بالاتر از پیش است. دستمزدها بالاترند چرا که بر اساس بهره‌وری نهایی نیروی کار تعیین می‌شوند. کارفرمای یک سرپیشخدمت او را نزد خود نگاه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد او در کارخانه استخدام شود بنابراین می‌بایست معادل افزایش تولید حاصل از استخدام یک نفر بیشتر در یک کارخانه را پردازد. این ماحصل ویژگیهای سرپیشخدمت (در مقایسه با سرپیشخدمتهای چون خودش در گذشته) نیست که باعث افزایش دستمزد او شده است. افزایش دستمزد ماحصل این است که نرخ افزایش سرمایه‌گذاری انجام‌شده از نرخ افزایش جمعیت بیشتر است.

228 Capital Equipment

229 Marginal productivity

230 William Pitt the Younger (28 May 1759 – 23 January 1806)

231 William Pitt, 1st Earl of Chatham PC (15 November 1708 – 11 May 1778)

232 Henry John Temple, 3rd Viscount Palmerston, KG, GCB, PC (20 October 1784 – 18 October 1865)



شکل 20 - هنری جان تمپل

تمام دکترین‌های شبه اقتصادی که نقش پس انداز و انباشت سرمایه را دست‌کم می‌گیرند ابلهانه هستند. آنچه ثروت بیشتر جوامع سرمایه‌داری در برابر ثروت جوامع غیرسرمایه‌داری را ممکن می‌سازد این واقعیت است که عرضه‌ی کالاهای سرمایه‌ای در اولی بیش از دومی است. آنچه استاندارد زندگی مزدبگیران را افزایش داده است این واقعیت است که ابزار سرمایه‌ای برای هر فردی که بخواهد دستمزد بگیرد افزایش یافته است. این اتفاق نتیجه‌ی این واقعیت است که سهم افزایش یابنده‌ای از حجم کلی کالاهای قابل استفاده‌ی تولیدشده به مزدبگیران می‌رسد. هیچ یک از خطابه‌های غرا و پرشور مارکس^{۲۳۳}، کینز^{۲۳۴} و

²³³ کارل هاینریش مارکس (به آلمانی: Karl Heinrich Marx) (زاده ۵ مه ۱۸۱۸ در تریر، پروس - درگذشته ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن، انگلستان) متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. او به همراه فردریش انگلس، مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) که مشهورترین رساله تاریخ جنبش سوسیالیستی می‌باشد را منتشر کرد. مارکس همچنین مولف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به همراه

نویسندگان کمتر شناخته شده موفق نشدند حتی یک نقطه ضعف در این ادعا که تنها یک راه برای افزایش دائمی و پیوسته دستمزد همه مزدبگیران وجود دارد، پیدا کنند. آن یک راه هم چیزی نیست جز بالاتر بودن نرخ افزایش سرمایه در دسترس نسبت به نرخ افزایش جمعیت. اگر این ناعادلانه است، آنگاه سرزنش می‌بایست نصیب طبیعت شود و نه آدمی.

4. پیشداوری بورژوازی درباره آزادی

تاریخ تمدن غربی تاریخ نبرد بی‌وقفه در راه آزادی است.

همکاری اجتماعی در نظام تقسیم کار منبع نهایی و یگانه‌ی موفقیت بشر در نبرد برای بقا و تلاشش در راه بهبود هر چه بیشتر وضعیت مادی زندگی بشر است. اما جامعه، به خاطر طبیعت آدمی، نمی‌تواند خودبخودی پدید بیاید مگر آنکه تمهیداتی برای بازداشتن مردمان سرکش از اعمال نامنطبق با زندگی اجتماعی اندیشیده شود. برای حفظ همکاری صلح‌آمیز، آدمی باید آمادگی توسل به سرکوب خشونت‌آمیز آنانی که صلح را با خطر مواجه می‌کنند را داشته باشد. جامعه نمی‌تواند بدون ابزارهای اجتماعی زور و اجبار دوام بیاورد، ابزارهایی همچون دولت²³⁵ و حکومت²³⁶. آنگاه مسئله بعدی پیش می‌آید: چگونه می‌توان آنانی که در قدرت هستند را از استفاده ناصحیح از آن قدرت در جهت تبدیل دیگر مردمان به بردگان واقعی بازداشت؟ هدف

سایر تالیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. «تاریخ همه‌ی جوامع تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است.» از جمله مشهورترین جملات مارکس درباره تاریخ است که در خط اول مانیفست کمونیست خلاصه شده‌است.

²³⁴ جان مینارد کینز (John Maynard Keynes) [۱۹۴۶-۱۸۸۳] یکی از اقتصاددانان برجسته قرن بیستم محسوب می‌شود. کینز برخلاف نظریات اقتصاد کلاسیک، منتقد رویکرد به اقتصاد آزاد و سپردن اقتصاد به نیروهای بازار بود. وی این نظریه را که جامعه در حالت تعادل به اشتغال کامل می‌رسد رد کرد و اعتقاد داشت که سطح اشتغال با میزان تولید و میزان تولید با میزان تقاضای موثر (یعنی میزان خرید کالاها و خدمات) ارتباط مستقیم دارد. بنابراین وی معتقد بود که برای کاهش بیکاری، دولت می‌بایست اشتغال ایجاد نماید؛ هرچند که این اشتغال غیرمولد باشد

²³⁵ State

²³⁶ Government

تمامی نبردها برای آزادی محدود کردن مدافعین مسلح صلح اجتماعی، حاکمان و پاسدرانشان^{۲۳۷} است. مفهوم سیاسی آزادی افراد رهایی از اعمال دلبخواهانه‌ی نیروی پلیس نسبت به فرد است.

ایده‌ی آزادی مختص غرب است و همواره چنین بوده است. آنچه شرق و غرب را از یکدیگر جدا می‌کند پیش از هر چیز این است که ذهن مرمان شرق هرگز آستن مفهوم آزادی نگشت. افتخار جاودان یونان باستان این بود که یونانیان نخستین کسانی بودند که معنا و اهمیت نهادهای تضمین کننده‌ی آزادی را فهمیدند. تحقیقات تاریخی اخیر ردپای برخی دستاوردهای علمی که تا پیش از این متعلق به یونانیها دانسه می‌شد را در شرق کشف کرده است. اما هیچ کس تا بحال منکر نشده است که اندیشه‌ی آزادی در دولت‌شهرهای یونانی ریشه دارد. نوشته‌های فیلسوفان و مورخان یونانی به رومی‌ها منتقل شد و پس از آنان به اروپا و آمریکای جدید. آن نوشته‌ها به یکی از دغدغه‌های اصلی تمام طرحهای غربی برای بنیان نهادن یک جامعه‌ی خوب بدل شدند. این نوشته‌ها موجب پدیدار شدن فلسفه‌ی لسه‌فر شدند که تمامی بشریت تمامی ستاوردهای بی‌نظیر عصر سرمایه‌داری را به آن مدیون است.

هدف تمامی نهادهای سیاسی و قضایی جدید حفاظت از آزادی افراد در برابر تجاوز حکومت است. حکومت انتخابی و حکمرانی قانون، استقلال دادگاه‌ها از دیگر نهادهای اداری، احکام احضار به دادگاه، مصونیت در برابر بازداشت خودسرانه، محاکمه قانونی و حق دریافت غرامت، آزادی بیان و مطبوعات، جدایی دولت و کلیسا و بسیاری دیگر از نهادها همه در خدمت یک هدف هستند: محدود کردن قدرت صاحب منصبان و رهایی افراد از دخالت‌های دلبخواهانه‌ی آنان. عصر سرمایه‌داری تمامی بقایای برده‌داری^{۲۳۸} و نظام سرواژ^{۲۳۹} را لغو کرد. سرمایه‌داری بر مجازات‌های خشن نقطه‌ی پایانی نهاد و شدت مجازات جرایم را به

²³⁷ Constables این واژه در اصل در قرون وسطی رئیس دربار یا فرمانده گارد سلطنتی یا کوتوال قلعه معنی می‌داده است در انگلیسی برای پاسابان به کار می‌رود و معادل آمریکایی آن همان افسر پلیس است. در اینجا ما واژه پاسدار را به کار برده ایم.

²³⁸ Slavery

²³⁹ رعیت‌داری، سرفداری یا سرواژ(به فرانسوی: Servage) به موقعیت اجتماعی-اقتصادی روستاییان ناآزاد در نظام فئودال اشاره دارد. رعیت‌داری چهره‌نرم‌شده برده‌داری بود، در این نظام که در سده‌های میانه در اروپا رواج داشت روستاییان بی‌زمین کار خود را در خدمت اربابان زمین‌دار خود می‌گذاردند. رعایای خدمت‌گذار در نظام سرواژ به زمین وابسته بودند، بخشی از دارایی ارباب بودند و پایین‌تر رسته اجتماع در نظام فئودالی شمرده می‌شدند. خدمت آنها تنها کشاورزی نبود و جنگلبانی، کار در معدن، گذراندن مردمان و بار از دو سوی رودخانه و صنعت را نیز دربرمی‌گرفت. رعیت‌داری در پایان امپراتوری روم شکل گرفت و در کشوری چون فرانسه در سده پانزدهم میلادی در عمل از میان رفت. اگرچه اثر آن تا دو سده پس از آن هنوز برجای بود. همچنین پس از رنسانس رعیت‌داری در بیشتر اروپای غربی از میان رفته بود، حال آنکه در اروپای مرکزی و همچنین اروپای شرقی توانمند شده بود. در روسیه تا سده نوزدهم رعیت‌داری پابرجا بود. در اسکانندیناوی که هرگز نظام فئودال در آن شکل نگرفته بود رعیت‌داری نیز در میان نبوده است.

حداقل لازم برای کاهش انگیزه‌ی جانبدارانه فرو کاهید. سرمایه‌داری شکنجه و دیگر روشهای غیر قابل قبول برخورد با مظلون‌ها و قانون شکنان را به کناری نهاد.

سرمایه‌داری تمامی امتیازات را لغو کرد و برابری همگان در برابر قانون را اشاعه داد. سرمایه‌داری افراد منکوب استبداد را به شهروندان آزاد بدل کرد.

پیشرفتهای مادی میوه‌ی اصلاح و نوآوری در مدیریت حکومت بودند. وقتی همه‌ی تبعیضات ناپدید شدند و هر کس این حق را پیدا کرد که منافع دیگران را به چالش بگیرد، آنگاه کارآفرینانی که شرایط مادی رضایت‌بخش‌تر زندگی مردم در امروزه روز مدیون ذکاوت آن‌ها در پدید آوردن همه‌ی صنایع جدید است، امکان فعالیت تحول آفرین خود را یافتند. تعداد جمعیت چندبرابر شد و جمعیت افزایش یافته همچنان می‌تواند زندگی بهتری از پیشینیان خود داشته باشند.

در کشورهای غربی نیز همواره حامیان و مدافعان استبداد وجود داشته‌اند - حکومت دلبخواهانه‌ی یک خودکامه^{۲۴۰} یا یک اشرافی در یک سو و سرکوب تمامی مردم در سوی دیگر. ولی در عصر روشنگری این صداها ضعیف و ضعیفتر شدند. خواست آزادی غالب شد. در ابتدای قرن نوزدهم مقاومت در برابر پیشرفت پیروزمندانه قوانین اقتصادی غیرممکن می‌نمود. مشهورترین فلاسفه و تاریخدانان این اعتقاد را سخ را داشتند که تکامل تاریخی به سوی پابرجایی نهادهایی حرکت می‌کند که آزادی را تضمین می‌کنند و اینکه هیچ دسیسه و توطئه‌ای از جانب مدافعین برده داری^{۲۴۱} نمی‌تواند حرکت به سمت لیبرالیسم را متوقف کند.

در فلسفه لیبرال سوسیال نوعی تمایل به چشم پوشی کردن از توانایی یک فاکتور مهم که به سود لیبرالیسم عمل می‌کند وجود دارد، به عبارت دیگر نقش ممتازی که به ادبیات یونان باستان در تحصیلات نخبگان تخصیص داده شده است. در میان نویسندگان یونانی مدافعان دولت مطلقه^{۲۴۲}، کسانی چون افلاطون، هم وجود داشتند. اما گرایش اصلی ایدئولوژی یونانی جستجوی آزادی بود. مطابق با استانداردهای نهادهای مدرن، دولت - شهرهای یونان می‌بایست جرگه سالار^{۲۴۳} خوانده شوند.

²⁴⁰ Autocrat خودکامگی، یک‌سالاری یا اتوکراسی نوعی بنیاد قدرت است که در آن، تفوق آشکار یک فرد بر راس سلسله مراتب اداری وجود دارد، قوانین یا سنتهایی که بر قدرت رهبری محدودیتی ایجاد کنند، نامحدود بودن قدرت فرمانروا در عمل. پایه یک‌سالاری می‌تواند بر وفاداری و یا ترس شهروندان از کیفر دیدن از یک‌سالار استوار باشد. فرد یک‌سالار ممکن است قدرت خود را بر اساس قراردادهای و یا سنتهای اجتماعی به دست آورده باشد که در این صورت اتوکراسی مشروع است و یا آن را به زور به دست آورده باشد که در این صورت دیکتاتوری است. سلطنت‌های مطلقه از انواع یک‌سالاری‌ها هستند.

²⁴¹ Servilism

²⁴² Government omnipotence

²⁴³ Oligarchy

آن آزادی که دولتمردان^{۲۴۴}، فیلسوفان و تاریخدانان به عنوان بارزترین دستاورد آدمی بدان افتخار می‌کردند امتیازی بود مختص یک اقلیت. با انکار آن آزادی برای مهاجرین^{۲۴۵} و بردگان آنها مدافع حکومت مستبدانه یک کاست موروثی از جرگه سالاران بودند. با این وجود اشتباه بزرگی است اگر چکامه آنان برای آزادی را دروغ بشماریم. آنان در ستایششان از آزادی به اندازه‌ی همان برده‌دارانی که دوهزار سال بعد اعلامیه استقلال آمریکا را امضا کردند، صادق بودند. این منظومه سیاسی یونان باستان بود که ایده‌های پادشاه ستیزانه^{۲۴۶}، فلسفه ویگها^{۲۴۷}، نظریه آلتوسیوس^{۲۴۸}، گروتیوس^{۲۴۹} و جان لاک^{۲۵۰} و ایدئولوژی پدران بنیانگذار قانون اساسیهای مدرن و منشورهای حقوق شهروندی را پدید آورد. این مطالعات کلاسیک، بخش اساسی آموزش لیبرال، بود که روح آزادی را در انگلیس عصر استیوارت، در فرانسه‌ی بوریون‌ها، و در ایتالیای تحت سلطه کهکشانی از شاهزادگانه خودکامه زنده نگاه داشت. کسی در جایگاه بیسمارک^{۲۵۱}، که در میان دولتمردان قرن نوزدهم پس از مترنیخ^{۲۵۲}

244 Statetsmen

²⁴⁵ Metics یک واژه یونانی است که برای ساکنین بیگانه در دولت‌شهرهای یونان که شهروند آن دولت شهر محسوب نمی شدند استعمال می شد.

²⁴⁶ Monarchomach این ایده در ابتدا در فرانسه، از پی جنگ‌های مذهبی در آن کشور، در تقابل با پادشاهی مطلقه پرورده شد و در سال 1600 توسط ویلیام بارکلی بدین نام خوانده شد. معنای لغوی آن کسی است که با پادشاهی می ستیزد. این ایده و حامیان آن در قرن شانزدهم فعال بودند، از نوعی حاکمیت مردم دفاع می کردند و پیشگامان نظریه قرارداد اجتماعی دانسته می شوند.

²⁴⁷ Whigs یک حزب بریتانیایی (1680-1850) که در تقابل با حزب توری بود و از سلطنت مشروطه دفاع کرده و حکومت مطلقه در ستیز بود.

²⁴⁸ Johannes Althusius حقوقدان و فیلسوف سیاسی کالونینیست قرن شانزدهم بود. او را یکی از پیشگامان و پدران بنیانگذار ایده فدرالیسم می شناسند.

²⁴⁹ Hugo Grutius هوگو گروتیوس حقوقدان، فیلسوف، شاعر و نمایشنامه نویس هلندی قرن شانزدهم و هفدهم بود. او لزوم ایجاد یک دیوان داوری جهانی و تدوین یک رشته قوانین ناظر بر روابط ملتها را مطرح ساخته است. وی را یکی از بنیانگذاران حقوق بین الملل می شناسند.

²⁵⁰ John Locke جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) از فیلسوفان سده ۱۷ میلادی انگلستان بود. لاک از مهمترین شارحان نظریه قرارداد اجتماعی و پیروان مکتب تجربه‌گرایی است. نظرات او بر پیشرفت شناخت‌شناسی و فلسفه سیاسی مؤثر بود. او از تأثیرگذارترین اندیشمندان عصر روشنگری شمرده می‌شود. نوشته‌های او بر ولتر و روسو، بسیاری از اندیشوران اسکاتلندی و انقلابیون آمریکائی اثرگذار بود. این تأثیر را می‌توان در اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا مشاهده کرد.

²⁵¹ Otto Von Bismarck اتو فون بیسمارک زاده ۱ آوریل ۱۸۱۵، شونهاوزن (زاکسن-آنهالت امروزی) - درگذشته ۳۰ ژوئیه ۱۸۹۸، فریدریشسروه در نزدیکی هامبورگ)، امیر بیسمارک-شونهاوزن و دوک لاونبورگ و نخستین صدراعظم در تاریخ آلمان بود. بیسمارک در ۱ آوریل ۱۸۱۵ در شونهاوزن متولد شد. در گوتینگن به تحصیل حقوق پرداخت و پس از اینکه او به عنوان دیپلمات در همبستگی آلمانی، در سن پترزبورگ و در پاریس مشغول بود، در سال ۱۸۶۲ به عنوان نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه پروس صدا زده شد. بیسمارک، سال ۱۸۶۴ رهبری پروس را در جنگ آلمان-دانمارک بر سر اشلسوینگ-هولشتاین،

بزرگترین دشمن آزادی بود، نیز در می یافت که حتی در پروس عصر فردریک ویلیام سوم، ژیمنازیوم^{۲۵۳}، آموزش بنیان نهاده شده بر ادبیان رومی و یونانی، دژ مستحکم جمهوریخواهی بود. کوشش شورمندان برای حذف مطالعات کلاسیک از برنامه‌ی درسی آموزش لیبرال و بنابراین نابود ساختن تقریبی ویژگیهای آن یکی از نموده‌های مهم احیای ایدئولوژی برده‌داری است. این یک واقعیت است که صد سال پیش تنها عده‌ی اندکی از مردم شتاب بیش از اندازه‌ی گسترش ایده‌های ضدلیبرتاریزین در مدت زمانی چنین کوتاه را پیش بینی می‌کردند. اندیشه‌ی آزادی چنان ریشه‌دار به نظر می‌رسید که همگان می‌اندیشیدند هیچ جنبش ارتجاعی نخواهد توانست آن را ریشه کن کند. در حقیقت در آن زمان حمله‌ی آشکار به آزادی و دفاع از بازگشت به عصر انقیاد و بردگی قماری بی‌سرانجام بود. اما آنتی‌لیبرالیسم با پوشش سوپرلیبرالیسم کنترل اذهان مردم را بدست گرفت، به عنوان سرانجام و فرجام نهایی ایده‌های آزادی و رهایی. سپس با نام سوسیالیسم، کمونیسم و برنامه ریزی جلو آمد.

با اتحاد به اتریش برعهده داشت. دو سال بعد هم وی، همین مسوولیت را در جنگ پروس-اتریش که به نابودی همبستگی آلمانی و در نهایت به بیرون راندن اتریش از امپراتوری آلمان انجامید، با موفقیت به پایان رسانید. سال ۱۸۶۷، همبستگی آلمانی شمالی تأسیس شد که در آن بیسمارک به عنوان صدراعظم صدا زده شد. در پایان جنگ پروس-فرانسه در ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۱، ویلهلم یکم در ورسال به عنوان امپراتور (آلمانی: Kaiser) خوانده شد و از این رو، بیسمارک توانست، با همت و تلاش خود امپراتوری آلمان را تأسیس کند. خود وی، صدراعظم امپراتوری شد و لقب صدراعظم آهنین را بعدها از آن خود کرد. ۱۸۷۱-۱۸۷۷ بیسمارک در یک جنگ فرهنگی (آلمانی: Kulturkampf) با کلیسای کاتولیک درگیر بود، که به کمتر شدن دوباره نفوذ کلیسای کاتولیک انجامید. سال ۱۸۷۸ قانون سوسیالیستی تصویب شد که با اصلاحات سوسیال-سیاسی ۱۸۸۹-۱۸۸۱ همراه بود. ۱۸۷۱، توانست بیسمارک اتحاد دوگانه را با اتریش-مجارستان ببندد که با داخل شدن ایتالیا سال ۱۸۸۲ به اتحاد سه‌گانه تبدیل شد. یکی از دستاوردهای بزرگ بیسمارک در سیاست‌های خارجی‌اش عقد قرارداد ضمانتی سال ۱۸۸۷ با روسیه بود.

252 Klemens von Metternich کلمنز ونتزل فون مترنخ سیاستمدار اتریشی (۱۸۵۹-۱۷۷۳ م.). او از ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۹ م. سفیر اتریش در فرانسه بود. آنگاه صدراعظم اتریش گردید. در ۱۸۱۳ م. امپراتور اتریش را وادار به ضدیت با ناپلئون کرد. او در برقراری ازدواج میان ناپلئون اول و ماری تزر واسطه بود. در سال ۱۸۱۳ م. اتریش را علیه فرانسه وارد جنگ ساخت. آنگاه در کنگره وین شرکت کرد و با جنبش‌های آزادی‌خواهان اروپا مخالفت نمود.

253 Gymnasium



شکل 21 - اتو فون بیسمارک

هیچ انسان هوشمندی در تشخیص اینکه هدف سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و برنامه ریزان الغای ریشه‌ای آزادی فردی و بنیان نهادن حکومت مطلقه است دچار مشکل نمی‌شود. با این حال اکثر روشنفکران سوسیالیست مجاب شده بودند که نبردشان به سود سوسیالیسم، نبرد برای آزادی است. آنها خود را دست چپی و دموکرات می‌خواندند و امروزه حتی خود را لیبرال می‌خوانند. ما پیش از این به عوامل روانشناسانه‌ی قضاوت بدبینانه‌ی این روشنفکران و توده‌های پیرو آنان پرداختیم. آنها در ناخودآگاهشان کاملاً بر این نکته آگاه بودند که شکست آنان در رسیدن به اهداف دور و درازشان ماحصل کاستیهای

شخصیشان بوده است. آنها به خوبی می‌دانستند که یا به قدر کافی درخشان نبودند یا به قدر کافی سختکوش. آنان اما از اینکه این نکته را به خود و به پیروانشان اعلام کنند عمیقاً بیزار بودند و به دنبال سپر بلا می‌گشتند. پس خود را دلداری دادند و کوشیدند دیگران را قانع کنند که دلیل شکستشان نه فرودستی خودشان بلکه بی‌عدالتی نهادهای اقتصادی اجتماع بوده است. آنان اعلام کردند که تحت لوای کاپیتالیسم خودشکوفایی²⁵⁴ تنها برای عده‌ای اندک ممکن است. "آزادی در در لسه‌فر تنها در دسترس کسانی است که ثروت یا فرصت خرید آن را دارند."²⁵⁵ بنابراین، آنان نتیجه گرفتند وظیفه‌ی دولت دخالت در امور جامعه برای دستیابی به عدالت اجتماعی است. اما آنچه آنان در واقع مدنظرشان بود چیزی نبود جز آنکه به مردمان میانه حال ناکام بر اساس نیازهایشان امکانات داده شود.

تا زمانی که مشکلات سوسیالیسم چندان مورد بحث قرار نمی‌گرفتند، مردمانی که دچار ضعف قضاوت و فهم هستند ممکن بود به دام توهمی که حفظ آزادی در ذیل نظام سوسیالیستی را ممکن می‌شمرد بیفتند. چنان خودفریبی پس از آنکه تجربه‌ی شوراها به همه نشان داده است چه شرایطی در آن کشورها حاکم است دیگر ممکن نیست.

امروزه توجیه‌گران سوسیالیسم هنگامی که می‌خواهند سازگاری سوسیالیسم و آزادی را به مردم بیاوراند مجبورند واقعیتها را تحریف و معانی آشکار لغات را قلب کنند.

پروفسور لاسکی²⁵⁶ - یک عضو برجسته‌ی و دبیر کل حزب کارگر بریتانیا، یک غیرکمونیسست و حتی ضد کمونیسست خودخوانده- به ما می‌گوید "بدون شک امروزه یک کمونیسست در اتحاد جماهیر شوروی کاملاً احساس آزادی می‌کند؛ بدون شک او به خوبی درک می‌کند که این آزادی در ایتالیای فاشیست از او دریغ می‌شود."²⁵⁷ حقیقت این است که یک روس آزاد است تا تمامی فرامین بالادستی‌ها را اطاعت کند. اما همین که یک صدم اینچ از راه درست اندیشیدن که توسط مقامات معین شده است منحرف شود، بی‌رحمانه حذف خواهد شد. تمامی آن سیاستمداران، مقامات، نویسندگان، موسیقیدانان و دانشمندان که تصفیه شدند به یقین ضدکمونیسست نبودند. اتفاقاً آنها کمونیستهایی متعصب و اعضای دارای موقعیتهای خوب در حزب بودند، موقعیتی که به خاطر وفاداریشان به مرام شورایی از جانب مسئولان بدانها داده شده بود. تنها خطایی که از آنها سر زد

²⁵⁴ Self-Realization

²⁵⁵ Cf. H. Laski, article Liberty in the Encyclopedia of the Social Sciences, IX, p.443.

²⁵⁶ هارولد جوزف لاسکی ۱۸۹۳-۱۹۵۰: نظریه پرداز سیاسی، اقتصاددان و استاد دانشگاه بریتانیایی بود. او مدت‌ها نظریه پرداز، و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۶ رئیس حزب کارگر بریتانیا بود و اندیشه‌های او بر نسلی از سیاستمداران و اندیشمندان سوسیالیست تاثیر گذاشت.

²⁵⁷ Cf. Laski, l.c, pp. 445-446

این بود که در تطبیق ایده‌ها، سیاست‌ها، کتاب‌ها و آهنگ‌هایشان با ایده‌ها و سلیقه استالین به سرعت عمل نکردند. اگر یک نفر واژه‌ی آزادی را در معنایی کاملاً متضاد با آنچه همه آن را می‌فهمند به کار نبرد، باور این نکته که این مردم احساس آزادی کامل داشتند بسیار دشوار خواهد بود.



شکل 22 - هارولد لاسکی

ایتالیای فاشیست بدون شک کشوری بود که در آن آزادی نبود. ایتالیا شیوه‌ی رسوای شورایی مبنی بر "یک حزب واحد" را برگرفت و بر اساس آن تمامی دیدگاه‌های مخالف را سرکوب کرد. با این وجود همچنان تفاوت‌های آشکاری میان روش‌های فاشیستی و روش‌های بلشویکی وجود داشت. به عنوان مثال، در ایتالیای فاشیست آنتونیو گرازیادی یک عضو سابق پارلمان از حزب کمونیست که تا هنگام مرگش به اصول کمونیستی باورمند ماند زندگی می‌کرد. او حقوق بازنشستگی را به عنوان استاد بازنشسته دریافت می‌کرد، و آزاد بود بنویسد و نوشته‌هایش را توسط مهمترین بنگاه‌های انتشارات ایتالیا منتشر کند.

کتابهایی که در ژانر مارکسیسم ارتدوکس بودند. عدم آزادی او مسلماً کمتر از کمونیستهای روسی بود که به قول پروفیسور لاسکی بدون شک آزادی کاملی داشتند.

پروفیسور لاسکی از تکرار این سخن بدیهی که آزادی در عمل همواره در چارچوب قانون رخ می‌دهد لذت می‌برد. او به گفتن این سخن که هدف قانون همواره "تامین امنیت برحسب یک روش زندگی که توسط دستگاه دولت رضایت بخش دانسته می‌شود است"^{۲۵۸}. این توصیف اگر بدین معنا باشد که هدف قانون حمایت جامعه در برابر توطئه برای برانگیختن جنگ داخلی یا سرنگون کردن خشونت‌آمیز حکومت است صحیحی از قوانین یک کشور آزاد است. اما زمانی که پروفیسور لاسکی اضافه می‌کند در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری "تلاشی از جانب فقرا برای تغییر بنیادین حقوق مالکیت ثروتمندان به یک باره، کاملاً نظام آزادی‌ها را به ورطه‌ی خطر می‌اندازد.

به بت بزرگ پروفیسور لاسکی و تمام دوستانش کارل مارکس بپردازیم. وقتی در 1848 و 1849 او نقشی فعالانه در سازمان و اداره انقلاب بر عهده گرفت، ابتدا در پروس و بعد از آن در دیگر ایالات آلمان، به طور قانونی بیگانه خوانده شد. تبعید شد به همراه همسر، فرزندان و خدمتکارش ابتدا به پاریس و سپس لندن نقل مکان کرد.^{۲۵۹} کمی بعد، هنگامی که آرامش بازگشت و شرکای انقلاب نافرجام بخشیده شدند، او آزاد بود که به هر جای آلمان که می‌خواست برود و اغلب از این فرصت استفاده می‌کرد. او دیگر تبعیدی نبود، و ماندن در لندن انتخاب خود او بود.^{۲۶۰} هنگامی که او در 1846 سازمان بین‌المللی کارگران، نهادی که به دنبال فراهم کردن مقدمان یک انقلاب جهانی بود، را بنیان نهاد کسی در پی آزار او برنیامد. وقتی او به نمایندگی از سازمانش به کشورهای مختلف قاره سفر کرد کسی او را متوقف نکرد. او آزاد بود بنویسد و کتابها و مقالاتش را منتشر کند. کتابها و مقالاتی که اتفاقاً آنچنان بودند که پروفیسور لاسکی ذکر کرد یعنی هدفشان "تغییر بنیادین حقوق مالکیت ثروتمندان" بود. و مارکس در تاریخ 14 مارچ 1883 در لندن در خانه اش شماره 41 میتلند پارک رود^{۲۶۱} درگذشت. یا به مورد حزب کارگر بریتانیا بنگرید. تلاش آنها برای "تغییر بنیادین حقوق مالکیت ثروتمندان" چنانکه پروفیسور لاسکی به خوبی می‌داند به هیچ طریق ناسازگاری با اصول آزادی متوقف نشد.

²⁵⁸ Cf. Laski, l.c, p. 446.

²⁵⁹ برای فعالیتهای مارکس در سالهای 1848 و 1849 بنگرید به :

Karl Marx, Chronik seines Lebens in Einzeldaten, published by the Marx-Engels-Lenins-Institut in Moskau, 1934, pp. 43-81.

²⁶⁰ در 1845 مارکس به اختیار خود شهروندی پروس را از خود سلب کرد، وقتی بعدتر در اوایل دهه شصت، به دنبال یک شغل سیاسی در پروس بود، حکومت تقاضای او برای بازگشت شهروندی پروس به او را رد کرد. بنا بر این راهی به سوی یک شغل سیاسی نداشت. شاید این واقعیت بود که باعث شد ماندن در لندن را برگزیند.

²⁶¹ Maitland Park Road

مارکس به عنوان یک دگراندیش می‌توانست به راحتی در بریتانیای عهد ویکتوریا زندگی کند، بنویسد و از انقلاب دفاع کند همانگونه که حزب کارگر می‌توانست به راحتی در بریتانیای عصر پساویکتوریا به فعالیت سیاسی بپردازد. در روسیه‌ی شوروی کوچکترین مخالفتی تحمل نمی‌شود. این است تفاوت میان آزادی و بردگی.

5. آزادی و تمدن غرب

منتقدین مفهوم حقوقی و قانونی آزادی و نهادهای ابداع شده برای تحقق عملی آن در اینکه رهایی از اعمال دلبخواهانه‌ی صاحب‌منصبان به خودی خود برای اینکه فردی آزادی باشد کافی نیست بر حق بودند. اما تاکید بیش از اندازه‌ی آنان بر این حقیقت غیرقابل انکار سودی به حال آنان ندارد. چرا که مدافعین آزادی هرگز ادعا نکرده‌اند رها بودن از دخالت دلبخواهانه‌ی دیگران تمامی آن چیزی است که به آزادی یک شهروند منجر می‌شود. آنچه حداکثر آزادی ممکن سازگار با زندگی در اجتماع را به افراد اهدا می‌کند عملکرد بازار آزاد است. قانون اساسی و منشور حقوق شهروندی پدیدآورندگان آزادی نیستند. آنها تنها محافظین آن آزادی هستند که نظام اقتصادی رقابتی در مقابل تجاوز نیروی پلیس به افراد می‌بخشد.

در اقتصاد بازار مردم فرصت دارند برای کسب جایگاه مورد نظرشان در ساختار اجتماعی تقسیم کار تلاش کنند. آنها آزادند شغلی را که می‌خواهند برای خدمت به خانواده شان برگزینند. در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده آنها از این حق برخوردار نیستند. در چنان اقتصادی مقامات هستند که جایگاه هر فردی را معین می‌کنند. این صلاحدید بالادستی‌هاست که یک فرد را به جایگاه بهتری ارتقا می‌دهد یا چنان آزادی را از او دریغ می‌دارد. فرد تماما به حسن نظر صاحبان قدرت نسبت به خودش وابسته است. اما در نظام سرمایه‌داری هر کس آزاد است که منافع شخصی دیگران را به چالش بگیرد. اگر کسی فکر می‌کند این توانایی را دارد که کالایی را بهتر یا ارزانتر از دیگران عرضه کند می‌تواند بکوشد لیاقت خود را نشان دهد. کمبود بودجه نمی‌تواند پروژه‌ی او را با شکست مواجه کند. چرا که سرمایه‌داران همواره در جستجوی کسانی هستند که بتوانند بهره‌ی بیشتری به پول آنها بدهند. نتیجه‌ی فعالیتهای تجاری چنین فردی تنها به یک چیز مرتبط است: مصرف‌کنندگانی که آنچه را که بیشتر می‌پسندند می‌خرند.

وضعیت مزدبگیران نیز به اراده‌ی دلخواهانه‌ی کارفرما وابسته نیست. کارآفرینی که نتواند مناسب‌ترین کارگران برای کار مورد نظر را استخدام کند و چندان به آنها مزد دهد که آنها را از اختیار کردن شغل دیگری بازدارد با کاهش درآمد خالصش روبرو و تنبیه می‌شود. کارفرما به کارگزارانش لطف نمی‌کند. او آنان را به عنوان ابزارهای لازم موفق شدن در تجارتش استخدام می‌کند. استخدام کارگران همچون خرید مواد خام و دستگاههای کارخانه است. کارگر در یافتن کارفرمایی مطابق میلش آزاد است.

پروسه‌ی انتخاب اجتماعی که جایگاه و درآمد هر فرد را معین می‌کند به طور پیوسته و مداوم در اقتصاد بازار آزاد جریان دارد. ثروتهای بزرگ کوچک می‌شوند و در نهایت کاملاً از بین می‌روند در حالیکه مردمان فقیر زاده شده به موقعیتهای مهم و درآمدهای قابل توجه دست می‌یابند. در جایی که امتیازی وجود نداشته باشد و حکومت در برابر قابلیت بالاتر نورسیدگان به حمایت از برخی گروههای ذینفع نپردازد، ثروتمندان مجبورند برای حفظ آن هرروزه با دیگران رقابت کنند.

در چارچوب همکاری اجتماعی تحت لوای تقسیم کار هر کس به این وابسته است که اجتماع که او خود هم عضوی از آن است با خرید خدمات او کار او را به رسمیت بشناسد. هر کس در امر خریدن یا نخریدن، همچون عضوی از یک دادگاه عالی است که به هر کس - از جمله خود او - جایگاهی معین در اجتماع تخصیص می‌دهد. همه کس در این پروسه که به دیگران درآمدهای بیشتری یا کمتر، اختصاص می‌دهد، موثر است. هر کس آزاد است کاری کند در حالیکه دیگران آماده اند برای آن کار قیمتی بپردازند و او را با درآمد بیشتر مورد تشویق قرار دهند. آزادی در سرمایه‌داری بدین معناست که هیچ کس بیش از آنچه دیگران به داوری او وابسته‌اند به داوری دیگران متکی نباشد. هیچ‌گونه دیگری از آزادی در شرایطی که تولید تحت تقسیم کار سازمان یافته باشد دست یافتنی نیست. خودمختاری مطلق اقتصادی برای همه کس غیرممکن است.

نیازی به تاکید بر این نکته نیست که استدلال اساسی اقامه شده به نفع سرمایه‌داری و علیه سوسیالیسم بر این نکته بنا نشده که سوسیالیسم لزوماً می‌بایست تمامی بقایای آزادی را لغو کند و تمامی مردم را به بردگان صاحبان قدرت بدل کند. سوسیالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی غیرقابل اجراست چرا که یک جامعه‌ی سوسیالیستی امکان محاسبات اقتصادی را فراهم نمی‌کند. به این دلیل است که سوسیالیسم نمی‌تواند به عنوان سازمان اقتصادی یک جامعه در نظر گرفته شود. سوسیالیسم وسیله‌ای است برای فرو پاشاندن همکاری اجتماعی و به بار آوردن فقر و هرج و مرج.

وقتی در باب آزادی سخن می‌گوییم نباید به مشکلات اقتصادی اساسی آنتاگونیسم میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم اشاره کنیم. به درستی می‌توان به این نکته اشاره کرد که انسان غربی به این معنا از انسان آسیایی متفاوت است که کاملاً با زندگی آزادانه خو گرفته است. تمدن چین، ژاپن، هند و کشورهای اسلامی شرق نزدیک پیش از اینکه با سبک زندگی غربی آشنایی

حاصل کنند وجود داشتند و نمی‌بایست بربر خوانده شوند. این مردم صدها سال، حتی هزاران سال، قبل دستاوردهای شگفت‌انگیزی در هنر، معماری، ادبیات و فلسفه و توسعه‌ی نهادهای آموزشی داشته‌اند. آنها امپراطوریهای بزرگ و قدرتمندی بنیان نهادند. اما تلاشهای آنان متوقف شد، فرهنگ آنان بی‌روح و خموده شد و توانایشان برای حل موفقیت‌آمیز مشکلات اقتصادی را از دست دادند. نبوغ هنری و روشنفکری آنان پژمرد. هنرمندان و نویسندگان کندذهنانه شیوه‌های دیگران را تقلید کردند. الهیات‌دانان، فیلسوفها و وکلا در تفسیر یکسان کارهای قدیمی‌زیاده‌روی کردند. بناهای بنا شده توسط پیشینیان آنان فرو ریخت. امپراطوریهایشان فرو پاشید. شهروندانشان شور و نیرویشان را از کف دادند و توجه و علاقه خود برای مقابله با فقر و بدبختی رو به گسترش را از دست دادند.

فلسفه و شعر باستانی شرق از بهترین آثار غربی در این زمینه‌ها چیزی کم ندارند. اما اینک قرن‌هاست که شرق اثر ارزشمندی تولید نکرده است. در تاریخ روشنفکری و ادبی عصر جدید به سختی بتوان نامی از نویسندگان شرقی یافت. شرق دیگر نقشی در تکاپوی روشنفکرانه جامعه‌ی بشری ندارد. مسائل و مباحثاتی که غرب را به تحرک واداشتند برای شرق ناشناخته ماندند. در اروپا هیاهو و هنگامه‌ای برپا بود و شرق در سکون، رخوت و بی‌تفاوتی به سر می‌برد.

دلیل آن روشن است. شرق از آن چیز اصلی محروم بود: ایده‌ی آزادی در برابر دولت. شرق هرگز بیرق آزادی را برنیفراشت، هرگز نکوشید بر حقوق افراد در برابر قدرت حاکمان تاکید بنهد. هرگز خودکامگی مستبدین را به چالش نکشید. و در نهایت حاصل این همه، آن شد که شرق هرگز آن چارچوب قانونی که از ثروت شهروندان در برابر مصادره شدن توسط مستبدین حمایت کند را بنیان نهد. در مقابل، شرق گرفتار این فکر خام شد که ثروت ثروتمندان ماحصل فقر فقر است و تمامی مردم تصاحب اموال بازرگانان موفق توسط حکومت را تایید کردند. انباشت انبوه سرمایه رخ نداد و در نتیجه این ملتها از تمامی پیشرفتهای که ماحصل سرمایه‌گذاریهای قابل توجه است محروم ماندند. بورژوازی پدیدار نشد و در نتیجه کسی برای تشویق و حمایت از نویسندگان و هنرمندان و مخترعین وجود نداشت. تمامی راهها به سوی افتخارات فردی بر روی فرزندان مردم عادی بسته بود بجز یکی: خدمت به شاهزادگان. جامعه‌ی غربی باهمادی از افرادی بود که می‌توانستند برای بالاترین پاداش رقابت کنند. جامعه‌ی شرقی توده‌ای از فرمان برداران بود که به التفات حاکمان وابسته بودند. جوان غربی به جهان به چشم عرصه‌ای برای کسب شهرت، برتری، افتخار و ثروت می‌نگرد؛ هیچ چیز چندان دشوار نیست که بتواند او را از پیگیری جاه‌طلبیهایش بازدارد. فرزندان^{۲۶۲} کم‌اراده‌ی خانواده‌های شرقی چیزی جز برگرفتن و پیروی از راه و روش معمول منحط

زندگیشان نمی‌شناسند. اتکا به خود و الامنشانه‌ی انسان غربی نمودهای پیروزمندانهاش را در آثاری چون تئاتر آنتیگونه^{۲۶۳} اثر سوفوکلس^{۲۶۴} و تلاشهای مداوم او یا سمفونی نهم بتهوون^{۲۶۵} می‌یابد. نمونه‌ای از این دست هرگز در شرق شنیده نشده است.

263 Antigone (به یونانی: Αντιγόνη)، نام نمایشنامه‌ای است از تراژدی نویس مشهور یونانی، سوفوکل که در حدود ۴۴۲ پیش از میلاد نوشته شده است و با وجودی که آخرین نمایشنامه از سه گانه^۲ تب (به انگلیسی: Theban Trilogy) می‌باشد اما پیش از دو نمایشنامه^۳ دیگر (ادیپ شهریار و ادیپ در کولونوس) نوشته شده است. تنها ۷ نمایشنامه از مجموع ۱۲۳ تراژدی سوفوکل باقی مانده است و شاید بتوان سه گانه^۴ تب را با توجه به اجراهای بسیاری که از نمایشنامه^۵ آنتیگونه صورت گرفته است مشهورترین آنها دانست.

پولونیکس و اتئوکلس در جنگ با یکدیگر بر سر قدرت کشته می‌شوند. کرئون، پادشاه تب فرمان می‌دهد تا اتئوکلس را با تشریفات و احترام کامل به خاک بسپارند ولی جنازه^۶ پولونیکس خیانتکار را به حال خود رها سازند تا خوراک کرم‌ها و لاشخورها گردد. آنتیگونه و ایسمنه، خواهران دو برادر کشته شده هستند و آنتیگونه نمی‌تواند بپذیرد که جنازه^۷ برادرش پولونیکس به حال خود رها گردد. پس مخفیانه به دیدار ایسمنه رفته و از او می‌خواهد تا در خاک‌سپاری برادر به او کمک کند. اما ایسمنه از خشم کرئون وحشت دارد و نمی‌پذیرد. پس آنتیگونه به تنهایی دست به کار می‌شود.

کرئون در کاخ خود است و ریش‌سفیدان تب (گروه سرایندگان) فرمان او را مورد تایید قرار می‌دهند. اما خبر می‌رسد که کسی پولونیکس را دفن کرده است. کرئون بر می‌آشفتد و خواهان دستگیری خاطی می‌شود. آنتیگونه را به پیش او می‌آورند و او بدون اینکه کارش را پنهان سازد با کرئون بر سر اینکه اخلاقیات را زیر پا گذاشته است وارد بحث می‌شود. کرئون از سخنان او برافروخته می‌شود و چون گمان می‌برد در این کار ایسمنه نیز به خواهرش کمک کرده است دستور دستگیری او را نیز می‌دهد. ایسمنه که ترجیح می‌دهد همراه با خواهرش کشته شود به دروغ اعتراف می‌کند اما آنتیگونه می‌گوید که او به تنهایی این کار را انجام داده است. دو خواهر زندانی می‌شوند. هایمون، پسر کرئون و نامزد آنتیگونه به پیش پدر می‌آید تا او را از این کار باز دارد اما گفتگوی آن دو به درگیری لفظی انجامیده و هایمون در حالی که قسم می‌خورد دیگر هرگز کرئون را ملاقات نخواهد کرد از آنجا خارج می‌شود.

کرئون سرانجام تصمیم می‌گیرد تا ایسمنه را آزاد کرده و آنتیگونه را در غاری زنده به گور سازد. آنتیگونه بر سرنوشت خود می‌گیرد اما از کارش دفاع می‌کند. پیشگوی نابینایی به نام ترسیاس به کرئون هشدار می‌دهد که خدایان از رفتار او ناخشنودند و به خاطر اشتباهاتش، فرزندش را از دست خواهد داد، تمام یونان او را خوار خواهد شمرد و خدایان، قربانی‌های شهر تب را نخواهند پذیرفت. ریش‌سفیدان از این سخنان به وحشت می‌افتند و از کرئون می‌خواهند تا آنتیگونه را آزاد کرده و پولونیکس را به خاک بسپارد. کرئون می‌پذیرد اما آنتیگونه خود را به دار آویخته است. هایمون از مرگ نامزدش بسیار اندوهگین می‌شود و خود را می‌کشد. خبر مرگ هایمون به مادرش اتئودیکه می‌رسد و او نیز خود را می‌کشد. کرئون خود را به خاطر تمام این پیشامدها ملامت می‌کند. او توانست تاج و تخت خود را حفظ نماید اما از فرمان خدایان سرپیچی کرد و همسر و فرزند خود را از دست داد.

264 Sophocles سوفوکل (۴۹۶ ق.م-۴۰۶ ق.م) (به یونانی: Σοφοκλής) یکی از تراژدی‌نویسان یونان باستان است. کشمکش انسان‌ها با تقدیر از اصلی‌ترین درونمایه‌های آثار سوفوکل می‌باشد. یکی از مهم‌ترین ابداعات سوفوکل در نمایش، ورود بازیگر سوم به صحنه^۸ تئاتر است.

265 سمفونی شماره ۹ در مینور اپوس ۱۲۵ آخرین سمفونی بتهوون است، لیکن تم‌ها و نغمه‌های موسیقایی آن سال‌ها قبل از تصنیف این اثر در ذهن آهنگساز شکل گرفته است.

این سمفونی یکی از آثاری است که در تاریخ سیاست از آن استفاده شده است و در میان هر دسته و هر ایدئولوژی‌ای طرفداران بسیاری دارد. انگلس می‌گوید: "روزی که بشر سمفونی نهم را آیین رفتاری خود قرار دهد آن روز بتهوون جایگاه حقیقی خود را یافته‌است." و بیسمارک اعتقاد داشت که: "اگر من سمفونی نهم را بیشتر گوش کرده بودم امروز بسیار شجاع‌تر بودم." به گفته هیندنبورگ: "امروز اشک‌های زیادی در خانواده‌های آلمانی می‌ریزد، ولی بتهوون به ما می‌آموزد که اگر کسی خود را در اختیار موسیقی او بگذارد نمی‌تواند نگون‌بخت بشود. او تسکین‌دهنده رنج‌های ماست." در زمان جنگ دوم جهانی آلمانی‌ها هر جا را اشغال می‌کردند، این سمفونی را می‌نواختند. این سمفونی برای تولد هیتلر نواخته شد. نخست‌وزیر زیمباوه آن را به عنوان سرود ملی کشورش انتخاب کرد، و اتیکان از این سمفونی دفاع کرد و بالاخره "سرود شادی (Ode to Joy)"، موومان چهارم این سمفونی، به عنوان سرود رسمی اتحادیه اروپا انتخاب شد. بتهوون در این سمفونی باکلام از اشعار شیلر استفاده کرده است.

چکامه شادی -

یاران من! این سان - غمین - نسرایید! بگذارید تا نغمه ای دیگر ساز کنیم طرب افزاتر و بسامان تر شادی... شادی شادی ای زیبا اخگران خدایان ای دخت حریم قدسیان مدهوش از آذر تو ره می یابیم به بارگاه اهورایی تو ای بارقه افلاکی سمر و جادوی تو برمی‌بندد آنچه را که تداول دوران از هم گسیخته است آدمیان به برادری خواهند رسید آنجا که شهر لطفت سایه می گستراند

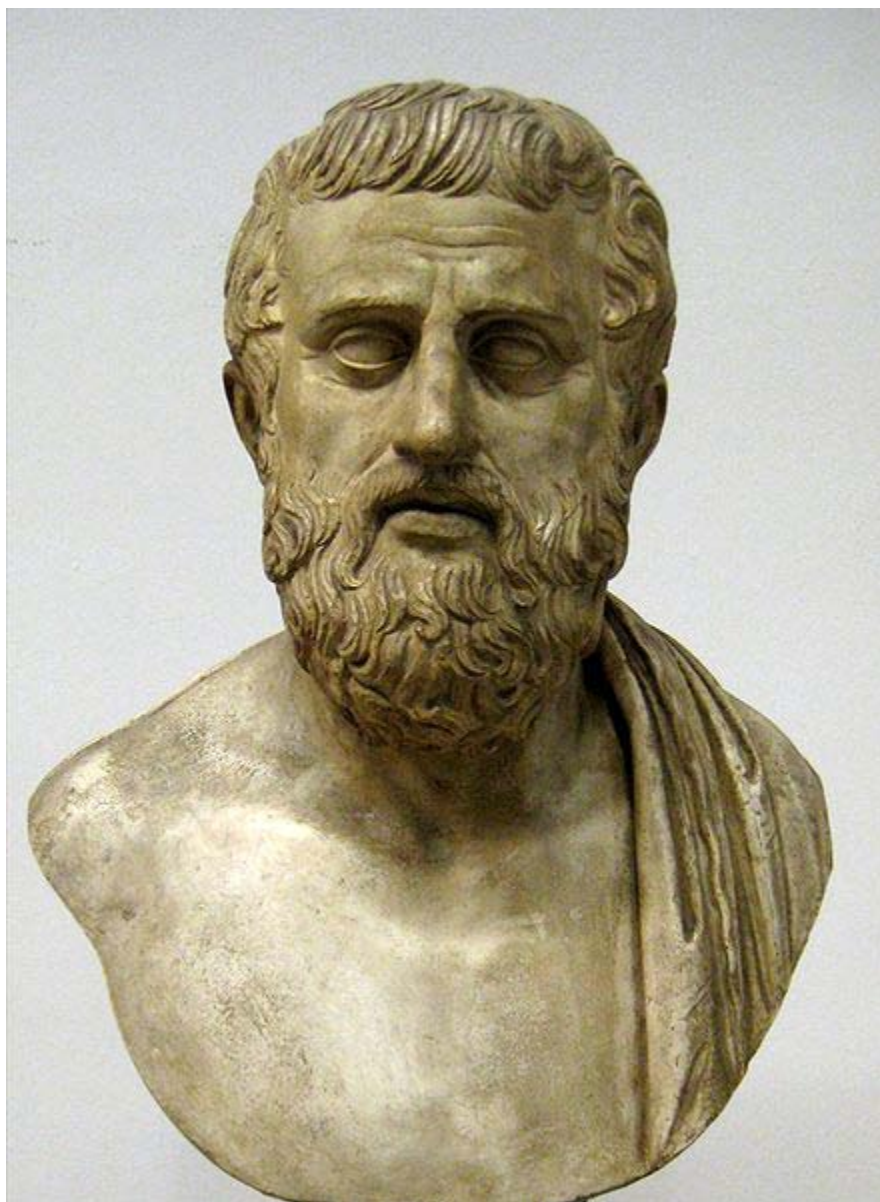
هرکه به اوجی رسید تا به یاری دست یاری داد یا دختی از حریم عفاف را دلدار گشت اوست شوریده ذوق و واصل به دیار شوق نیز هر کس که خودرازنده جانی در دایره گیتی می نامد آن کس که این کمترین را نیارد گریان گلیم خویش از این جمع برکند

شادی را تمامی ساکنان ملک وجود از پستان طبیعت می نوشد همگان چه پاکان و چه ناپاکان ردپای گل سرخ را می‌پوید شادی به ما و دختر رز بوسه‌ها فشاند دوستی که تا پرتگاه مرگ نیز آزموده شده هم اوست که شوق وصال از این سوی در حشره آفرید و کروبیان را از آن سوی برآستان پروردگار به پا داشت

سرخوش آنگونه که خورشیدها درصحنه شکوهمند آسمان شناورند شما نیز ای برادران در مدار خویش ره پویدید شادان آن سان که شاهد فتح درآغوش پیروزی می جهد

اینک ای آدمیان گردهم آید به خود و به اهل جهان کمال خویش را بوسه دهید هان ای برادران بر بام خیمه اختران پدري مهربان ماوی گزیده است

اینک ای آدمیان به سجده درآید وای جهان جان جهان را دریاب او را برفراز خیمه ستارگان بجوی که او بر بام اختران منزل گرفته است



شکل 23 - سوفوکلس

آیا ممکن است که فرزندان سازندگان تمدن مردمان سفیدپوست آزادی خود را وا بدهند و داوطلبانه تسلیم سلطه‌ی یک حکومت مطلقه شوند؟ آیا ممکن است در سیستمی احساس خشنودی کنند که تنها وظیفه شان در آن سیستم خدمت کردن بسان چرخ دنده‌ای از یک ماشین عظیم طراحی شده توسط برنامه‌ریزانی است که بر همه چیز مسلطند. آیا ذهنیت تمدنهای ایستا می‌تواند استیلای ایده‌آلهایی که هزاران و هزاران نفر جانشان را فدای آنها کرده‌اند؟

آنها گرفتار بردگی شدند^{۲۶۶}، تاکیتوس با ناراحتی درباره‌ی رمیهای عصر تیبریوس چنین می‌گفت.

²⁶⁶ Ruere in servitium

فصل پنجم

آنتی کمونیسم در برابر سرمایه‌داری

در جهان هیچ جا و هیچ وقت ثبات و سکون وجود ندارد. تغییر و تحول عناصر اساسی زندگی هستند. هر مرحله‌ای از کارها موقتی و ناپایدار است؛ هر عصری عصر گذار است. در زندگی آدمی هرگز آرامش و استراحتی در کار نیست. زندگی یک پروسه است، نه حفظ وضع موجود^{۲۶۷}. با این وجود ذهن آدمی همواره فریب تصویر یک زندگی غیرقابل تغییر را خورده است. هدف مورد ادعای تمامی جنبشهای آرمانشهرگرا این است که بر حرکت تاریخ نقطه پایانی بنهند و یک آرامش ابدی و نهایی را بنیان بنهند.

دلایل روانشناسانه‌ی این گرایش روشن است. هر تغییری وضع بیرونی زندگی و رفاه را تغییر داده و مردم را مجبور می‌کند خود را با تغییرات نوین در محیط زندگیشان هماهنگ کنند. این امر به ضرر منافع تضمین شده‌ی افراد است و روشهای سنتی تولید و مصرف را تهدید می‌کند. این امر تمامی کسانی را که اندیشه‌های ایستا دارند و در بازبینی روشهای اندیشیدنشان دچار نقصانند را آزار می‌دهد. محافظه‌کاری دقیقا نقطه‌ی مقابل طبیعت عمل بشری است. اما محافظه‌کاری همواره برنامه‌ی مورد پسند بسیاری بوده است، برنامه‌ی مورد پسند آن انسانهای کاهلی که در برابر هر تلاشی برای بهبود وضع زندگیشان که توسط اقلیتی از انسانهای هشیار آغاز می‌شود مقاومت می‌کنند. معمولا در استفاده از اصطلاح ارتجاعی بیشتر به کشیشان و اشرافی اشاره می‌شود که خود را محافظه کار می‌خوانند. اما بهترین نمونه‌ی روحیه‌ی ارتجاعی در گروههای دیگری قابل مشاهده است: صنف استادکارانی که جلوی ورود دیگران را می‌گیرند، کشاورزانی که خواهان قیمت‌های تضمین شده، یارانه و "موازنه‌ی قیمت‌ها" هستند، مزدبگیرانی که دل‌خوشی از پیشرفتهای تکنولوژیک ندارند و استخدام تحمیلی و کارهای مشابه را ترویج می‌دهند.

تکبر پوچ هنرمندان پیشرو و ادبا فعالیت‌های تاجران را به عنوان پول در آوردن غیر روشنفکرانه رد می‌کند. حقیقت این است که کارآفرینان و بازرگانان استعداد و شم عقلانی بیشتری از نویسندگان و نقاشان متوسط دارند. حقارت بسیاری از روشنفکران خودخوانده خود به دقیقترین وجهی بیانگر آن است که آنها نمی‌فهمند چه توانایی و قدرت تعقلی برای برآه‌انداختن یک تجارت موفق مورد نیاز است.

²⁶⁷ Status quo

برآمدن تعداد زیادی از این دست روشنفکران کم‌ارزش خود یکی از پدیده‌های ناخواسته و نامیمون دوران سرمایه‌داری جدید است. خودنمایی آزردهنده‌ی آنان مایه‌ی انزجار مردمان تیزبین است. آنان تنها مایه‌ی دردسر و مزاحمتند. اگر قیل و قالهای آنان مهار می‌شد یا حتی بهتر از آن محافل و دار و دسته‌هایشان برچیده می‌شد مستقیماً زبانی متوجه کسی نمی‌شد. با این حال، آزادی کلی تجزیه‌ناپذیر است. هر تلاشی برای محدود کردن آزادی شبه هنرمندان و ادیبان فاسد دردرساز به معنای دادن این نیرو به مقامات است که معین کنند چه چیز خوب است و چه چیز بد. این به معنای سوسیالیستی کردن هنر و ادبیات و روشنفکری است. این نکته نیز محل پرسش است که آیا چنین کاری انسانهای مزاحم و بی‌فایده را حذف می‌کند یا خیر. آنچه مسلم است این است که چنین کاری مانعی مهم و رفع ناشدنی بر سر راه نواغ خلاق می‌نهد. قدرت مستقر اندیشه‌های نو، روشهای جدید اندیشیدن و سبکهای جدید هنری را نمی‌پسندد. قدرت مستقر هر گونه‌ای از نوآوری را نفی می‌کند. استیلاي آنان به کنترلی شدید منجر می‌شود و سکون و تباهی به بار می‌آورد.

تباهی اخلاقی، بی بند و باری و سترونی روشنفکری طبقه‌ای از باصلاح هنرمندان و نویسندگان هرزه فدیهای است که بشر می‌پردازد تا مبدا پیشگامان نوآور از ادامه‌ی راهشان بازمانند. همگان می‌بایست آزاد باشند، حتی مردمان سفله تا مبدا آن تعداد اندکی که می‌توانند از آزادی برای منفعت رسانیدن به بشریت استفاده کنند از اتمام کار خود بازمانند. آن آزادی افسارگسیخته که اشخاص کم‌ارزش محله‌ی لاتین^{۲۶۸} از آن بهره‌مند بودند جزو شرایطی بود که پدیدار شدن آن اندک مجسمه‌سازان، نویسندگان و نقاشان برجسته را ممکن ساخت. اولین چیزی که یک نابغه نیاز دارد تنفس هوای آزاد است. اما باید گفت که در نهایت آنچه فاجعه می‌آفریند نظریات بیهوده‌ی آن هنرمندان و ادیبان بی بند و بار نیست، آنچه فاجعه می‌آفریند آمادگی عموم مردم برای پذیرش آنهاست. آنچه مایه‌ی شر است پاسخ مثبت شکل‌دهندگان افکار عمومی به این شبه فلسفه‌ها و از پی آنان پذیرش این افکار توسط توده‌های گمراه‌شده است. مردم برای حمایت از ایده‌های مد روز سخت بی تابند تا مبدا در نظر دیگران دهاتی و عقب‌مانده به نظر بیایند.

²⁶⁸ Quartier Latin محله لاتین در محله پنجم و قسمتی از محله ششم پاریس و پیرامون دانشگاه سوربن قرار گرفته است. این محله از کلیسای سن ژرمن دپره تا کاخ لوکزامبورگ ادامه دارد. نام این محله از زبان لاتین گرفته شده است، زیرا در قرون وسطی در مدارس و دانشگاه‌ها به زبان لاتین تدریس می‌شد. این محله بخاطر وجود دانشگاه‌هایی از جمله: دانشگاه سوربن، دانشگاه پاریس ۲ یا دانشگاه پانتئون، دانشگاه ژوسو (مجموعه‌ای از دانشگاه‌های پاریس ۶ و پاریس VII و چند دانشگاه و موسسه تحقیقاتی دیگر)، دانشگاه پاریس ۳ یا دانشگاه سوربن جدید، کالج فرانسه، اکول نورمال سوپریور، دانشکده ملی معدن پاریس (عضو دانشگاه پاریس تک) و دانشسرای عالی ملی هنرهای زیبای پاریس و همچنین به خاطر نزدیکی به مدارس و کالج‌های معتبر و تاریخی محل رفت و آمد استادان و دانشجویان بسیاری می‌باشد. محله لاتین بخاطر وجود کافه‌ها و بیستروهای زیاد موجود در آن معروف است. این محله در سال‌های 1960 میلادی و بخصوص بخاطر وقایع سال‌های 1968 محل جنبش‌های اعتراض آمیز مختلف دانشجویان بوده است.

زیانبارترین ایدئولوژی شصت سال گذشته سندیکالیسم ژرژ سورل^{۲۶۹} و اشتیاق او برای عمل بی‌واسطه^{۲۷۰} بوده است. این نظریه که توسط یک روشنفکر مستاصل فرانسوی پرورانه شده بود، به زودی روشنفکران تمام کشورهای اروپایی را فریفته‌ی خود کرد و نقش مهمی را در رادیکالیسم تمامی جنبشهای ویرانگر و خرابکار بر عهده داشت. سلطنت طلبی، نظامی‌گری و آنتی سمیتیم در فرانسه تحت تاثیر آن بودند. در انقلاب بلشویکی روسیه، فاشیسم فرانسوی و جنبش جوانان در آلمان که در نهایت به نازیسم منجر شد نیز نقش مهمی بازی کرد. این اندیشه احزاب سیاسی را از احزابی که هدفشان کسب قدرت از طریق انتخابات و صندوق رای بود را به احزابی متکی به بازوی نظامی بدل کرد. این اندیشه امنیت بورژوازی و دموکراسی نمایندگی را بی اعتبار می‌نمایاند و جنگ داخلی و خارجی را موعظه می‌کرد. شعار اصلی آن این بود: خشونت و باز هم خشونت. وضعیت کنونی اروپا تا حد زیادی ماحصل شیوع آموزشهای سورل است.



شکل 24- ژرژ سورل

²⁶⁹ George Sorel در 1847 در شهر شربورگ در خانواده‌ای بورژوا به دنیا آمد. در مدرسه پلی تکنیک مهندسی ساختمان خواند و تا 1892 در همین رشته مشغول به کار بود. از حدود سال 1893 به مارکس علاقه مند شد، به انتقاد از دموکراسی پارلمانی پرداخت. در زندگی سیاسیش هم از طلایع‌های جنبش فاشیستی در ایتالیا و هم از انقلاب بلشویکی در روسیه دفاع کرد. سورل در 1922 درگذشت.

²⁷⁰ Action directe

روشنفکران نخستین کسانی بودند که به ایده‌های سورل خوش آمد گفتند؛ آنها بودند که سورل را مشهور کردند. اما اصول اندیشه‌ی سورل به وضوح علیه روشنفکران بود. او مخالف عقلانیت سرد و تعمق خردمندانه بودند. تنها عمل بود که در نظر سورل مهم بود، به عبارت دیگر خشونت برای خشونت. پیشنهاد او جنگیدن در راه یک اسطوره فارغ از اینکه آن اسطوره چیست. "چون به سرزمین اسطوره وارد شوید، مصون از آئید که کسی استدلال شما را رد کند." ²⁷¹ چه فلسفه‌ی درخشانی، نابود کردن برای نابود کردن! سخن نگو، استدلال نکن، بکش! سورل هر گونه تلاش عقلانی حتی از جنس آثار حامی انقلاب را رد می‌کند. هدف اصلی اسطوره‌یک چیز است "آماده کردن مردم برای جنگیدن به قصد نابودی آنچه هست." ²⁷²

با این وجود گناه انتشار این شبه فلسفه‌های ویرانگر نه بر گردن سورل است و نه بر گردن حواریون او لنین، موسولینی و روزنبرگ و نه بر گردن میزبانان روشنفکران و هنرمندان بی مسئولیت. فاجعه پدید آمد چرا که برای قرن‌ها کسی جرئت نکرده بود آرمانشهرهای کوتاه فکرانه را نقد کرده و ماشه‌ی آگاهی را بکشد. حتی نویسندگانی که ایده‌ی خشونت بی‌پروا را تایید نکردند مشتاق بودند توجیهاتی همدلانه برای بدترین اعمال دیکتاتورها بیابند. اولین اعتراض‌های خجولانه فقط زمانی صورت گرفت، والته بسیار دیر، که شرکای روشنفکر آن سیاستها دریافتند، حتی حمایت‌های شورمندان‌شان نیز آنان را از شکنجه و اعدام در امان نگاه نمی‌دارد.

²⁷¹ G.Sorel, reflexion sur la violence, 3d ed., Paris, 1912, p. 49.

²⁷² Sorel, l.c., p.46.



شکل 25- آلفرد روزنبرگ از نظریه پردازان حزب نازی

امروز یک جبهه‌ی آنتی‌کمونیست ساختگی وجود دارد. آنان خود را لیبرالهای ضد کمونیست می‌خوانند، مردمان خردمند به درستی آنان را "ضدضدکمونیست" می‌خوانند. آنان می‌کوشند کمونیسمی بدون مشخصات لازم و ذاتی کمونیسم که برای آمریکاییها ناخوشایند است پدید آورند. آنها نوعی بر تمایز موهوم و غیرواقعی میان کمونیسم و سوسیالیسم انگشت می‌نهند و به شکلی پاردوکسیکال در پی حمایت دیگران از سوسیالیسم غیرکمونیستیشان هستند که بر متنی مبتنی است که نویسندگان آن را مانیفست کمونیسم خوانده‌اند. آنها گمان می‌کنند سخنان را با بازتعریف دروغین سوسیالیسم به عنوان اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی دولت رفاه به کرسی نشانده‌اند. آنها وانمود می‌کنند آمال دیکتاتورمنشانه و انقلابی سرخها را رد می‌کنند و در همان حال در کتابها، مجلات، مدارس و دانشگاهها کارل مارکس، مدافع انقلاب کمونیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان یکی از بزرگترین اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و به عنوان خیرخواه و رهایی‌بخش بشریت ستایش

می‌کنند. آنها می‌خواهند ما باور کنیم خودکامگی غیرخودکامه، چیزی از جنس مثلث مربع، درمان همه‌ی دردهاست. هر زمان اعتراض ملایمی به کمونیسم می‌کنند مشتاقانه سرمایه‌داری را با اصطلاحات وام‌گرفته از کلمات سرزنش‌بار مارکس و لنین مورد اجحاف قرار می‌دهند. آنها به تاکید می‌گویند که نفرتشان از سرمایه‌داری بارها بیش از نفرتشان از کمونیسم است. آنها تمامی اعمال ناخوشایند کمونیسم را با تاکید بر "دهشت‌زایی و صف ناپذیر" سرمایه‌داری توجیه می‌کنند. کوتاه سخن آنکه آنان در حالیکه وانمود می‌کنند علیه کمونیسم می‌جنگند می‌کوشند مردم را به کیش کمونیسم بگروانند.

این لیبرالهای ضدکمونیست خودخوانده علیه کمونیسم نمی‌جنگند، آنچه آنان علیه آن می‌جنگند آن نظام کمونیستی است که آنان در آن زمام امور را در دست ندارند. آنچه آنان یک نظام سوسیالیستی، یا همان کمونیستی، می‌خوانند نظامی است که آنان و دوستان نزدیکشان در آن حکومت کنند. شاید گفتن این حرف که آنان برای حذف دیگران لحظه‌شماری می‌کنند زیاده‌روی باشد. مسئله فقط این است که آنان نمی‌خواهند خود حذف شوند. در یک کشور سوسیالیستی تنها یک خودکامه‌ی مطلق و شرکایش هستن که بیمه هستند.

یک جنبش "ضد فلان" رویکرد منفی خالص دارد. چنین جنبشی هیچ شانس برای هیچ‌گونه پیروزی ندارد. زخم زبانهای پر از غیظ اینگونه جنبشها کمابیش آن برنامه‌ای که مخاف آن هستند را تبلیغ می‌کند. مردم می‌باید برای چیزی که می‌خواهند بدان دست یابند مبارزه کنند. پس زدن شر، هر قدر هم که بد باشد، نمی‌تواند تنها هدف مبارزه باشد. آنها، می‌بایست بدون تامل از اقتصاد بازار آزاد دفاع کنند.

امروز پس از آنکه اعمال اتحاد جماهیر شوروی و شکستهای تاسف‌بار تمامی تجربیات سوسیالیستی موجب توهم‌زدایی از کمونیسم گشته‌اند، اگر این آنتی‌کمونیسم دروغین در صحنه نمی‌بود کمونیسم شانس بسیار اندکی برای موفقیت در جامعه‌ی غربی می‌داشت.

آنچه می‌تواند ملل متمدن اروپای غربی، آمریکا و استرالیا را در برابر به بردگی کشیده شدن توسط بربریت مسکو حفظ کند حمایت علنی و غیرمشروط از سرمایه‌داری لسه‌فر است.